
بسم الله الرحمن الرحیم

دانش ذکر

(جلد دوم)

محمدرضا نکونام

Mahbubi - Nekunam . IR اختصاصی سایت عشق مردم به نشانی:

دانش ذکـــر / جلد دوم

◆محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ـ
عنوان و نام پدیدآور: دانش ذکر(جلد یکم) / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات صبح فردا، چاپ اول: ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۲۶۳ ص (۲ جلد).
شابک دوره: ۳ ـ ۰۸ ـ ۷۷۳۲ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
شابک ج ۲: ۶ ـ ۰۷ ـ ۷۷۳۲ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه
موضوع: ذکر.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۲ د ۸ ن / BP ۲۶۶
رده‌بندی دیویی: ۷۷ / ۲۹۷
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۶۹۱۳۵۲

ناشر: صبح فردا
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت دوره: ۳۸۰۰۰۰ ریال
تهران ـ اسلام‌شهر ـ نسیم‌شهر ـ وجیه‌آباد
دوازده‌متری جواهرزاده ـ پلاک ۳۶
کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲ ۹۰ ۱۵ ۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN : 978 - 600 - 7732 - 07 - 6
شابک دوره: 978 - 600 - 7732 - 08 - 3

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

فصل دوم: شرایط ذکر مستجاب

شرایط ذکرپردازی ۱۱
آگاهی از دانش ذکر ۱۴
ذکر؛ مبتنی بر استعداد ویژه‌ی باطنی ۲۵
صفا و سلامت باطن ۴۱
حلال‌درمانی ۴۸
داشتن حس ذکرگویی ۵۱
مناسبت تغذیه با ذکر ۵۵
وفق ذکر ۵۶
توبه؛ ورودی ذکر ۵۹
ذکر و مقاصد مصلحت‌آمیز ۶۰
نداشتن چشمداشت مادی از ذکر ۶۵
دوری از اتهام ضعف به حق‌تعالی ۶۶
واسطه بودن ذکر ۶۷
توان استجماع ۶۸

خلوت‌گزینی و تنهایی ۸۱
قدرت انصراف ۸۴
پاسداشت آسمان شب ۸۶
اربعین ذکر ۸۸
امداد ذکر ۹۳

فصل سوم: سبک اختصاصی ذکر

سبک ذکر ۱۰۳
مرتبه‌شناسی ذکرهای حاکم و محکوم ۱۰۸
اذکار سبک و سنگین ۱۱۳
مدیریت ترکیب ذکرها ۱۱۶
عبادت حکمی، ایثار مالی و مهرورزی مشفقانه ۱۲۰
نماز (بندگی) ۱۲۲
نیاز و دستگیری از خلق ۱۲۵
خرید ناز ۱۲۹

فصل چهارم: ذکرهای سلوکی

ذکرهای سلوکی ۱۵۱
ضرورت هماهنگی ذکر با کردار ۱۵۵
معرفت سنخ سلوک ۱۵۹
سالکان ناسوت ۱۵۹
سالکان قربی ۱۶۳
عارفان حقی ۱۶۶
تخصصی بودن ذکرهای سلوکی ۱۷۴

دکرهای توحیدی و ولایی ۱۷۸
دکر صلوات ۱۸۱
صفت زمانی صلوات ۲۰۹
ختومات صلوات ۲۱۰
صلوات نفسی ۲۱۳
بسمله ۲۱۵
دکر تهلیل ۲۲۸
خفی ساختن تهلیل ۲۳۷
ختومات تهلیل ۲۳۹
لحاظ نسبت ۲۴۳
سه دکر سرنوشت‌ساز ۲۴۵
دکر استغفار ۲۵۳
دکر تحمید ۲۶۴
تسبیح ۲۶۹
تسبیح قلبی ۲۷۵
ختومات تسبیح ۲۷۷
تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام ۲۸۰
تسبیحات اربعه ۲۸۱
دکر یونسیه ۲۸۴
دکر «یاحَیُّ یاقَیُّوم» ۲۹۰
تقدیس ۲۹۵
آثار تقدیس ۲۹۷
ختومات تقدیس ۳۰۰

گنجینه‌ی مطوی ذکرهای معنوی در سوره‌های طوال..... ۳۰۳
دو آیه‌ی پایانی سوره‌ی بقره..... ۳۰۳
آیات شش‌گانه‌ی سوره‌ی آل‌عمران ۳۰۴
دعای کمیل و ندبه ۳۰۷
زیارت عاشورا..... ۳۰۹

* * *

فصل دوم:

شرایط ذکر مستجاب

شرایط ذکرپردازی

شرایط ذکر، به سه گروه عمده قابل تقسیم می‌باشد: شرایط مربوط به ذکرپرداز، که فاعل ذکر به شمار می‌رود، شرایط مربوط به غایت و هدف ذکر، که تحقق امری خاص می‌باشد و شرایط مربوط به خود ذکر.

تمامی این شرط‌ها بر دو گروه عمده می‌باشد: شرایط نفسی و شرایط غیری. شرایط نفسی (ذاتی) در هویت و حقیقت ذکر و در بنیاد آن دخیل می‌باشد و حکم زیرساخت را دارد. رعایت این شرط‌ها برای هر ذکرپردازی لازم و ضروری می‌باشد؛ مانند حلال‌درمانی و داشتن حس قربت.

شرایط غیری، به دلیل درگیری با استعدادها و شرایط گوناگون، متغیر می‌گردد و برای برخی لازم و برای بعضی ضروری نمی‌باشد؛ از این‌رو، شرایط نسبی نامیده می‌شود. این شرایط برای دادن حس ذکر به ذکرپرداز، حکم مؤید و و امدادرسان را دارد و از شرایط اِعدادی و زمینه‌ساز برای نفس صافی و غیرآلوده می‌باشد و به ذکرپرداز، قدرت استجماع و تمرکز

نیرو می‌دهد. گاه گزاردن دو رکعت نماز، پیش از گفتن ذکر، به فرد، حس گفتن ذکر را القا می‌کند و جان وی را برای آوردن ذکر و پذیرش آن، آماده می‌سازد و در حکم اذن دخول برای ذکر می‌گردد.

شرایط غیری (نسبی)، شرایط روبنایی می‌باشد و حکم ماده‌ی انرژی‌زا و توان‌بخش را دارد و رعایت آن، برای افراد ضعیف لازم می‌باشد. از این‌گونه است شرط رو به قبله بودن در هنگام گفتن ذکر، بودن در مکان خلوت، تاریک، زیر آسمان، و آوردن ذکر در حالت خاص، مانند نماز یا قنوت یا سجده.

اگر دو شرط حلال‌خواری و طهارت نفس و نیز داشتن حس ذکر و نیت قربت نباشد، رعایت تمامی شرایط غیری و نسبی، در استجابت ذکر و آوردن ذکر سالم، دخالتی ندارد و نفسِ آلوده، سنگین، تیره یا خبیث، برای تمامی این شرایط، حکم اسید را دارد و آن‌ها را غیر قابل بهره‌برداری می‌سازد.

هریک از ذکرها برای انجام کاری خاص می‌باشد؛ همان‌طور که هر وسیله‌ی ورزشی برای تحقق حرکتی خاص طراحی شده است. همان‌طور که از وسایل ورزشی برای تمرین و تقویت عضلات یا بالا بردن قدرت یا سرعت عملیات استفاده می‌شود، با ذکرها نیز، باطن به تمرین می‌نشیند تا بر تحقق کاری خاص، توانایی یابد و از آن کسب انرژی برای بر شدن به عوالم ماورایی و پیوند با پدیده‌های غیبی نماید. از این‌رو، نحوه‌ی استفاده از اذکار و تناسب آن‌ها با انرژی لازم و مورد نیاز، باید لحاظ شود تا کارآمدی خود را نشان دهد. کارآمدی ذکر در اتصال به عوالم غیبی، چنان

حدّت و قوّتی دارد که گاه برخی از اذکار، بیش از مربی تأثیر دارد؛ اما برای استفاده از همان ذکر نیز به مربی نیاز است؛ زیرا توان بیش‌تر یک ذکر از برخی مربیان، به معنای بی‌نیازی از مربی نیست. استفاده‌ی بدون مربی از ذکر، به سبب ناآگاهی‌هایی که به حتم پیش می‌آید، ترس را به باطن فرد می‌اندازد و وی را برای همیشه، از عوالم معنوی و ربوبی رمیده می‌سازد.

پیش از این گفتیم قرآن کریم و حضرات معصومین علیهم‌السلام انواع ذکرها را طراحی کرده و تعلیم داده‌اند؛ اما در استفاده از آن‌ها نیاز به ویزیت شخصی می‌باشد. برخی که ذکر می‌دهند و در ذکرشناسی، چهره‌ی مدعی و لیدر به خود می‌گیرند، با مراجعه‌ی ناشیانه به این متون، ذکر نامتناسب و مضرّی را برای فرد تجویز می‌کنند و وی را به چله‌نشینی‌های زندگی‌سوز و باطن‌برانداز می‌کشانند و او را مفلوک و بیچاره می‌سازند؛ از این رو، همان‌گونه که متهم بدون وکیل خود سخن نمی‌گوید و ورزشکار بدون مربی خود تمرین ندارد، ذکرپرداز نیز باید ذکر را از استادِ کارآزموده بگیرد؛ وگرنه استفاده‌ی خودسرانه و ناشیانه از ابزارهای خطرناک ذکر، عاقبت خوشی ندارد و بی‌اعتقادی به دیانت یا آسیب‌های معنوی و مادی را در پی دارد.

ذکر مانند خوراک است. در دانش تغذیه گفته‌ایم اگر کسی به مدت یک ماه، به صورت مداوم کاهو بخورد، گرچه معده‌ی وی شست و شو داده می‌شود و تمیز می‌گردد، اما قدرت نعوظ خود را از دست می‌دهد؛ به عکس کلم، که مداومت بر خوردن آن، کمر را محکم می‌سازد. ذکر نیز اگر به صورت مداوم گفته شود، هریک دارای خاصیتی است. یک ذکر، ممکن

است بُعدی از زندگی را رونق دهد، اما جهت دیگری را بی‌رونق سازد. این استاد کارآموزده است که با ترکیب دقیق ذکرها و تعیین شمارگان آن‌ها، مدیریت همه‌جانبه‌ی زندگی ذکرپرداز را تعادل می‌بخشد.

گفتن ذکر، باید همراه با طریق علمی و قوانین و اصول آن و عالمانه و آگاهانه باشد؛ همان‌طور که تغذیه یا تربیت بدن، یک علم است و باید ترکیب متناسب غذایی یا حرکت‌های ورزشی را دانست. ذکر، نیازمند آموزش و تعلیم است و باید قواعد آن ـ به‌ویژه شرایط استجابت آن ـ را فرا گرفت. در ادامه، مهم‌ترین شرایطی را که برای استجابت ذکر لازم است، بیان می‌داریم.

آگاهی از دانش ذکر

نخستین شرط ذکر ـ که از مبادی و مقدمات پایه‌ای آن می‌باشد ـ آگاهی بر ارکان نظری آن می‌باشد. ذکر با آن‌که کاری عملی است و داخل در علوم عملیاتیِ مربوط به باطن آدمی و غیب عالم می‌باشد، اما مبتنی بر دانش‌های نظری بسیار و وابسته به آن‌هاست، که متأسفانه گزاره‌های علمی آن تاکنون نه منطق فهم یافته است و نه برای فهم آن، تلاشی در خور و منسجم صورت گرفته است. ذکر، از دانش‌های عملیاتیِ مبتنی بر گزاره‌های عرفانی و فلسفی است که بدون آگاهی از ظرافت‌های آن، یکی از مهم‌ترین مبادی ذکر، محقق نمی‌شود و خاصیتی بر ذکری که گفته می‌شود، مترتب نمی‌گردد.

چنین نیست که کسی بدون در اختیار داشتن پیش‌فرض‌های نظری

لازم و بدون سیری که باید در باطن خود داشته باشد ـ که در آینده از آن سخن خواهیم گفت ـ ذکری را بی‌محابا مداومت کند و با خوش‌خیالی، توقع نتیجه‌بخشی آن را داشته باشد.

تحقق برخی از مبادی ذکر، زمانی طولانی لازم دارد و چنان زمان‌بر است که ذکرپرداز را ناامید می‌کند؛ اما با تحقق مبادی و رسیدن وقت مناسب آن، خود را به صورت ناگهانی نشان می‌دهد، و این مربی کارآزموده است که می‌تواند ذکرپرداز را در این‌گونه امور، راهنما باشد. نگاه‌داشتن اندازه‌ی مبادی و داشتن حساب‌های دقیق امور باطنی ـ که ابزار سنجش روانی دارد و خود را در خلق و خوها نشان می‌دهد ـ از امور لازم برای نتیجه‌بخشی اذکار است.

هم‌چنین باید میان اذکار با اسمای الهی، دعاها، ختومات و طلسمات تفاوت نهاد و این امور متفاوت را با هم خلط نکرد؛ زیرا هریک دارای شرایط مختص به خود است که اگر جنس لفظی که گفته می‌شود، از این لحاظ تشخیص داده نشود، ممکن است ذکرپرداز به خلط شرایط گرفتار آید و شرط لازمِ یکی را نیاورد. نخست باید به دست آورد که آیا لفظ سفارش‌شده از سنخ ذکر است یا از سنخ اسم، طلسم یا ختم؟

دانش اسماءالحسنی، دانشی متفاوت از دانش ذکر و برتر از آن است؛ همان‌طور که پرداختن به دعاها، ختومات و طلسمات، با هم متفاوت می‌باشد. طلسمات بیش‌تر برای غیب‌گشایی استفاده می‌شود و ختومات بیش‌تر مبتنی بر دانش اعداد و حساب است. هریک از امور گفته شده، با رعایت شرایط مناسب آن، اثربخش است؛ چنان‌چه برای یافت گنج و

زیر خاکی، اگر رعایت اندازه‌های داده شده نگردد، جز خاک در توبره‌ی گنجور نمی‌آورد. برای نمونه، برخی ذکرها مختص روز و برخی از آن‌ها ویژه‌ی شب می‌باشد و رعایت نکردن زمان و وقت لازم آن، ذکر را فاقد اثربخشی می‌کند. هم‌چنین این‌که به صورت فرد (طاق) یا جفت گفته شود. اگر ذکری که باید به صورت فرد به فرد و تک یا به اصطلاح، به صورت وتری گفته شود، جفت آید ـ همانند سبحان‌الله که در بسته‌های سه‌تایی گفته می‌شود یا ذکر حوقله (لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم) که در بسته‌های هفت‌تایی گفته می‌شود ـ خاصیت تکوینی خود را از دست می‌دهد. هم‌چنین برخی ذکرها نیازمند ندیم، قرین و جفت است که در اصطلاح، «ذکرهای شفعی» خوانده می‌شود و استفاده از آن‌ها به صورت تک و فرد، اثری ندارد.

هم‌چنین ذکرپرداز نیز باید خصوصیاتی را در خود رعایت کند. نحوه‌ی رعایت این خصوصیات، نحوه‌ی سیر و شتاب آن و نیز سختی و آسانی آن برای حصول نتیجه را شکل می‌دهد. گاه برخی خصوصیات افراد، ورود به ذکری را خطرناک می‌سازد.

اگر ذکرپرداز، دارای شرایط لازم ذکر نباشد یا شرایط مربوط به واژگان ذکر را رعایت نکند، گاه می‌شود که ذکر، فرد ذکرپرداز را در خود اسیر و گرفتار می‌سازد و چونان اسب چموشی که به‌درستی سواری نمی‌دهد، وی را به زمین می‌زند و حادثه‌ای دردناک و تلخ را برای او پیش می‌آورد. ذکری که ساخته می‌شود، چنین نیست که در جایی تأثیر نداشته باشد؛ بلکه چه بسا همانند لفظ آهی است که از نهاد دلشکسته‌ای برمی‌آید و

بنیاد ظالمی را بر باد می‌دهد و یا هم‌چون چشم‌زخم است که شتری قوی و مست را در خاک می‌کند.

ذکر، دانشی پیچیده با خاصیت‌های فراوان و گاه خطرناک است و آوردن آن همانند به دست‌گرفتن اسلحه‌ای است که فشنگ در آن است و ماشه‌ی آن نیز کشیده می‌شود و تنها باید دید لوله‌ی آن، کجا را نشانه رفته است.

گفتن ذکر و استجابت دعا مثل انداختن سنگ به دسته‌ای کلاغ و گنجشک نیست؛ بلکه نیاز به آگاهی‌های دقیق و امور علمی ظریف و موشکافانه و عملیات‌های اجرایی ـ که تمامی ابعاد آن به دقت محاسبه‌شده است ـ دارد؛ محاسباتی که به اندک اشتباهی می‌تواند خانواده‌ای را ورشکست کند یا حادثه‌ای غم‌انگیز برای آنان رقم زند.

ذکر، دانشی است از نفایس انفاس قدسی اولیای خدا که در هزاره‌ی غیبت، به دست ساده‌اندیشانی بازیگر افتاده است که به جای حفظ جواهر، آن را بسان گردویی به بازی گرفته‌اند و از قاعده‌های علمی آن، چیزی نمی‌دانند. این امر ـ به‌خصوص در خانقاه‌ها و در میان برخی دراویش ـ بسیار شایع است و بسیاری از مرشدهای آنان، تخصصی در این رابطه ندارند و چه بسا ذکرهایی می‌دهند که شیطان در آن دخالت دارد و برخی مغیباتِ پی‌آمد آن، چیزی جز طرح شیطان برای به دام انداختن فردی ساده‌دل در دام گناهانی بزرگ نمی‌باشد.

دانش ذکر، بسیار دقیق‌تر و پیچیده‌تر از دانش ریاضیات امروزی است؛ چنان‌چه غیرمتخصصان، کتاب‌های تخصصی ریاضیات را دست

نمی‌گیرند؛ اما در باب ذکر، هر کسی به خود اجازه می‌دهد که دست به ذکرهای قرآن کریم برد و یا از مفاتیح‌الجنان یا کتاب‌های غریبه، چیزی بردارد و آن را دور گیرد، بدون آن‌که بداند در حال انجام چه کاری است؟ دست بردن به گزاره‌های ذکر، امری سهل و مشکل است. ظاهر آن، سهل و آسان می‌نماید و حقیقت آن ـ با ظرافت‌هایی که دارد ـ و دقت بر جمع و حفظ تمامی ابعاد آن، مشکل و صعب است و بدون مربی امکان‌پذیر نیست.

کتاب‌های ذکر، مانند داروخانه‌هایی پر از دارو هستند که امروزه هر کسی به آن وارد می‌شود و بدن مراجعه به طبیب و بدون داشتن نسخه، از هر دارو هرچه می‌تواند، مصرف می‌کند. ذکر، نیاز به تخصص و آگاهی دارد. ذکر، هم نیاز به زمینه‌های علمی دارد و هم نیاز به شناخت آثار تکوینی و معنوی آن به صورت تجربی و تأسیس مراکز ذکردرمانی عظیم با بسته‌های مختلف و فراوان ذکر دارد که از هریک، اثری بر می‌آید. باید متخصصی ذکرشناس و زبده تربیت نمود که به تجویز ذکر به صورت علمی و روشمند بپردازد. همان‌طور که بر کار پزشکان و کادر درمانی، نظام‌پزشکی و سازمان بهداشت نظارت می‌شود، دانش ذکر نیز نیازمند تدوین علمی و تربیت متخصصان ذکرشناس با نظارت مربیانی کارآزموده، و به صورت ترجیحی، استادی محبوبی می‌باشد که دانش ذکر را به صورت موهبتی داشته باشد؛ وگرنه شکل امروزی استفاده از ذکرها ـ که هم رمال‌های شیاد بر آن دست گذاشته‌اند و هم برخی از مرشدهای ناآگاه ـ وضعیت نابسامانی را به وجود آورده است که برای متولیان حوزه‌ی امنیت کشور،

چاره‌ای جز برخورد فیزیکی با آنان نگذاشته است و در این فضای وانفسا، آگاهان نیز ناچار به کناره‌گیری و انزوا می‌باشند؛ گویی چارپای آنان از اول دم نداشته است.

تأسیس مراکز ذکردرمانی، از آن‌رو ضرورت دارد که منشأ برخی بیماری‌های خاص، به هیچ‌وجه امور محسوس مادی و باکتری‌ها و ویروس‌های شناخته‌شده نمی‌باشد و هرچه درمان‌های دانش پزشکی، آن را تحت بررسی قرار دهد، به تشخیص نوع بیماری و منشأ آن موفق نمی‌گردد؛ زیرا عامل آن، امری فرامادی و مربوط به پدیده‌ای در باطن عالم بوده و درمان آن، منحصر به استفاده از ذکر می‌باشد. هم‌چنین برخی از مشکلات روانی که روان‌شناسان و روان‌پزشکان از تشخیص نوع اختلال و درمان آن عاجز می‌باشند، تنها در حیطه‌ی ذکردرمانی قرار می‌گیرد؛ اختلالاتی که گاه شکل اجتماعی به خود می‌گیرد و در قالب یک اپیدمی، جامعه‌ای را به خطر می‌اندازد؛ اختلالی اجتماعی که هرچه از راه‌های شناخته‌شده‌ی تجربی استفاده شود، نتیجه‌ای نمی‌دهد؛ درمان‌هایی که گاه یک دوره‌ی پنج‌ساله یا یک یا چنددهه زمان می‌برد، تا خاصیت‌نداشتن خود را نشان دهد. این در حالی است که این اختلال، در این سال‌ها، هم رشد عمقی یافته و هم توسعه‌ی کمّی پیدا کرده و افراد بسیاری را به خود مبتلا ساخته است و درمان آن نیز جز از راه‌های باطنی ـ آن هم توسط مربی کارآزموده در این زمینه که بیش‌تر در اولیای محبوبی حق‌تعالی منحصر می‌باشد ـ ممکن می‌گردد.

در این‌جا باید خاطرنشان شویم هریک از امت‌ها دارای ذکری جداگانه

می‌باشند. اگر جامعه توسط یکی از عالمان ربانی اداره شود، ذکر امت‌ها را به آن‌ها آموزش می‌دهد و کاستی‌ها و مشکلات برآمده از بی‌ذکری آنان را از این طریق، رفع می‌کند و مسیر پیشرفت و اعتلای آنان را هموار می‌سازد؛ اما اگر امت‌ها و جوامع، ذکر خود را نشناسند یا آن را نیاورند، از بحران‌های پی‌آمد آن، ایمن نمی‌باشند.

هریک از انسان‌ها نیز دارای ذکری خاص می‌باشند و چنین نیست که هر ذکری برای هر کسی کارآمد باشد. برخی ذکرها به دلیل نداشتن تناسب با ذکرپرداز، حسِ گفتن ذکر را از او می‌گیرد و وی را به بی‌ذکری می‌کشاند. ذکر اگر با ذکرپرداز تناسب داشته باشد، حسِ گفتن ذکر را به او منتقل می‌کند. کسی‌که ذکری می‌گوید و حس گفتن آن را در خود نمی‌یابد، درحالی‌که زمینه‌ها و شرایط آن را رعایت کرده است، باید ذکر خود را تغییر دهد؛ همان‌طور که پزشکان، گاه دارویی را برای شخصی تجویز می‌کنند و با اثربخش نبودن یا ناسازگار بودن و ایجاد حساسیت در بیمار، داروی وی را تغییر می‌دهند. ذکر اگر با ذکرپرداز سازگار باشد، رفته‌رفته در وی نهادینه می‌شود و حتی در خواب نیز مورد مصرف واقع می‌شود و دیگر قابل تعطیل نیست و فرد را دایم‌الذکر می‌سازد.

برخی از مشکلات رفتاری و گناهان در سیستم ذکرگویی ایجاد اختلال می‌کند و فرد را نسبت به مصرف ذکر ناخوشامد می‌سازد و لذت ذکر را از او می‌گیرد و موجب می‌شود نفس نه تنها اثر مثبتی از ذکر نپذیرد، بلکه اشتهای وی به ذکر از بین برود و گاه چنین می‌شود که از گفتن ذکر ملال گیرد.

با تست نمودن ذکرهای مختلف بر یک فرد و واکنش نفسانی وی نسبت به آن، می‌توان ضعف و بیماری‌های روحی فرد را مورد شناخت قرار داد.

سخن این است که افزون بر غفلت از ذکردرمانی، نظام دارویی رایج نیز ـ که بیش‌تر متأثر از داروهای شیمیایی و بر پایه‌ی شیمی‌درمانی است ـ دارای کاستی‌های فراوان می‌باشد. این کاستی‌ها از جهت تأثیراتی که داروهای رایج بر روان و باطن انسان می‌گذارد و این بخش از تأثیرات دارویی مورد توجه داروسازان قرار نمی‌گیرد، چنان دچار کاستی و نقص است که می‌توان در عبارتی کوتاه گفت: آن‌چه به بیماران توصیه می‌شود، برای باطن آدمی، سمومی کورکننده است. ما در جای خود گفته‌ایم: تأثیر یک قطره شراب بر فرد، باطن معنوی او را می‌سوزاند. دنیای غرب که از باطن انسانی خود جدا شده است، به دلیل رواج مصرف مشروبات الکلی، هیچ‌گاه روی خوش به امور معنوی نشان نخواهد داد؛ زیرا شراب، ماده‌ای است که بنیاد معنویت‌خواهی را بر باد می‌دهد و تمامی تمایلات باطن‌گرایی را از بیخ و بن برمی‌اندازد. قطره‌ای شراب، آن‌چنان قدرتی برای براندازی معنوی فرد دارد که هم‌چون توان بمبی هسته‌ای برای تخریب یک شهر است. داروهای شیمیایی رایج امروز نیز هرچند تأثیری مانند شراب ندارند و هرچند تأثیرات آن‌ها بر باطن آدمی متفاوت است، اما از این حیث که تأثیر آن‌ها بر روند عروج معنوی و کمال اخلاقی انسان‌ها بررسی نشده است، قابل اعتماد نیستند؛ اگرچه نظام پزشکی درمان بیماری‌ها را منحصر به آن می‌داند و ماده‌ای جایگزین برای آن ندارد.

از سوی دیگر، طب سنتی نیز نمی‌تواند گزینه‌ی پیشنهادی مناسبی برای درمان بیماری‌ها باشد؛ زیرا طب سنتی، دارای ابزار صنعتی مناسب برای تحقیق نیست و گاه برخی از خواص ادعایی، با تحلیل‌های عقلی بر داروهای طبیعی آن، بار شده است. ما از طب سنتی و مزایا و معایب آن، در کتابی مستقل سخن گفته‌ایم؛ طبی که از کودکی، آن را در نزد استادی سرشناس و دارای ملکه‌ی قدسی، آموزش دیدیم؛ چنان‌چه مسیر بایسته‌ی پزشکی نوین را در کتاب مربوط به آن بررسیده‌ایم.

باید توجه داشت نسبت به پیشرفت‌های پزشکی ـ به‌ویژه در بخش‌های صنعتی آن ـ نباید جانب انصاف را از دست داد. طب سنتی ابن‌سینا، که از ماهرترین پزشکان نابغه بوده است، به هیچ‌وجه قابل مقایسه با پزشکی امروز نیست. پزشکی امروز در مدیریت درمانی و مدیریت بهداشت و سلامت روانی جامعه، دارای موفقیت‌های چشمگیری می‌باشد. در برابر آنان، متولیان علوم معنوی قرار دارند، که در مدیریت بخش مربوط به خود، هیچ‌گونه توفیقی نداشته‌اند و اهمال و ضعفِ کاری آنان سبب شده است توهّمات و خرافات بر میدان مربوط به آنان سنگینی کند؛ به‌گونه‌ای که امور معنوی از دیدگاه صاحبان علم و اندیشه، در چنان موضع ضعیفی قرار دارد که انواع اتهام‌ها را به آن وارد می‌آورند.

امروزه ساحت اذکار چنان پرپیرایه و آلوده شده است که گاه خروجی کسانی‌که به ذکر وارد می‌شوند، افرادی نااهل و سنگ‌دل است؛ به‌گونه‌ای که فرد عادی که آن اذکار را نداشته است، بسیار وضعیت روانی متعادلی دارد تا این فرد که هم به خود آسیب رسانده است و هم با قساوتی که یافته

است، ملاحظه‌ی دیگران را ندارد. چنین کسی، گویی خارهایی را در تشک خود تعبیه کرده که حتی در خواب، آرامش ندارد؛ این در حالی است که گذشتگان ما با آن‌که در زمینه‌ی علم، رشد چندانی نداشته‌اند، اما با استفاده‌ی درست از اذکار و امور معنوی، زیر نظر مربیانی آگاه هم‌چون خواجه‌ی طوسی‌ها و شیخ‌بهایی‌ها، از نظر روانی و باطنی سالم می‌ماندند و مسیر کمال را می‌پیمودند؛ تا جایی‌که حتی از دل سجاده‌ی خویش، توفیقات علمی نیز می‌یافتند. این بدان معناست که بهره‌های آنان از سجاده و اشک شبانه، بیش از استفاده‌های علمی بوده است و به آنان نماز و ذکری با عیار بالا می‌داده است؛ در نتیجه سخنان آنان نیز گران‌سنگ می‌شده است؛ برخلاف امروزه که نمازها رسانه‌ای و سخنان، سست و پوک و عبادت‌ها بی‌محتوا گردیده است.

اگر کسی بخواهد مسیر سالم زندگی را بپیماید، لازم است نیازهای باطنی خود را بشناسد و آن را برآورده سازد و تنها به تأمین نیازهای محسوس مادی و جسمانی بسنده نکند؛ هرچند بیش‌تر انسان‌ها نیازهای جسمی خود را نیز نه به صورت علمی، بلکه به‌گونه‌ای متأثر از عادات و رسوم و محیط تربیتی خویش تأمین می‌کنند. یکی از نیازهای باطنی و از ضرورت‌های سلامت زندگی در ناسوت، استفاده‌ی درست از اذکار و عبادات و انس داشتن با قرآن کریم و باطن حضرات معصومین علیهم‌السلام و قرب ولایی به آن‌حضرات علیهم‌السلام می‌باشد.

ذکر برای برخی از شغل‌ها بسیار لازم است. یکی از این شغل‌ها علم‌آموزی و توان تولید علم است. علم، دارای کبریایی است و اگر به مدد

ذکر و صفای آن، مهار نشود، عالم را زندیقی متکبر و مستکبری خودشیفته می‌سازد که هیچ اهل دنیا و ثروتمند وابسته به مال خود، به گَرد وی نمی‌رسد. علم، دارای کبریایی است و مثل گاوی وحشی و چموش و رام‌ناپذیر و جنگی، انسان را به زمین می‌زند. علم، کم از چنین گاوی نیست و عالم اگر با معنویات، ترفندهای گاوبازی نداند، توسط شاخ‌های کبریایی و غرورآفرین دانش، پاره و دریده می‌شود و هم خود خراب می‌گردد و هم دیگران را به فساد می‌کشاند. علم، بدون توجه به ذکر و معنویت و بدون قرائت قرآن کریم و ادعیه و بدون خلوت، لحظات تنهایی و مناجات، مستکبرترین فرد را تربیت می‌کند و عالم را به گمراهی، بی‌دینی و کفر می‌رساند. چنین کسی چنان خودشیفته می‌گردد که ابایی از تکذیب آیات الهی و رویارویی با اولیای حق‌تعالی ندارد؛ بلکه حتی با حق‌تعالی نیز درگیر می‌شود. چنین علمی، عملی سوء و مصداق آیه‌ی شریفه‌ی زیر است:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾[1].

آن‌گاه فرجام کسانی که بدی کردند (بسی) بدتر بود؛ (چرا) که آیات خدا را تکذیب کردند و آن‌ها را به ریشخند می‌گرفتند.

کبریایی علم، اگر با صفای معنویت همراه نباشد، قدرت استماع و پندپذیری را از فرد سلب می‌کند و حالت روانی خطرناکی به فرد می‌دهد که دیّاری را چیزی به حساب نمی‌آورد. چنین علمی، غفلتی سنگین می‌آورد؛ غفلتی که افراد عادی هیچ‌گاه به آن آلوده نمی‌شوند. علم اگر

۱- روم / ۱۰.

نوری و معنوی نباشد، ناری می‌گردد سوزنده و گاوی جنگی که صاحب خود را شاخ می‌زند و با تفرعنی که به او می‌دهد، جان وی را پاره‌پاره می‌سازد. عالِم، نیازمند ذکر و خلوت و تنهایی است؛ وگرنه گاوبازی ناشی است که قدرت مهارگاو علمی را که در دل خود می‌پروراند، ندارد و به زمین سیاهی می‌خورد که خاکستری نیز از آن بر نمی‌آید؛ اما همین آسیب، با داشتن دقایقی ذکر و خلوت در هر روز، قابل کنترل و برطرف‌شدن است.

تأثیر ذکر و خلوت و توجه به حق‌تعالی و غیب عالم، کم‌تر از توجه به اسباب‌های ظاهری و محسوس و استفاده از آن‌ها نیست. لازم است در زندگی، بر قرائت قرآن کریم مداومت داشت و از دعا غافل نشد و لحظاتی را در خلوت و تنهایی، برای خداوند به سجده رفت. در هزار سال گذشته، اگرچه با مصدر نبودن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، علوم اسلامی و معنوی به انحراف رفت و گذشتگان در علم باختند، ولی حقیقت انکارناپذیر این است که آنان در باب سجاده و توسل، رونق داشتند؛ اما امروزیان، هم از علوم حقیقی بازمانده‌اند و هم سجاده و امور معنوی را از دست داده‌اند و با فن ساختن علوم، خود را به فنونی که از ملکه‌ی قدسی خالی است، سرگرم ساخته‌اند؛ فنونی که قدرت نوآوری و تولید در آن نیست و از مونتاژ فراتر نمی‌رود؛ فنونی که حالت تفرعن، غرور و استکبار به جان صاحب فن می‌اندازد و از صفای عوالم قدسی خالی است.

ذکر؛ مبتنی بر استعداد ویژه‌ی باطنی

دانش ذکر، نحوه‌ی تصرف در غیب عالم و شگرد ویژه و باطنی تسخیر طبیعت را آموزش می‌دهد. این دانش بر پایه‌ی توان ایجاد نوعی ارتباط

معنوی و باطنی با طبیعت و ایجاد انعکاساتی در آن، از طریق ماورا و غیب آن است. آفرینش برخی از انسان‌ها، که ما آنان را «محبوبی» می‌نامیم، دارای ساختار ویژه‌ای است که به خودی خود، توان ارتباط با عوالم ماورایی را دارند. ساختار آنان به گونه‌ای است که غیب عالم را به سوی خود می‌کشانند و به‌راحتی می‌توانند از هر جای آن، خبر بگیرند. محبوبان، دارای کشش و استعدادهای معنوی ممتازی می‌باشند و از این حیث، برجستگی دارند. شناخت شگردهای تعبیه شده در محبوبان، همانند شناخت زیباترین زیبارویان، نیازمند تخصص است و شگردهایی که در بدن، نفس، قلب و روح محبوبان قرار دارد، به‌راحتی مورد شناخت قرار نمی‌گیرد.

تصرف در باطن عالم از طریق ذکر، نیازمند تناسب‌هایی باطنی است. محبوبان، دارای فصل نوری می‌باشند. آنان پیش از آنکه به ناسوت قدم بگذارند و پیش از آنکه نطفه‌ی آنان منعقد گردد، باطن خود را می‌یابند. ساختار خلقتی آنان سرشار از توان‌هایی است که به آنان قدرت ارتباط با غیب عالم و ظاهر آن را می‌دهد؛ بدون آنکه خود را برای این ارتباط، به زحمت چندانی بیندازند. توان ارتباطیِ گسترده‌ی آنان، امری موهبتی و خدادادی است. محبوبان، کسانی هستند که باطن آنان می‌تواند هر ذکری را در خود بپروراند و آن را بارور سازد. استجابت دعوت برای آنان، امری عادی است؛ بلکه آنان بدون آنکه دعا کنند، تنها با خطوری قلبی ـ که همان ذکر آنان است ـ خواسته‌ی خود را محقق می‌کنند.

ذکر به صورت اولی در محبوبان کارآمد است و بعد از آن، محبان

هستند که استعداد استفاده از برخی اذکار را می‌یابند؛ اما دیگران، به‌حسب تناسبی که باطن آنان با شرایط ذکر دارد، آن هم به صورت اقتضایی، می‌توانند از ذکرها بهره ببرند. این، تناسبِ باطن فرد با غیب عالم است که موجب می‌شود شگرد طبیعت در ذکر وی ظاهر شود و او را با طبیعت همراه و مأنوس نماید و قدرت تصرف در آن را به وی دهد. برای ذکرپردازی، باید استعداد و تناسب داشت و چنین نیست که هرکسی در هر مرتبه از رشد و کمال که باشد، بتواند از هر ذکری استفاده کند و از آن بهره ببرد؛ چنان‌چه برای پرورش اندام، باید بدنی ماهیچه‌ای داشت و بدن‌های استخوانی، مناسب این رشته نمی‌باشد. توان ذکرپردازی، نوعی استعداد خاص در برخی افراد است و استعدادی همگانی و عام ـ مانند استعداد تحصیل سواد ـ نمی‌باشد.

استعداد نفس در نحوه‌ی جابه‌جایی آن تأثیر دارد. برخی از نفس‌ها در استفاده از اذکار، همانند مهندس عمل می‌کنند و بعضی همانند معمار تجربی. یک ذکر، با آن‌که فرمول خاص و منحصر دارد، اما وقتی با استعداد نفس مواجه شود، برای جابه‌جایی، تنوعِ شگرد می‌پذیرد. نفسِ صاحب غرائبی می‌تواند بیش از ده ذکر استفاده کند و دیگری توانمندی بالاتری دارد. تنوع شگرد به میزان معرفت و قرب ذکرپرداز بازمی‌گردد و استعداد و قدرت نفس در آن دخیل می‌باشد. شخصی برای آن‌که بتواند یک صفت ذکر را بیاورد و آن را باور کند، به شش‌ماه وقت نیاز دارد و دیگری به شش‌سال.

ذکر، حکم ابزارکار را دارد و قدرت نفس، حکم قدرت بازو و دقت در

استفاده از آن را دارد و مانند پتک می‌ماند که مهم این است که در دست چه کسی قرار می‌گیرد. اسم اعظم ـ که یکی از اذکار بسیار کارآمد می‌باشد و حکم شاه‌کلید را دارد که هر قفلی را باز می‌کند ـ تنها حکم ابزار را دارد و مهم نفْسی است که می‌تواند راه‌اندازِ این اسم گردد. اسم اعظم برای یک نفس، حکم فاز و برای نفس فردی دیگر حکم نول را دارد و این به سبب اختلاف استعدادهای نفسانی می‌باشد. نفس هر شخصی در امور عملیاتی، توانمندی‌های ویژه و کاربردهای خاصی دارد و صفتِ اذکار را به حسب ترکیب با استعداد خویش و ارتباط با توانایی‌های خود متغیر می‌سازد و یا سبب تقویت و کارآمدی و یا خنثی‌سازی و تخریب آن می‌شود.

تفاوت استعدادها حتی در اولیای خدا نیز مشهود می‌باشد. برای نمونه، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از یک ذکر استفاده‌ای دارد و امیرمؤمنان علیه‌السلام از همان ذکر به گونه‌ای دیگر بهره می‌برد. گویاترین مثال در این رابطه، خاصیت شفادهی سوره‌ی حمد می‌باشد. سوره‌ی حمد، این توان را دارد که حتی مرده را زنده کند؛ اما مهم کسی است که آن را می‌خواند و با در دست داشتن این کلید در میان انبوهی از قفل‌ها، به حسب تجربه و توانمندی و گیراییِ بسیار قوی نفس وی، تشخیص می‌دهد که کلید او برای کدام قفل بسته است. برای استفاده از ابزار ذکرِ سوره‌ی حمد، باید نفسی بسیار صافی و قوی داشت و این ذکر با هر نفسی هماهنگ و تنظیم نمی‌شود و گراها و کدهای آن را درنمی‌یابد؛ چنان‌که اگر فردی عادی و تحصیل‌نکرده در کلاس‌های تخصصی دانشگاه شرکت کند، گزاره‌های

علمی آن را مهملاتی خسته‌کننده می‌پندارد. ما از تفسیر و خواص اذکار سوره‌ی حمد در جلدهای دوم تا چهارم «**تفسیر هدی**» سخن گفته‌ایم.

تفاوت استعدادهای باطنی ـ اعم از استعدادهای نفسانی، قلبی و روحی ـ سبب می‌شود یکی، از اصاغر اذکار بهتر استفاده کند و دیگری از اعاظم آن. ممکن است کسی نتواند از اسم اعظم به‌خوبی استفاده کند، اما از اصاغر اذکار به‌راحتی بهره می‌برد. البته می‌شود کسی به توصیه‌ی یک ولیِّ الهی ذکری را بگوید و این نفس او نباشد که از این ذکر مصرف می‌کند؛ بلکه امداد و دَمِ همان ولیّ الهی است که کلید را در دست وی گذاشته است و می‌تواند قفلی را با آن بگشاید. به هر روی، فاز و نول ذکرها و نفْس‌ها با هم متغیر می‌باشد و حکم نسبیت بر آن بار می‌گردد و این به سبب اختلاف استعدادها می‌باشد.

گفتن ذکر اگر بیش از توان ذکرپرداز باشد و برای او سنگین گردد، وی را خسته می‌کند و چنان‌چه اصرار بر دوام آن داشته باشد، مانند بلند کردن وزنه‌ی سنگین است که ممکن است فرد را به زمین بزند یا او را دچار قبض سازد و وی را پژمرده و عصبی کند و نشاط و شادابی را، که نشانه‌ی سلامتی است، از او بگیرد.

در تناسب ذکر، موقعیت باطنی ذکرپرداز مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. هر ذکری، باطنی متناسب با خود را می‌طلبد. همان‌طور که افرادِ دارای جثه‌های ضعیف که استخوان‌بندی و اسکلت محکمی ندارند، برای باشگاه‌های پرورش اندام مناسب نمی‌باشند یا نمی‌توانند بوکسور شوند، بلکه برای کارهای ظریفی مانند نقاشی و نویسندگی مناسب می‌باشند، هر

ذکری نیز به هرکسی داده نمی‌شود و باطن باید در حال و هوا و در حس آن ذکر باشد، تا بتواند ذکر را به خود بگیرد.

البته ذکردرمانی، دانشی عام است و می‌تواند برای هر انسانی، هرچند کافر باشد، ذکر تجویز کند؛ اما چنین نیست که بتوان یک ذکر خاص انشایی را برای همه نسخه داد. برای نمونه، کسی‌که می‌خواهد در مرتبه‌ی عالی ذکر قرار گیرد و خود دارای ذکری مستجاب شود، نیازمند داشتن حداکثریِ خصوصیات و شرایط لازم می‌باشد؛ اما کسی‌که می‌خواهد به قرب نسبی برسد ـ به‌گونه‌ای که بیش‌تر مردم چنین می‌باشند ـ ذکرهایی متوسط به وی داده می‌شود؛ چنان‌چه ورزش‌ها نیز بر دو قسم ورزش‌های همگانی و تخصصی یا قهرمانی می‌باشد. در ورزش‌های همگانی، هم زن باردار و هم پیر فرتوت و هم کودک خردسال می‌تواند شرکت داشته باشد؛ اما در ورزش‌های قهرمانی، فینالیستِ پیروز نمی‌تواند بیش از یک‌نفر باشد؛ یک‌نفری که با شرایط بسیار سخت و در میدان‌های مبارزه‌ی نَفَس‌گیر، طاقت‌فرسا و پرخطر انتخاب شده است. ذکرهای خاص و عالی نیز چنین می‌باشد و در هر زمان، تنها تعدادی بسیار اندک به میدان آن ورود می‌یابند.

دانش ذکر برای کسی کارآمد است که در ساختار خلقتی خود و در باطن خویش، دارای کشش‌های مخصوص معنوی باشد؛ همانند استعداد ولایت و نبوت که امری موهبتی به برخی از بندگان برگزیده است. گرچه برخی از پیامبران الهی علیهم‌السلام چوپان بودند؛ اما چنین نیست که هر چوپانی برای پیامبری دارای تناسب باطنی باشد. کسی می‌تواند به صورت

تخصصی وارد دانش ذکر گردد و بر انشای ذکر، قدرت یابد که باطن وی کشش معنوی و استعداد خاص آن را داشته باشد؛ استعدادی که مربی محبوبی، آن را به‌راحتی تشخیص می‌دهد. اگر کسی برای ذکر و امور معنوی استعداد محدودی دارد، باید از محدوده‌ی خلقتی خود تجاوز ننماید و به همان روحیه‌ی تعبد، تدین با ذکرهای عامی که توصیه شده است، بسنده کند؛ وگرنه انجام کاری که با باطن و خلقت وی سازگاری ندارد، او را به گمراهی و پرتوقعی و گاه به استهزای امور معنوی می‌کشاند؛ آن‌هم در قالب اعمال زشتی که دارد.

اگر شیخ انصاری، شیخ فقیهان شد، برای آن است که استعداد خود را شناخت و مسیر پر پیچ و خم امور باطنی و علوم معرفتی را پی نگرفت؛ اما وی از مجتهدان قدیس زمان بود و اگر امام‌خمینی﵀ راه معرفت را پیمود و از عارفان روزگار ما شد، برای آن بود که استعداد باطنی آن را به صورت خدادادی داشت و مسیر متناسب با باطن خود را رفت. گاه در کسی، تعلق به امور ظاهری و کسبی بر باطن وی غلبه دارد و گاه چنین است که امور باطنی، بر امور ظاهری چیرگی دارد. در این میان، نوابغ، هم استعداد دانش‌های ظاهری را دارند و هم استعداد دانش‌های باطنی را و هم استعداد مدیریت ظاهر و باطن را. آنان در جمعِ میان تمامی دانش‌ها توفیق دارند؛ زیرا نبوغ اعطایی و موهبتی، استعداد جمع هر علمی را ـ اعم از ظاهر و باطن و معقول و منقول و تجربی و انسانی و ریاضی و فنی و حرفه‌ای و هنر ـ به آنان داده است و دانشی نیست که آنان نتوانند در آن صاحب‌نظر و رأی و صاحب قلم و نوشته، آن هم به صورت تخصصی باشند.

باید توجه داشت که نوابغ، «استعدادِ» یافت هر دانشی را دارند و به تناسبِ موقعیت و امکاناتی که می‌یابند، برخی از آن را به فعلیت می‌رسانند؛ یعنی استعدادِ داشتن تمامی دانش‌ها در آنان است و برای به فعلیت رساندن آن، نیازمند تعلیم می‌باشند؛ برخلاف محبوبان، که جمع تمامی دانش‌ها را در باطن خود به صورت فعلی دارا هستند و تنها، نیاز به ایجاد زمینه برای ارایه و آموزش آن به دیگران دارند و خود، نیاز به تعلیم و یادگیری ندارند. محبوبان در مرتبه‌ی استعداد علوم نیستند؛ بلکه علوم در باطن آنان وجود دارد و تنها با آموزش آن به دیگران، دانش ایشان جلا می‌یابد، رونق پیدا می‌کند و شکوفا می‌شود. محبوبان، تمامی معانی و حقایق را در خود دارند و تنها برای ارایه‌ی آن در قالب گفتار و نوشتار، نیازمند مهارت‌های تعلیمی ـ مانند آموزش رسم‌الخط محیط زندگی، آموزش استفاده از ابزارهای نوشتن، مانند تایپ رایانه‌ای و نظیر آن ـ می‌باشند؛ اما آنان نیازمند القای معانی نیستند.

بر این پایه، نظام‌های آموزشی باید پیش از پرداختن به تعلیم و تربیت، نوع ساختار خلقتی کودکان را ـ از این حیث که کودکی عادی می‌باشند یا دارای حافظه‌ای قوی، یا ضریب هوشی بالا، یا نبوغ با شدت و ضعفی که دارد و یا این که محبوبی می‌باشند ـ به دست آورد. هم‌چنین برای مدیریت درست جامعه، دست‌کم باید از نوابغ بهره برد، نه از افراد عادی یا کسانی که قدرت حافظه یا هوش بالا دارند.

در دانش ذکر نیز نخست باید استعدادسنجی داشت و ذکر را به کسی توصیه نمود که استعداد مناسب آن را داشته باشد؛ وگرنه آب در هاون کوبیدن و بیهوده ساختن استعدادهایی است که دارد.

دانش ذکر برای افراد بسیار مقتدر و قدرتمند مفید است؛ آنان‌که توانایی مدیریت منضبط و سازمان‌یافته در اندیشه و گفتار خود را دارند و می‌توانند خود را در کتمان و پنهان قرار دهند تا کسی آن‌ها را نشناسد. کسی‌که در دانش ذکردرمانی، شهرت فوری می‌یابد و به عمد یا به سبب ضعفی که دارد، هنوز غوره نشده مویز گشته است، افق موفقیت خود را تار ساخته و راهی که می‌رود، فرجامی جز انحراف ندارد و نیز گمر اه‌کننده و بدآموزنده‌ی مردم می‌شود.

اگر کسی استعداد سیر معنوی و ذکر را نداشته باشد و خود را به آن سرگرم سازد و دل خوش دارد که به امور ماورایی و غیبی توجه دارد، هرچند حافظه یا هوش سرشاری داشته باشد، استعدادها، امکانات و وقت خود را ضایع می‌سازد؛ زیرا وقتی کشش‌های معنوی وی نرمال و متناسب نباشد و تنها در حد طبیعی، فطری و عمومی است، تنها خود را با ذکر خسته می‌کند؛ بدون آن‌که ذکرهای وی اجابتی داشته باشد. ذکری که از استعداد فرد برنخیزد، توان تصرف در طبیعت را ندارد. بنابراین، برای تعلیم ذکر، باید به گزینش رو آورد، نه پذیرش.

این کتاب را به کسانی می‌توان آموزش داد که نخست، دارای استعدادهای باطنی متناسب با آن باشند. ذکر، دانشی نیست که بتوان برای آن، بار عام داشت و هرکسی را به آن دعوت کرد. کسی می‌تواند برای تعلیم دانش ذکر پذیرفته شود و در مراکز ذکردرمانی به استفاده از تخصص خود بپردازد، که استعداد ذکرپردازی و قدرت باطنی برای ایجاد ارتباط با غیب عالم و پیوند قربی با حق‌تعالی را داشته باشد و بتواند سیر خود را به سیر هستی و پدیده‌های آن پیوند زند و آن را مهار نماید؛ وگرنه

چنان‌چه همه به این دانش به صورت بار عام دعوت گردند، تنها به هدر دادن و تضییع استعدادها و امکانات و تربیت نیروهای مدعی اما فاقد کارایی منجر می‌شود. در گذشته حتی برای تألیف، نیاز به اجازه‌ی خاص از استاد بود و به کسانی‌که استعداد تألیف نداشتند، اجازه‌ی نوشتن نمی‌دادند تا فضای فرهنگی و علمی، سلامت خود را داشته باشد.

هرکسی استعداد کاری را دارد و برای انجام کاری خاص ساخته شده است و چنین نیست که تمامی کارها از هرکسی برآید. یکی در فقه و اجتهاد بر مدار ملکه‌ی قدسیِ موهبتی توانایی دارد و دیگری در امور باطنی بر پایه‌ی ولایت اعطایی. فاصله‌ی میان ولایت و اجتهاد، بسیار طولانی است و مجتهد قدسی برای اخذ امور باطنی، باید به ولیِّ الهی مراجعه کند و در زمینه‌ی نفوذ اجتماعی و بسط آن نیز تابع اذن وی می‌باشد؛ چنان‌که قدرت ولیّ الهی و دامنه‌ی نفوذ وی بسیار گسترده‌تر از مجتهد قدسی می‌باشد.

بر اساس آن‌چه گذشت، باید گفت بسیاری از روایات ذکر، دارای مخاطب خاص می‌باشد و چنین نیست که عموم افراد جامعه را در بر بگیرد. از این نمونه است دو روایت زیر که می‌فرماید:

«عن الفضیل بن یسار قال: قال أبو عبدالله علیه‌السلام: ما من مجلس یجتمع فیه أبرار و فجار، فیقومون علی غیر ذکرالله عزّ وجلّ إلّا کان حسرة علیهم یوم القیامة.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: مجلسی نیست که در آن نیکان و بدکرداران جمع شوند و آن را بر غیر ذکر خداوند (که گرامی و ارجمند است) می‌گذرانند؛ مگر آن‌که آن مجلس در روز قیامت، حسرت و پشیمانی بر آنان می‌گردد.

«عن أبي بصير، عن أبي عبدالله علیه‌السلام قال: ما اجتمع في مجلس قوم لم يذكروا الله عزّ وجلّ ولم يذكرونا إلّا كان ذلك المجلس حسرةً عليهم يوم القيامة، ثم قال : (قال) أبوجعفر علیه‌السلام: إن ذكرنا من ذكرالله وذكر عدوّنا من ذكر الشيطان»[1].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: هیچ گروهی در مجلسی جمع نمی‌شوند و ذکر خداوند و ما را نمی‌آورند، مگر آن‌که روز قیامت، مجلس یادشده مایه‌ی پشیمانی و ندامت آنان می‌باشد. سپس به نقل از امام باقر علیه‌السلام فرمود: همانا ذکر ما از سنخ ذکر خداوند و ذکر دشمنان ما از سنخ ذکر شیطان می‌باشد.

موضوع دو روایت یادشده، خصّیصان از شیعه و قدّیسان ولایت‌مدار می‌باشند، نه عموم شیعیان. عموم افراد نمی‌توانند به ذکر دایمی و ذکر قلبی برسند و ذکر بیش‌تر آنان، لفظی است که با سرگرم شدن به نشست و برخاست در مجلسی، از دست می‌رود. عموم افراد، بار تکلیفی سنگین ندارند. آنان در آزادی‌های طبیعی خود، به خوردن و خوش‌گذرانی و اشتغالات روزمره و کسب درآمد دنیایی و به همسر و خودرو و خانه و محل کسب مشغول می‌باشند. لهو، لغو و لعب برای آنان تا وقتی که خوضی و دایمی نگشته و به امور واجب لطمه وارد نیاورد، مُجاز است و اشکالی ندارد.

عموم جامعه و مردم را به دلیل اقتضاءات طبیعی و ساختار خلقتی‌ای که دارند، نمی‌شود به بند و بست‌های افراطی کشید. این‌که گفته می‌شود مجلس باید به ذکر خدا بگذرد، برای افراد گرفتار دربند کارهای ناسوتی نیست؛ زیرا آنان به همان کارهایی که انجام می‌دهند، دل‌خوش هستند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶.

برای نمونه، برای به دست آوردن کالایی صد تومانی به صورت رایگان، بشکن می‌زنند و به همان امور، دل خوش می‌دارند و روز قیامت نیز حسرت نداشته‌های معنوی را ندارند؛ زیرا کسی حسرت چیزی را دارد، که خود را در مسیر آن بداند و قبولیِ خویش را در آن ممکن بشمارد؛ نه کسی‌که به‌کلی از آن بیگانه می‌باشد؛ چنان‌که عموم بشر به تعبیر قرآن کریم چنین می‌باشند:

﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾[1]،

﴿وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾[2]،

﴿وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾[3]،

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾[4]،

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ﴾[5]،

﴿وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾[6]،

﴿وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾[7]،

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنّاً﴾[8]،

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾[9]،

۱- بقره / ۱۰۰.
۲- آل‌عمران / ۱۱۰.
۳- مائده / ۱۰۳.
۴- انعام / ۳۷.
۵- انعام / ۱۱۸.
۶- اعراف / ۱۷.
۷- اعراف / ۱۰۲.
۸- یونس ۳۶.
۹- یوسف / ۱۰۶.

﴿وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾[1]،
﴿وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾[2]،
﴿وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾[3]،
﴿بَشِيراً وَنَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾[4].

عموم افراد، همین‌که به گناهان کبیره و بزرگ دچار نشوند و تظاهر به آن نداشته و واجبات روزانه‌ی خود، مانند نماز را بیاورند، کافی است؛ اما آنان هیچ‌گاه حسرت نداشتن ذکر دایمی را ندارند؛ زیرا طبیعت آنان برای این امر سنگین سرشته نشده است. آنان ذکر لفظی را نیز باید به تناسب بیاورند تا به ذکر قساوتی دچار نگردند؛ وگرنه چنان‌چه دوام ذکر لفظی داشته باشند، گوش خلق را می‌آزارند و همسر و فرزند خود را از وزوز زنبوری خویش آزرده می‌سازند. کسی می‌تواند دوام ذکر سالم داشته باشد، که ذکر وی خفی و قلبی شده باشد.

صاحبان ذکرهای معنوی و حقیقی که از محبوبان یا از محبان دارای استاد می‌باشند، افراد قدرتمندی هستند که ذکر حق‌تعالی را هم در حال خنده و هم در حال سخن‌گفتن و هم به هنگام کار و فعالیت روزانه و حتی در حال جماع و نزدیکی دارند، و قلب آنان «یا مُحبّ و یا محبوب» می‌گوید، بدون این‌که همسر وی متوجه شود او در حال عشق‌ورزی با حق‌تعالی است و وی را حتی فردی اهل خوشی و هوس می‌بینند. ذکر

۱- نحل / ۸۳.
۲- مؤمنون / ۷۰.
۳- شعراء / ۸. این فراز، در بسیاری از آیات این سوره‌ی شریفه تکرار شده است.
۴-فصلت / ۴.

برای چنین کسی نمود و ظهور دوم وی شده است و به زندگی معمولی و ساختار ناسوتی او خللی وارد نمی‌آورد. فرد در این حالت، دارای دو لایه‌ی ظاهر و باطن می‌باشد و این توانایی را دارد که در هر دو چهره، بدون تداخل کار کند.

کسانی که به تعبیر ما ظهوری خشتی دارند، برای دانش ذکر مناسب نمی‌باشند. منظور از ظهور خشتی، این است که جز یک لایه ندارد و جز یک کار از او برنمی‌آید و با کم‌ترین مواجهه با مانعی، از هم می‌پاشد. ذکر برای افرادی مناسب است که نمودی پولادین داشته باشند و بتوانند چند کار را با هم و بدون تداخل انجام دهند و مرتب چهره عوض کنند و قدرت تبدیل‌پذیری آن‌ها بالا باشد و در مواجه شدن با صحنه‌های گوناگون، متلاشی نمی‌شوند و استقامت خود را دارند. آنان به هر کوره‌ای وارد شوند، مقاومت می‌کنند و در کوره می‌مانند و با قدرت تبدیل، به جنسی اعلا و برتر و مستحکم‌تر تحویل می‌روند.

بیش‌تر پدیده‌های انسانی، ظهوری خشتی و سست دارند. نمونه‌ی آشکار پدیده‌های ضعیف، زیبارویان می‌باشند. هلو، زردآلو و دیگر میوه‌های زیبا نیز سست می‌باشند. در میان پدیده‌های انسانی، کسی مناسب دانش ذکردرمانی است، که چون پولاد به درون کوره برود و مذاب گردد، ولی باز پولاد بیرون می‌آید. آنان می‌خندند، می‌خوابند، تفریح دارند، فعالیت و تلاش دارند، اما از کوره‌ی ذکر، بیرون نمی‌روند و زبان دوم و باطنی خود را در کنار زبان ظاهری و نخست خویش حفظ می‌کنند. ایشان با زبان ظاهری، ناسوت خود را اداره می‌کنند و با زبان

باطنی، ملکوت خویش را مدیریت می‌نمایند و در آسمان‌های قدس، نفس می‌کشند. آنان چون نمودی پولادین دارند، سخن را در کام خود نگاه می‌دارند و قدرت کتمان آنان بسیار بالاست؛ برخلاف افرادی که نفْسی ضعیف دارند و تا سخنی می‌شنوند، می‌خواهند آن را برای دیگران نقل کنند و نمی‌توانند چیزی را درون خود نگه دارند. افراد قدرتمند و پولادینِ مناسب برای ذکر، به این توانایی دست می‌یابند که سِمت ستّاریت و ستر جلالی داشته باشند و عیب‌های خَلق را نبینند. آنان جز حسن و نیکویی و زیبایی مشاهده‌ای ندارند؛ چنان‌که حق‌تعالی چنین است و با خَلق خود مرحمت و مهربانی دارد و با آنان به عشق مواجه می‌شود و فسادهای آنان را نادیده می‌گیرد و وفور نعمت را از آنان نمی‌گیرد.

ظهورهای سست خشتی، ضعف اعصاب دارند و نمی‌توانند در چرخه‌ی مشاعی و درهم‌تنیده‌ی کارهای متفاوت وارد شوند؛ برخلاف پدیده‌های مقرب و پولادین انسانی، که البته به سبب قدرت کتمانی که دارند، کسی آنان را ذاکر خدا و بنده‌ی مقرب او نمی‌داند و بیش‌تر به دلیل جلال ظاهری آنان، ترس و واهمه در دل دیگران پدید می‌آید. آنان به دلیل صفت پولادین بودن و خدایی‌گشتن، مانعی به نام آبرو و حیثیت ندارند و آبرو را شریک خداوند قرار نمی‌دهند؛ هرچند حق‌تعالی عزت آنان را همواره پاس می‌دارد، اگرچه آنان را به زیر چکمه‌های ظالمان ددمنش برده باشد. هم‌چنین آنان با قدرت کتمانی که دارند، امنیت می‌یابند؛ وگرنه اگر طمع‌ورزان بدانند آنان ذکر یا دعایی مستجاب دارند، لحظه‌ای آنان را آرام نمی‌گذارند؛ چنان‌که حسودان آنان را به تمسخر می‌گیرند.

تربیت نیروی مناسب برای ذکردرمانی، همانند گزینش نیرو برای کارهای مربوط به هوافضاست که از میان صدها نفر، تنها افرادی انگشت‌شمار برگزیده می‌شوند. کسی می‌تواند در مجلس عمومی، ذکر خود را داشته باشد، که پولادین و چندکاره باشد. هرکسی را نمی‌توان برای دانش ذکردرمانی تربیت کرد. این مهم است که برای ذکر، استعداد داشت و استعداد آن نیز در ظهورهای پولادین است؛ در آنان‌که می‌توانند ذکر باطن داشته باشند و در کتمان چنان توانمند هستند که ذکر قلبیِ آنان در ظاهرشان نمودی نداشته باشد. اینان ظهوری حقی دارند و از خودی خود و ظهور خلقی خویش فارغ می‌باشند و زیست خلقی خود را در تعادلی نگه می‌دارند که تلبیس حقی در آن می‌باشد. زیست آنان به رنگ عموم مردم می‌باشد و از آنان جدایی ندارند؛ درحالی‌که در نور و صفای ظهور حقی، مستغرق می‌باشند.

باید توجه داشت نفس که خود را نیازمند به ذکر می‌بیند، اگر به‌درستی از آن بهره‌مند شود، رفته‌رفته به آن تخلق پیدا کند و این نیازِ خود را، حتی در حالت خواب نیز تأمین می‌کند و نفْس به خودی خود و به گونه‌ی اتوماتیک، آن را می‌آورد. چنین نفسی که هوس ذکرگفتن دارد، نسبت به هوا و هوس‌های ناسوتی رام شده و آرام گرفته است و می‌توان آن را برای سیر در کمالات و یافت قرب الهی پرورش داد. چنین نفسی، همانند شاعری که ناگهان به سر ذوق می‌آید و شعر از او می‌جوشد یا زنی که احساس می‌کند در حال پریود شدن است و ناخودآگاه عصبی می‌گردد یا خود را خیس می‌یابد، ذکر را دور می‌گیرد و به آوردن آن مشغول می‌شود؛

به این معنا که تخلق نفس به ذکر، امری حقیقی و طبیعی برای آن است و نفس، هر ذکری را که نیاز خود بداند، به آوردن آن مشغول می‌شود. نفس می‌تواند به مقامی برسد که نیازهای خود را تشخیص دهد و آن را بطلبد. تشخیص ذکر برای چنین نفسی از خود او برمی‌آید و نیاز به گرفتن اذن خاص از استاد معنوی ندارد؛ هرچند در رابطه با جزییات ذکری که نفس می‌طلبد، نیازمند آگاهی است تا مصرف بیش از اندازه نداشته باشد؛ اگرچه مصرف بیش از اندازه، بر چنین نفسِ آگاهی، سنگینی می‌آورد و سبب می‌شود نفس نسبت به آن، واکنش منفی و علامت هشدار نشان دهد. چنین نفسی در پی تأمین نیازهای معنوی و ذکر لازم خود برمی‌آید و به توهّمات، شکوک و وساوس حزن‌انگیز و غصه‌آور دامن نمی‌زند و خود را به ارتزاق از ذکر حق‌تعالی و یاد او وامی‌دارد و خودشارژ و خودساز می‌گردد. ارتزاق از یاد حق، مقام دوام ذکر، صفای باطن و تطهیر را به آن می‌بخشد و آن را طیّب می‌سازد.

نفس اگر از یاد حق‌تعالی ارتزاق نداشته باشد و نیاز خود را از آن تأمین نکند، به داده‌های شیطانی و واردات ابلیسی گرفتار می‌آید. افزون بر آن، صاحب نفس به دلیل نشاختن نیازهای واقعی و میزان آن، رفق نفس را از دست می‌دهد و نفس را به ترس و تخریب دچار می‌کند و به آن آزار می‌رساند.

صفا و سلامت باطن

مهم‌ترین عاملی که سبب می‌شود انسان بتواند استعداد و حس

ذکرگویی را بیابد و نیز از ظاهر ناسوت بگذرد و خود را به عوالم برتر و نیروهای علمی و قدرتی آن متصل سازد یا آنان را با خود همراه سازد یا سبب‌های باطنی را بیابد، صفای نفس می‌باشد. بنابراین، هر امری که در صافی‌نمودن نفس دارای تأثیر باشد، می‌تواند مددکار ذکر گردد.

تصرف در غیب عالم با جدا کردن خود از ظاهر یا همراه ساختن نیروهای باطنی و غیبی با خود و یا یافتن قدرت تصرف در باطن عوالم، به دو صورت ممکن می‌باشد: **یکی** استفاده از علم عدد و حروف ـ که به وسیله‌ی دانش‌های جفر، رمل و اسطرلاب و سایر علوم غریبه صورت می‌پذیرد ـ و **دیگر** استفاده از ذکر، ورد و دعا.

اعداد، حروف و اذکار و اوراد، اموری حاکی و نما و نمودهایی از عوالم غیبی و پدیده‌های آن می‌باشند و به عنوان تلنگر، استارت و راه‌انداز به کار می‌رود تا بتوان به این طریق، واقعیات این ظواهر را به عنوان مرکب سواری برای وصول به نتیجه‌ی دلخواه و تأمین خواسته قرار داد. اما آن‌چه به این اعداد و حروف و اذکار و اوراد، جان می‌بخشد و توان می‌دهد و مَحْکی حقیقی آن‌ها می‌باشد، قوّت و قدرت و توان رؤیت و صفای نفس فاعل و ذکرپرداز می‌باشد. نقش اساسی را نفس ذکرپرداز دارد و البته ذکر یا عدد نیز به قدرت نفس، موضوع و متعلق می‌دهد و نفس را با خواسته و مقصود، هماهنگ می‌سازد و به آن قرب و رؤیت می‌دهد. بر این پایه، اگر کسی دارای نفس قوی و توانمند نباشد یا اذکار و اعداد را به‌گونه‌ی صحیح و قاعده‌مند استفاده نکند، خاصیتی برای ذکر یا عددی که می‌آورد، نمی‌بیند. در این‌جا نیز نتیجه، تابع اخسّ مقدمات

می‌باشد و با نبود یکی، تمامی آن از دست می‌رود و با نبود کلید، قفلی گشوده نمی‌گردد.

نفس باید اقتضای توانمندی و تصرف در غیب عالم را داشته باشد تا ذکری که می‌گوید، قدرت آن را به قدرت‌های باطنی پیوند بزند؛ وگرنه جمع قدرت باطنی بر نفس ضعیف، خاصیتی ندارد. این نفس مقتدر و صافی است که طالب می‌گردد و می‌تواند در خواسته‌ی خود صدق داشته باشد و طهارت خود را پاس بدارد و حلال‌درمانی داشته باشد و شرایط ذکر را به تمامی محقق سازد. بدون توان ذاتیِ نفس، ذکر نتیجه نمی‌دهد. نفس قوی و صافی می‌تواند به مبادی عالم مرتبط شود و نیز مواد و طبیعت عالم با او مرتبط و هماهنگ گردد و از آن تأثیر پذیرد و به شکل مطلوب وی درآید. واردات ذهنی و یافته‌های رؤیایی در خواب یا خلسه‌ها که از نکته‌ای علمی یا اطلاعاتی پرده برمی‌دارد، برای نفس قوی حاصل می‌شود؛ هرچند این امر به تدریج و رفته‌رفته ممکن می‌گردد و سپس جمع و نهادینه می‌شود و ساختار معنوی خاص به خود می‌گیرد و در آن رشد می‌یابد و توان بیش‌تری می‌گیرد. با توجه به این توضیح، باید گفت: هرچه نفس صافی باشد و از طهارت و صدق و سلامت بیش‌تری برخوردار باشد، توان جابه‌جایی سالم‌تر و وصول بهتر و موفق‌تری دارد. این جابه‌جایی نفس، با استفاده از ذکر و عدد ممکن می‌گردد. برای آن نیز تمرین‌های سختی وجود دارد که در اختیار مربیان کارآزموده می‌باشد. هر مربی نیز شگردی خاص دارد. دانش ذکر بدون در اختیار داشتن این تمرین‌ها و انجام آن‌ها به هیچ‌وجه در کسی نقش نمی‌بندد و نهادینه نمی‌شود.

دانش ذکر، علمی عملیاتی است که فراگیری نظری و تئوری آن، تنها در حدّ داشتن اطلاعات عمومی می‌باشد که کارایی خاصی برای آن نیست جز راهنماشدن در اموری جزیی. البته این دانش عملیاتی، مبتنی برگزاره‌های نظری فراوان و پیچیده‌ی معرفتی است که در جای خود از آن سخن گفته‌ایم.

برای خاصیت‌بخشی ذکر، باید صفای باطن و سلامت نفس و خوش‌دلی داشت و در دل خود، از هیچ‌یک از بندگان کدورتی نداشت. ذکرپرداز پیش از پرداختن به ذکر، باید در دل تاریکی، خلوت و تنهایی بنشیند و حساب خود با خدا و بندگان او را صاف کند. کسی‌که از دیگران بدآیند دارد، ذکرهای سلوکی بر باطن وی تأثیری ندارد.کم‌ترین کینه، عناد و مخالفت با بنده‌ای، قفل محکمی بر باطن می‌زند و مانع از گشودن روزنی از آن به غیب می‌شود. مأموران غیب، کسی را که در دل خود کدورتی از بنده‌ای دارد، به فضای قدس ملکوت راه نمی‌دهند. کسی‌که نمی‌تواند نسبت به بندگان خدا گذشت و بخشش داشته باشد، اجازه‌ی ورود به غیب نمی‌یابد. بسیاری از شکست‌های آدمی، به سبب اجحاف یا بی‌احترامی به بندگان خدا می‌باشد. سالک، کسی است که بتواند به تمامی پدیده‌ها به اندازه‌ی خدا حرمت بگذارد؛ زیرا همه ریخته و نزول و ظهور پروردگار می‌باشند. نخست باید رابطه‌ی خود با بندگان را صاف کرد و سپس به ذکر رو آورد.

ذکر، همانند یک لامپ روشنی‌بخش است، ولی نیازمند نیروی الکتریسیته می‌باشد. این نیرو، همان صفای باطن و شفاف بودن دل

است؛ نیرویی که نیاز به رسانایی قوی دارد، که لقمه‌ی حلال و طهارت، از مواد دخیل در رساناسازی پل ارتباطیِ صفای نفس دل با ذکر می‌باشد. صفای باطن، گسترده بودن دل و بسط داشتن آن است؛ بسطی که سبب می‌شود میان خود و دیگر پدیده‌ها تفاوتی ننهد؛ بسطی که سبب می‌شود میان هیچ دو پدیده‌ای اختلاف نبیند و برای تمامی آن‌ها ارزش یکسان قایل شود و میان خود با دیگران و نیز میان فرزندان دیگران با فرزندان خود تفاوتی ننهد؛ صفایی که سبب می‌شود جهت خلقی پدیده‌ها را در جهت حقی آن‌ها مستغرق ببیند و میان ظاهر و باطن تفاوت ننهد. ما از صفای باطن ـ که مایه‌ی تمامی کمالات موهبتی اولیای خدا و انبیای الهی علیهم‌السلام می‌باشد ـ در کتابی مستقل سخن گفته‌ایم. کتاب «***فقه صفا و نشاط***» بیش‌تر زوایا و ابعاد این بحث را به تفصیل بررسیده است.

اسمای اعطایی به هریک از پیامبران ـ که با هم متفاوت می‌باشد و تفاضل و برتری آنان را رقم می‌زند ـ برآمده از صفای نفس آنان می‌باشد. صفای نفس، مهم‌ترین و عمده ماده‌ی دخیل در ایجاد وفق ذکر می‌باشد. وفق ذکر می‌گوید: برای رسیدن به هرچیزی باید مسیر آن را یافت و برای گشودن در، باید قفل مناسب آن را داشت. وفق ذکر، با مصرف فراوان ذکر به دست نمی‌آید؛ بلکه با مصرف متناسب و موزون ذکر و با رعایت فرمول آن، فراهم می‌شود. ذکری که باید چشم، دل، روح و نیازمندی‌های ظاهری و باطنی را از طریقی بیاورد که خداوند می‌خواهد و طبیعت آن ذکر دانسته می‌شود. کسی‌که وفق ذکر را می‌داند و آن را رعایت می‌کند، با آوردن ذکر مناسب، نتیجه‌ی مورد انتظار را ایجاد می‌کند.

باید توجه داشت که برخی از نیروهای شیطانی، با خباثت نفس به بَر شدن‌های محدود به ناسوت اقدام می‌کنند.

ذکری دارای خاصیت استجابت می‌باشد که ذکرپردازِ آن، حلال‌درمانی را هم در ناحیه‌ی تغذیه‌ی خود داشته باشد و هم اندیشه‌ی خود را صافی کند و هم دل وی صفا داشته باشد. هزاران ختم ذکر، فرد شیطان‌صفت و حقه‌باز و اهل کلک را فایده‌ای نمی‌بخشد؛ جز این‌که در گرداب توهّم غرق می‌گردد. ذکرپرداز حقیقی، کسی است که صفای خوشِ قلبی نسبت به همه‌ی عالم و آدم، و عشق به هستی داشته باشد.

در گزینش افراد مناسب برای ذکردرمانی، مهم‌ترین نقش را صفای باطن دارد. در مدرسه‌ی ذکردرمانی، تنها افرادی را می‌توان پذیرش نمود که به سبب صدق و صفای باطن، به سوءاستفاده از اذکار رو نمی‌آورند و مزاجی کاسب‌محور و طمّاع ـ حتی طمع به امور معنوی و قدسی ـ ندارند. از این‌رو دانش ذکر، دانشی خاص است که نمی‌توان آن را همگانی و همه‌جایی نمود؛ چنان‌چه ما در این کتاب، تنها گزاره‌هایی را می‌آوریم که از اطلاعات عمومی نسبت به این دانش فراتر نمی‌رود و قابل سوء استفاده نیست و پسامد شرّ و زیانبار ندارد؛ هرچند مخاطب آن نیز طبقه‌ی خاصی از اهل علم و دانش می‌باشد.

با حصول صفا، می‌توان به فرد اعتماد نمود و وی را به جایی رساند که دانش ذکر به وی موهبت شود. چنین کسی با آن‌که گزاره‌های این دانش را در اختیار دارد، طلب و خواهش شخصی ندارد و کم‌ترین ناخنکی در جهت استفاده‌ی شخصی، به آن نمی‌زند و امانت‌دار داشته‌های خداوند می‌گردد.

صدق، صفا و طهارت باطنی سبب می‌شود فرد نماز، نیاز و ناز را پاس دارد. او سعی می‌کند خدا را از خویش راضی کند؛ آن هم با نازکشی‌های مکرر و بسیار سخت. چنین کسی خود را بارها و بارها در پیشگاه حق‌تعالی کفن می‌کند و خود را در اختیار خدا می‌گذارد. خداوند بدون این باختن‌ها از کسی راضی نمی‌شود و خود را در اختیار او قرار نمی‌دهد. عافیت‌طلبی، خوش‌گذرانی و محافظه‌کار بودن، چیزی جز رقاصی محترم‌گونه‌ی نفس نیست؛ اگر رقاصِ شیاد نباشد.

صدق و صفای باطنی، همان توان تحمل کشیدن ناز حق‌تعالی و داشتن نیاز و راز می‌باشد. کسی‌که زندگی خود را با انواع شک‌ها می‌گذراند، از صدق و صفا دور است. کسی‌که در پی کاسبی و زرنگی است یا فیلم بازی می‌کند، نمی‌تواند صدق و صفایی داشته باشد. صدق و کذب، مهم‌ترین و محوری‌ترین شرط پذیرش افراد می‌باشد؛ هر چند صدق و صفای باطن باید رزق و با عنایت خداوند باشد. البته صدق و صفا به هر کسی موهبت شده باشد، برای وی بلاخیز است و خداوند، فرد را با همان صدق و صفایی که دارد، به کام بلاها می‌فرستد. صفای وی سبب می‌شود با بدخواهان خود با محبت و رفق مواجه شود و بدخواهان نیز بی‌رحمانه وی را به آتش انواع ددمنشی‌ها و بلاها، خاکستر می‌سازند و داشته‌های مالی، ناموسی و حیثیتی وی را یکی پس از دیگری بر باد می‌دهند.

صفای باطن و صدق، ریشه‌ی تمامی کمالات موهبتی است و همین امر سبب همراهی شاگرد با استاد معنوی و مربی الهی خویش می‌گردد و او را از شک نمودن نسبت به استاد و توهّم این‌که استاد در پی بهره‌کشی شخصی از وی است، مانع می‌شود.

حلال‌درمانی

حلال‌درمانی، از شرایط نفسی ذکر است؛ به این‌معنا که ذکر بدون حلال‌درمانی، به هیچ‌وجه توان استجابت ندارد. ذکر از طهارت نفس، مزاج و بدن، توان می‌گیرد. بر این پایه، حلال‌درمانی دارای سه مرتبه می‌باشد:

مرتبه‌ی نخست، طهارت نفس از هرگونه شرک و ریا و طهارت ذهن از هرگونه وسوسه و اندیشه‌ی ناپاک.

مرتبه‌ی دوم، طهارت مزاج از هرگونه لقمه‌ی حرام و شبهه‌ناک.

مرتبه‌ی سوم، طهارت بدن، که با دوام وضو و غسل ممکن می‌گردد.

ذکر، بدون رعایت این طهارات سه‌گانه، قرب و پیوند با حق‌تعالی و نیروهای غیبی نمی‌آورد و توان اجابت نمی‌گیرد.

از بهلول پرسیدند: «شرایط سفره چیست؟» او نگفت رو به قبله بودن، دست شستن یا آهسته خوردن، بلکه گفت: «نان حلال». کسی که رزق حلال ندارد، نمی‌تواند با ده‌ها «بسم‌الله» و رو به قبله نشستن، ذکری مستجاب بیابد.

ذکرگفتن، دارای شرایطی نفسی و ذاتی است که حکم زیرساخت و زیربنای ذکر را دارد. ساده‌اندیشی است کسی بپندارد چند روزی ذکر «**یا حیّ یا قیّوم**» را بگوید و بدون حلال‌درمانی، توان برکت‌بخشیدن به رزق خود را بیابد. اثر چنین ذکری، مانند رفتن به جای خنک یا مجلسی میهمانی است که به نسیمی بیش نمی‌ماند و تنها حال او را برای لحظاتی خوش می‌سازد.

ذکر، بدون نان حلال و طهارت نفس و بدن، تقرب و حس ذکر نمی‌آورد و کشش ندارد. تا حلال‌درمانی و طهارت نباشد، تقرب شکل نمی‌گیرد. نان حرام، با قرب و صفا در محفل انس با حق جمع نمی‌شود. اگر کسی حتی یک قطره شراب فرو دهد، تا عمر دارد باب معنویت بر روی وی بسته می‌شود. ما در کتاب «***خط ریل تمدن غرب***» ویژگی‌های تمدن غربی و آینده‌ی آن را آورده و در آن‌جا گفته‌ایم: غربیان به دلیل رواج شراب‌خواری، از معنویت‌خواهی محروم شده‌اند.

حرام‌خواری، با معنویت‌گرایی سازگاری ندارد و باطن را به خباثت می‌آلاید و به لجن می‌کشاند. حلال‌خواری و استفاده از غذاهای مصفّا، قرب می‌آورد. ما از تأثیر برخی لقمه‌ها بر حس معنویت‌خواهی، در کتاب «***روزینه و مهندسی سلامت***» سخن گفته‌ایم. در آن‌جا آورده‌ایم: باید برخی نان‌ها را به قیمت گزاف خرید و مصرف کرد؛ زیرا این لقمه‌ها دل را جلا و رونق می‌دهد و صفای باطن و روشنی ضمیر می‌آورد. خوردن چنین لقمه‌هایی، حتی در حالت پشت به قبله و بدون طهارت ظاهری، کارآمد است؛ زیرا این لقمه‌ها انرژی و توان بسیار بالایی دارد و هر ضعیفی را در هر حالتی نیرو می‌بخشد و خاصیت خود را در هیچ شرایطی از دست نمی‌دهد.

حلال‌خواری، لازم‌ترین و اوّلی‌ترین شرط ذکر مستجاب می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که اگر تمامی شرایط دیگر ذکر رعایت شود، اما این شرط نادیده گرفته شود، ذکر خاصیتی نخواهد داشت. نان حلال در معنویت‌گرایی و در خلق و خوی آدمی تأثیر اساسی و حیاتی دارد؛ به‌گونه‌ای که حتی

شاکله‌ی فرد کافر را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به او خلق و خویی نرم می‌دهد؛ به عکسِ لقمه‌ی حرام که فرد را به هاری نفس، خشونت، زمختی، قساوت و جرأت جسارت به مقدسات و به ریشخند گرفتن اولیای الهی می‌کشاند. لقمه‌ی حرام، حتی اگر به فرض محال، به زور به یک پیامبر خورانده شود، حالات باطنی او را تخریب، و قرب وی را بایکوت می‌سازد؛ زیرا حامل خباثت می‌باشد؛ برخلاف لقمه‌ی حلال که حامل صفایی با خود می‌باشد که هرکس از آن استفاده کند، توان جذب فرشتگان و مدبّرات را به خود می‌یابد؛ هرچند وی شرایط استحبابی و نسبی عامی ـ مانند رو به قبله بودن و دیگر توان‌افزاها ـ را رعایت نکند.

مهم‌ترین خاصیت لقمه‌ی حلال این است که نفس را صافی و طیّب می‌سازد و مهم‌ترین شرط استجابت ذکر نیز طیّب بودن نفس و صفای باطن و بسط داشتن آن می‌باشد. ما از صفای نفس در کتاب‌های «***روشنی و تیرگی باطن***» و نیز «***فقه صفا و نشاط***» و از بسط آن در کتاب «***تپش کفر و ایمان***» سخن گفته‌ایم. بعد از صفا و طهارت نفس، داشتن حس ذکر، از شرایط ذاتی و بسیار مهم استجابت ذکر می‌باشد که آن را در عنوانی مستقل، توضیح می‌دهیم.

به هر روی، پیش از گفتن ذکر، باید حلال‌درمانی در سه مرتبه‌ی گفته‌شده را دنبال کرد؛ وگرنه آوردن ذکر با کوبیدن آب در هاون برابر است. طهارت نفس (که با صفا، طیب بودن و بسط داشتن آن در مقام اندیشه و در دل، ممکن می‌شود) و طهارت مزاج (که با لقمه‌ی حلال و طیّب به دست می‌آید) و طهارت بدن (که با رعایت غسل‌های واجب و دوام وضو

محقق می‌شود) پیش‌نیاز وارد شدن به ذکر می‌باشد و تا کسی در این مرتبه پذیرفته نشود، به وی ذکر نمی‌دهند. قرائت قرآن کریم و داشتن عبادت، با مصرف لقمه‌ی حرام، خاصیتی ندارد؛ اگر قساوت‌زا نباشد. برای استفاده از قرآن‌کریم باید طهارت داشت: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾[1] (= که جز پاک‌شدگان بر آن دست ندارند.)

قرآن کریم برای تهذیب نفس می‌باشد و همانند غسل در آب، طهارت می‌آورد. انسان با قرآن‌کریم و با اذکار غسل می‌کند؛ اما به شرط آن‌که لقمه‌ی وی حلال باشد؛ وگرنه گاه در شرایط خاص، اثر معکوس می‌گذارد و بر خبث و نجاست باطنی فرد افزوده می‌شود. نان حرام، مصادیق فراوانی دارد: نان آلوده به ظلم و زور و جور و مظالم، مخرب‌ترین نان حرام می‌باشد. نان به دست‌آمده از تکدی‌گری یا همراه با تحقیر و پستی نیز سبب تیرگی و کدورت باطن می‌شود.

هم‌چنین برای داشتن ذکری مستجاب، باید طهارت ظاهری و دوام بر داشتن وضو را رعایت کرد و با حال وضو به خواب رفت و به هنگام خوابیدن، ذکرهای مخصوص خواب را داشت که با نفْس تناسب دارد.

داشتن حس ذکرگویی

ورودگاه ذکر، یافتن حس ذکر می‌باشد. کسی می‌تواند از ذکر استفاده کند، که حس مصرف ذکر در او زنده و پویا بوده و باطن وی حس پذیرش و قابلیت آن را داشته باشد و ذکر، بدلِ مایتحلل باطن وی شود. از داشتن

۱- واقعه / ۷۹.

حس ذکر یا عبادت، در شریعت به «قصد قربت» یاد شده است. کسی‌که حس ذکر نداشته باشد، نمی‌تواند در گفتن آن، قصد قرب و نزدیکی به ساحت قدس الهی را داشته باشد و آرامش لازم برای انجام آن را ندارد؛ در نتیجه، اراده برای آوردن ذکر، با وی همراهی و تمَشّی لازم را انجام نمی‌دهد و توان استجماع را از او می‌گیرد؛ در نتیجه نمی‌تواند توان خود را بر توان صاحبان نیروهای غیبی جمع بزند و مدار حرکتی خود را بر مدار حرکتی آنان تنظیم کند و شتاب و تندی لازم برای اتصال با آن نیروها ـ به‌ویژه با مبدء کاینات ـ را به خود بگیرد و بر توان خویش بیفزاید تا به ذکری مستجاب برسد. قصد قربت در ذکر، یعنی رفتن در حس ذکر و وصل کردن خود به مبدء نیروهای غیبی. ذکرپردازان کارآزموده، این کار را بدون زحمت انجام می‌دهند و غیر آنان، با تحمل فشارهایی که این کار بر ایشان وارد می‌آورد.

کسی‌که حس ذکر در او پدید می‌آید، همان‌طور که گرسنگی و تشنگی به وی فشار می‌آورد، کمبود ذکر و نیاز نفس و روح خود به ذکر را احساس می‌کند و از آن رنج می‌برد و با آوردن ذکر مورد نیاز، از آن انرژی و طراوت می‌گیرد. کسی‌که از لذایذ معنوی بهره می‌برد، کششی می‌یابد که قدرت‌های او را بالا می‌برد و کوشش او را افزایش می‌دهد؛ وگرنه از برنج و گوشت دنیایی این همه کالری و انرژی برنمی‌آید که بتوان درِ سنگین قلعه‌ای را از جا درآورد. این صفا و طهارت باطنی است که قدرت را به عضلات ظاهری تزریق می‌کند.

اگر کسی خویش را تست نکند، نمی‌تواند تمرین‌های ذکر را به درستی

آورد و به مقام ذکر مستجاب نمی‌رسد. گفتیم ذکر مستجاب، ذکری است که به صورت خاص و به‌گونه‌ی انشایی آورده شود. چنین ذکری برآمده از حس ذکر می‌باشد و نفس، آوردن آن را به میل و رغبت و با شوق، طلب می‌کند و خواهان آن می‌شود. بعد از پدید آمدن حس ذکر، باید آن را بر اساس نسخه‌های علمی و با ویزیت شخصی آورد، نه با مراجعه‌ی ناشیانه به نوشته‌های عمومی؛ چرا که حس هرکسی به ذکر، غیر از حس دیگری می‌باشد. ذکر نیاز به تجویز خاص و مستقیم دارد و نسخه‌ای که برای کسی پیچیده شده است، مخصوص خود اوست و قابل نسخه‌برداری نمی‌باشد. تشخیص ذکر مناسب، کار کسی است که در ذکردرمانی تبحر دارد و کارآزموده شده است. نه تنها هر انسانی ذکر مخصوص به خود دارد، بلکه در حیوانات نیز چنین است که ذکرهای آنان با هم تفاوت دارد. بر این پایه، به دست گرفتن تسبیح و ذکرگرفتن بدون ویزیت خاص و به صرف طمعِ به ثواب‌ها و خواصی که دارد، هدر دادن عمر و سرمایه‌هاست؛ اگر استفاده از آن ذکر هم‌چون سم نباشد و به آسیب‌های جدی منجر نگردد.

برای داشتن ذکر خاص و انتخاب مناسب‌ترین آن‌ها، باید مربی داشت. این مربی است که نوع مناسب ذکر ـ از جلی و خفی بودن، ابتدایی و کمالی بودن، ارادی و مطوی بودن و زمان و مکان ذکر و اندازه‌ی آن و به‌طور کلی نحوه‌ی مصرف ذکر ـ را مشخص می‌کند تا هم حس ذکرگفتن پایدار بماند و هم ذکر را، این توان را بیابد تا در روح و جان وی نهادینه شود و جبلّی او گردد تا به ذکر قلبی تبدیل شود و دیگر از نفس جدایی نداشته باشد.

ذکری که در جان بنشیند، بیش از ملایکه‌ی محافظ در دنیا و آخرت نگه‌دار آدمی می‌شود؛ برخلاف ذکری که لقلقه‌ی لسان است و نمودی ضعیف دارد؛ چنین ذکری جزو جان آدمی نمی‌گردد و دفع می‌شود؛ به این معنا که ماندگار نیست و تمام می‌شود. ذکرهای ماندگار، که جزو باطن آدمی می‌شود، در بهشت بر ذکرپرداز سایه می‌افکند و او را در پناه حمایت خود دارد. ذکر نهادینه‌شده، با مرگ و در سختی‌های برزخ، از دست نمی‌رود و در بهشت نیز چون جزوی از باطن آدمی و صفت او شده که با آن خو گرفته است و همواره با آن محشور می‌شود و با آن، حرکت دارد و بقا می‌یابد و زندگی می‌کند. چنین ذکری از خور اک‌هایی است که نشست طبیعی دارد و حتی در تبدیلات میان دنیا و آخرت، ماندگاری خود را حفظ می‌کند و بر صاحب خود سایه می‌افکند. همان‌طور که اگر کسی بر غسل جمعه مداومت داشته باشد، بدن وی نمی‌پوسد و این امر، عارض و اثر وجودی آن می‌باشد، کسی هم که ذکر می‌گوید و می‌تواند لفظ و محتوای آن را به هم پیوند بزند، از آثار ظهوری آن جدایی ندارد و وی صاحب سایه می‌شود. این خاصیت برای محتوای ذکر است که در جان ذکرپرداز نهادینه شده است.

کسی‌که ذکر محتوایی می‌گوید، خود را از بلایای طبیعی ایمن می‌دارد. یکی از این بلایا صاعقه‌های ناگهانی است. البته ذکری چنین بلاهایی را دفع می‌کند که جزو روح و جان آدمی شده باشد. ذکر، دارای انعکاساتی در عالم است که می‌تواند دفع صاعقه و الکتریسیته از ذکرپرداز کند؛ چنان‌که اگر کسی بر روی آهن ایستاده باشد و به جریان برق اتصال یابد،

بی‌درنگ دچار برق‌گرفتگی می‌شود، اما اگر روی چوب ایستاده باشد، می‌تواند آن را از خود عبور دهد، یا همان‌طور که برخی از انسان‌ها می‌توانند با برق بازی کنند، ذکر نیز وجود ذکرپرداز را چنین حالتی می‌دهد که صاعقه در او اثر نمی‌کند.

مناسبت تغذیه با ذکر

برای داشتن ذکر مستجاب، باید مناسبت غذایی با ذکر را رعایت نمود. این وصف ذکر، **هم** توسط استاد کارآزموده تبیین می‌شود و **هم** ذکرپرداز می‌تواند آن را با دقت به تأثیر غذاها بر ذکر و پی‌آمدهای آن به دست آورد. برخی ذکرها با غذاهای خاصی توان مضاعف می‌گیرد؛ همان‌طور که برخی غذاها توان ذکر را تحلیل می‌برد. عکس آن نیز صادق است و برخی ذکرها بر اشتها به نوع خاصی از غذاها تأثیرگذار است و آن را افزایش یا کاهش می‌دهد. ذکر، **هم** از تمامی سلول‌های بدن و نوع تغذیه‌ای که دارد اثر می‌پذیرد و **هم** بر روی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. این تأثیر و تأثر، متقابل و دو طرفه می‌باشد. بر این پایه، استفاده از بهترین غذاها که کیفیت بالایی دارد، در رونق ذکر دخیل می‌باشد. حقیقت ذکر با آن‌که مجرد است، از خوراک‌ها شدت و ضعف می‌پذیرد؛ همان‌طور که فرشتگانِ جبروت، با آن‌که مجرد می‌باشند، دارای رزق و خوراک هستند؛ بلکه حق‌تعالی نیز در هر آن در شأنی است و در مرتبه‌ی مظاهر و ظهورات خود، دارای تغذیه و جابه‌جایی می‌باشد؛ هرچند نباید این سخن را با بندهای خَلقی و طبیعی مقایسه کرد.

به هر روی، رزق متأثر از مهندسی تغذیه می‌باشد و اگر کسی غذای لازم و مناسب بدن را به آن‌ها نرساند، ذکر وی نیز ضعف می‌گیرد. ذکر برای توانمند شدن و قدرت استجابت یافتن، به تغذیه‌ی مناسب نیاز دارد. بر این پایه، برای ذکرپرداز، هم کم‌خوردن مُضر می‌باشد و هم پرخوری و وی باید اندازه‌خوری را به دست آورد.

بعد از صفای باطن و حلال‌درمانی، رعایت تناسب غذایی با ذکر، لازم است. استفاده از چاشنی‌هایی مانند زعفران، دارچین و زنجبیل و در برخی مواقع ترکیب آن‌ها با عسل، به دفع زواید و جبران کاستی‌ها می‌انجامد. دریافت تناسب غذایی، نیاز به ویزیت مستقیم شخص دارد.

وفق ذکر

هر ذکری دارای آثار و تبعات معنوی است که در ذکرپرداز ظاهر می‌شود. نفسی که دارای ذکر است، به آن ذکر آشنایی، قرابت و انس پیدا می‌کند و همنشینی با آن ذکر، در او تأثیر می‌گذارد؛ همان‌گونه که معاشرت و دوستی با فرد بداخلاق یا نرم‌خو یا اهل مطالعه و علم، در بدخلقی و حسن خلق و میزان دانش و ژرف‌اندیشی و دوری او از عامیانه‌گری و سطحی‌اندیشیِ آدمی کارآمد است.

ذکر هم‌نشین آدمی می‌گردد و به دل جلا و رونق صفا و یا قساوت می‌دهد. این خاصیت روانی، برای تمامی ذکرها ثابت است.

آدمی هرچند کافر باشد، رفته‌رفته رنگ ذکری را که دارد و معنای آن را درمی‌یابد و به خود می‌گیرد، ولی این اثر، نفسانی است؛ اما در دانش

ذکردرمانی به این مقدار خاصیت ذکر توجه نمی‌شود؛ بلکه از ذکر به عنوان یک کد و گرا و یک پسورد و کلید گشاینده‌ی قفل پدیده‌ها یاد می‌شود و چنین اثری انتظار می‌رود. این خاصیت، از هر انسانی برنمی‌آید و ذکرپرداز، دست‌کم باید دارای ملکه‌ی قدسی یا برتر از آن، دارای ولایت باطنی و قدرت تصرف در پدیده‌ها باشد تا بتواند ذکر خود را رسوخ دهد و آن را دارای قدرت اجابت نماید. به قدرت اجابت ذکر، «وفق ذکر» گفته می‌شود. وفق ذکر، یعنی با آمدن ذکر، خاصیت مورد توقع، محقق گردد. این کار از هر شناگر در دریای ذکر بر نمی‌آید؛ بلکه غواصی صیاد را می‌طلبد که بتواند به محل نهنگ‌ها و صدف‌ها برود و قدرت صید نهنگ و مروارید را داشته باشد.

در دانش ذکر، خاصیت‌های ناخودآگاه و روانی ذکر ـ که مهندسی خاصی ندارد و از هر کسی برمی‌آید ـ بحث نمی‌شود. در دانش ذکر، هم باید به خواص اذکار آگاه بود و هم این‌که توانایی تحقق آن آثار و به اجابت رساندن آن را به دست آورد. خاصیت‌های مهندسی ذکر، پی‌آمدهای روانی آن نیست؛ بلکه پدید آوردن انعکاساتی حقیقی، واقعی و خارجی بر پایه‌ی داده‌های علمی و فلسفی می‌باشد که ایجاد کم‌ترین انحرافی در آن، اثر مورد انتظار را به دست نمی‌دهد.

تحقق «وفق ذکر» بسیار سخت است و آگاهی‌های فراوان و قدرت نفوذ و تصرف خاص را می‌طلبد. در دانش ذکر، از آثار عام ذکر ـ که به خودی خود حادث می‌شود ـ بحث نمی‌گردد؛ بلکه آن‌چه دانش ذکر در پی آن است، شناخت آثار خاص هر ذکر و نحوه‌ی تحقق آن و وفق ذکر می‌باشد.

کسی‌که وفق ذکر را بداند، با آوردن ذکری، پدیده‌ای را محقق می‌کند، اما کسی که وفق آن را در اختیار ندارد، هرچه بر گفتن آن ذکر اصرار داشته باشد، نتیجه‌ای نمی‌بیند. وفق ذکر، سیستم ذکر را طراحی و اجرا می‌کند. این کار، مانند گرفتن شماره تلفن خاص است که اگر شماره‌ای جابه‌جا شود، نمی‌تواند محل مورد نظر را در سیبل خود قرار دهد. هر ذکری دارای سیستمی خاص و وفقی است که می‌تواند پدیده‌ای مادی و فیزیکی را به تناسب خود به پدیده‌ای متافیزیکی و ماورایی نزدیک سازد. در همین سیستم گفته می‌شود که ظلم یا مال حرام، در این نوع ارتباط اختلال پدید می‌آورد و مانع اتصال ناسوت به عوالم فرامادی و استجابت ذکر می‌شود.

آن‌چه ما در شرایط ذکر گفتیم، شرایط کارآمدی این سیستم و بیان برخی از اوصاف وفق ذکر می‌باشد که با از دست رفتن حتی یک مورد آن، تمام نظام ذکر و دستگاه آن، به تعطیلی و ناکارآمدی کشیده می‌شود و نتیجه‌ی متوقع را برآورده نمی‌سازد. اصرار بر تکرار ذکر بدون ایجاد وفق نفس، هیچ فایده‌ای ندارد و تنها ذکرپرداز را به خستگی و یأس و یا به بی‌اعتقادی می‌کشاند.

وفق به معنای جفت شدن است. ذکر وفق، ذکری است که تمامی اجزا و شرایط لازم آن با هم هماهنگ باشد و ذکر را به کلید گشایش تبدیل کند؛ کلیدی که دارای اندازه و تناسب می‌باشد. دانش ذکر را نمی‌توان از کتابی همانند «مفاتیح الجنان» به دست آورد که گزاره‌های تخصصی اذکار و وفق هر ذکر در آن نیامده است و گاه برخی از افراد برخی از ذکرهای آن را بارها و در چند اربعین انجام می‌دهند، ولی خاصیت آن را نمی‌یابند.

توبه؛ ورودی ذکر

بعد از تشخیص استعداد ذکر در خود، که کشش‌های باطنی‌ای هم‌چون حالات اهل یقظه را در خود دارد ـ که چگونگی آن را در جلد دوم «سیر سرخ» توضیح داده‌ایم ـ و پیش از پرداختن به ذکر، باید «توبه» داشت؛ هم از گناهان و کاستی‌هایی که در گذشته داشته است و هم از گناهان و کاستی‌های احتمالی مربوط به آینده ـ به اعتبار استعداد آن ـ که در این صورت، ضمیر دل را صافی می‌کند؛ کاستی‌هایی که «ماتأخّر» است و توبه از آن، به معنای این است که خداوند به ذکرپرداز توفیق دهد زمینه‌های ارتکاب آن از وی برداشته شود، یا در صورت ارتکاب، مورد بخشش قرار گیرد. آیه‌ی زیر به مطلب گفته‌شده اشاره دارد:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً. لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً﴾[1].

ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی! تا خداوند از گناه گذشته و آینده‌ی تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند.

توبه، ورودگاه حریم قدسیِ ذکرپردازی و اذن دخول آن می‌باشد. برای داشتن اجازه از خداوند و اولیای نعمت ـ که حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشند ـ و حفظ حرمت ساحت غیبی عالَم و مقام قرب حق‌تعالی، باید اذن دخول داشت و اذن دخول آن، داشتن استغفار و توبه است. برای ورود به حریم ذکر، باید آلودگی‌ها را از خود زدود و نفس را پاک و طاهر

۱- فتح / ۱ ـ ۲.

ساخت؛ چنان‌چه برای ورود به حریم مسجد، باید طهارت و نظافت داشت. کار مسلمانان چه زیباست که در ورودی مساجد، حوضی بنا می‌کنند و همه دست، صورت و پای خود را در آن می‌شویند. ذکرپرداز، هم باید بهداشت و نظافت فردی را رعایت کرده باشد و هیچ‌گونه آلودگی در بدن خود نداشته باشد و هم طهارت نفس را با دوری از گناهان و توبه از آن‌ها و هم طهارت در خوراک خود داشته باشد و خویش را حلال‌درمانی نموده باشد؛ چرا که ذکر، بر خوراکی که به ستم و حیله و دغل از دیگری گرفته شده و هم‌چنین بر مال حرام و نیز بیت‌المال، کارگر نیست.

مکان ذکر برای ذکرپرداز مبتدی باید خلوت و دور از نظر دیگران باشد. خلوت و پنهانیِ ذکر نباید نمودی داشته باشد؛ به این معنا که هیچ‌کسی از اطرافیان ـ حتی همسر و فرزند ـ نباید متوجه شود که ذکرپرداز، دارای ذکر و خلوت است. ذکر را باید با کتمان و پنهانی آورد و این، از شرایط لازم برای ذکر لفظی است.

ذکر و مقاصد مصلحت‌آمیز

گفتیم ذکر، یکی از راه‌های تصرف در طبیعت است. این تصرف باید بر پایه‌ی مصلحت و خیر و با قصد نیکو باشد. داشتن قصد خیر و مصلحت‌آمیز و دور بودن از سوء نیت، یکی از شرایط استجابت ذکر است. قصدی که زمینه‌ی خیرخواهی و مصلحت نداشته باشد، به ظلم به نفس می‌انجامد. ذکر نباید به ظلم به نفس منجر شود؛ وگرنه ذکرپرداز در ذکری که دارد، سرمایه‌های خویش ـ از جمله زمان ـ را هدر داده است. ذکری که ظلم به نفس در آن پیش آید، استجابت ندارد.

هم‌چنین است اگر ذکر سبب ظلم به غیر یا تصرف نابه‌جا در دیگران شود و برای نمونه، آنان را پریشان سازد یا تحت آزار قرار دهد یا زندگی آنان را مختل یا محدود نماید، تجاوز و معصیتِ آشکار می‌باشد. این امر در طلسمات و ختومات، کاربرد فراوانی دارد.

باید توجه داشت میان خیرداشتن و سودآوری تفاوت است. سود، به غایتِ نزدیک بهره‌دهی نظر دارد، اما به فرجام آن ـ که آیا به شرّ منتهی می‌شود یا خیر ـ نظر ندارد؛ اما خیر، امری کمالی است که گذشته و آینده را به هم پیوند می‌زند تا هم فرد را از هرگونه شرّی بازدارد و هم مسیر سلامت و سعادت وی را تأمین کند؛ هرچند دوری از شرّ یا وصول به خیر، با وارد آمدن ضرری همراه باشد. به عبارت دیگر، دوری از شرّ به معنای در امان ماندن از هرگونه ضرر نیست. برای نمونه، ممکن است کسی اصرار و الحاح داشته باشد که خداوند، خودرویی سواری به وی دهد، و خداوند به لطف خود خواسته‌ی او را اجابت می‌کند؛ زیرا وی با تصادفی که می‌بیند، به بیداری می‌رسد و با اصلاح رفتار خود، زمینه‌ی پریشانی، گرفتاری و نگرانی خانواده‌ی خویش را از بین می‌برد یا آن را در مسیری سالم به کار می‌گیرد و با همان، به خدمت به خلق رو می‌آورد. از سوی دیگر، ممکن است خداوند دعای وی را از باب لطف اجابت نکند؛ زیرا داشتن خودرو، وی را به عافیت‌طلبی و اشتغال دایمی به سرگرمی‌های حلال و گاه حرام و آزار خَلق و تجاوز به ناموس مردمان می‌کشاند؛ اما پیاده بودن وی، آزارهایی را به نفْس او وارد می‌آورد که تفرعن و سرکشیِ آن را مهار و خنثی می‌کند. البته ممکن است خداوند بخواهد فرد ظالمی را که سر به طغیان و سرکشی گذاشته است، مکر کند؛ از این‌رو، امکانات

دنیایی او را فراهم سازد تا وی با عافیت‌طلبی، به آن‌ها مشغول باشد و از غیب عالم و باطن ماورایی ناسوت و نیروهایی که دارد و از شخص حق‌تعالی غفلت ورزد و خود را به دست خویش در چاه ویلی اندازد که خلاصی از آن، ممکن نباشد.

به هر روی، دامنه‌ی مصالح بندگان، با توجه به پیشینه، استعداد و شرایط زیست‌محیطی‌ای که دارند، بسیار گسترده است و تشخیص آن برای بشر ساده‌انگار و نیز خودمحور و خودخواه، بسیار مشکل است؛ چنان‌چه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾[1].

بر شما کارزار واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است. و چه بسا که چیزی را خوش نمی‌دارید، و آن برای شما خوب است. و چه بسا که چیزی را دوست می‌دارید، و آن برای شما بد است. و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

با توجه به این‌که بسیاری از افراد، مصالح حقیقی خود را نمی‌دانند، بهتر است از دعاهای جزیی دست برداشت و به جای آن، دعاهایی را داشت که عنوانی کلی را طلب می‌کند؛ مانند این دعا که می‌فرماید: «اللهم افعل بی ما أنت أهله و لا تفعل بی ما انا اهله.»[2] یا این دعا که می‌فرماید: «و لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا»[3]

۱- بقره / ۲۱۶.
۲- مصباح المتهجد، ص ۴۲۰.
۳- همان، ص ۶۰.

در ذکر نیز چنین است و بهتر است برای رسیدن به خواسته‌هایی جزیی، از ذکر استفاده نکرد؛ هرچند اگر کسی آن را زیر نظر مربی کارآزموده ـ به‌ویژه محبوبی ـ انجام دهد، او خیر و صلاح وی را تشخیص می‌دهد. باید درکنار طلب خود، از خداوند خواست که هرچه خیر است، برای وی اجابت نماید. **گرچه** عبد خواسته‌ای جزیی را می‌طلبد و به تدبیر امر خود می‌پردازد و با مدیریت عقلانی، حساب می‌کند و اندازه می‌گیرد، **اما** خداست که هرجا بخواهد قیچی می‌زند و آن‌چه که اراده‌ی اوست واقع می‌شود؛ اراده‌ای که ممکن است با خواست و تقدیر بنده هماهنگ باشد یا با آن تخالف داشته باشد.

مصلحت بندگان را حق‌تعالی و اولیای او تشخیص می‌دهند و باید به ناآگاهی و عجز خود در این زمینه اعتراف داشت و آن را از نظر دور نداشت. چه بسا زن و شوهری که فرزند ندارند، و از این‌که چراغ خانه‌ی آنان خاموش است، زخم‌زبان‌ها می‌شنوند یا دست‌کم آزار عاطفی می‌بینند و غمی سنگین بر دل آنان می‌باشد؛ اما چنان‌چه دارای فرزند شوند و از این محنت‌ها رهایی یابند، قاتلی جانی را پرورش دهند که محنت فردای آن، بیش از محنت‌های امروز آنان است. چه بسا کسی‌که برای چندماه در بستر بیماری می‌افتد، اما اگر سلامت داشت، به خاکی می‌رسید که باید فردی را به کام مرگ بکشد و بیماری، او را از رسیدن به خاک‌های میراننده بازداشته است؛ خاک‌هایی که ذکر آن را در کتاب «***آیه‌آیه روشنی***» آورده‌ایم.

به‌طور کلی، وضعیت فعلی بسیاری از بندگان و آن‌چه برای آنان پیش

آمده است، همان به مصلحت آنان می‌باشد و تغییر آن به صلاح نیست. بسیاری از بده‌کاری‌ها، بیماری‌ها، آسیب‌های روحی و روانی، نقص‌ها و کمبودها، تصادفات و بلاهای طبیعی، مصلحت بندگان را در خود دارد؛ اما نیمه‌ی پنهان امور، از دیدرس افراد کوتاه‌بین بیرون است.

افراد عادی اگر بخواهند برای مقصدی خاص ذکر داشته باشند، به کودکی می‌مانند که هرچیزی را که خوشایند وی باشد، می‌خواهد. چنین کودکی نیاز به تربیت دارد و ذکرپرداز عادی نیز باید حق‌تعالی را مربی خویش قرار دهد و از خداوند بخواهد که به خدایی و پروردگاری خویش رفتار کند تا وی قصدی نداشته باشد که ظلم به نفس یا به غیر در آن پیش آید.

برخی از صاحبان قدرت‌های شیطانی دست به ارتکاب چنین معصیت‌های فسق‌آوری می‌زنند و با تصرف در غیر، کسی را می‌بندند و طلسم می‌کنند یا او را سِحر می‌نمایند. تمامی این امورِ فاسد، مصداق تجاوز است. کسانی‌که مرتکب چنین تجاوزاتی می‌شوند، در همین دنیا آسیب آن را می‌بینند و بدبخت، گرفتار و بیچاره می‌شوند. برخی از رمّال‌ها با آن‌که قدرت ضعیف تصرف در غیر را دارند، چنین معصیت‌هایی را مرتکب می‌شوند. ما دیده‌ایم کسانی را که چنین می‌کردند و خانه بر سر آنان آوار شد، همسر آنان در خانه‌ی خود آتش گرفت یا تصادف‌های بسیار سختی برای آنان پیش می‌آمد. صاحب راه در راه است و با بندگان خود می‌باشد و کسی را که امروز سر بندگان وی کلاه می‌گذارد، فردا عقوبت می‌کند.

کسی که به نام اولیای خدا و به عنوان این‌که قدرت الهی دارد، تصرفی تجاوزگرانه و معصیت‌آلود در بندگان او داشته باشد (چنان‌چه ایادی شیطانی چنین می‌کنند) در دنیا گرفتار و مفلوک می‌شود. البته اقتدار این ایادی شیطانی ـ که ما برخی از آن‌ها را در شصت سال گذشته در کشور ایران دیده‌ایم ـ چندان فراوان نیست و آنان در رمل یا جفر، علومی سطحی دارند؛ چرا که لایه‌های عمیق همین علوم، موهبتی است و خداوند به بندگان خود لطف می‌کند و چنین ایادی خبیث را از این علوم باز می‌دارد.

نداشتن چشمداشت مادی از ذکر

از شرایط ورود به عوالم معنوی، این است که فرد استفاده مادی از داشته‌های باطنی خود نداشته باشد. تمامی انبیای الهی می‌گفتند: ﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾[1] (= پاداش من جز بر عهده‌ی خدا نیست) و چشمداشتی مادی از مردمان نداشتند.

کسی‌که ادعای معنویت انبیای الهی و وراثت آنان را نماید تا از این طریق، دکه‌ی معنوی برای کاسبی باز کند و امکانات دنیایی برای خود جمع کند، فرد خبیثی می‌شود که در سلک شیاطین وارد شده است؛ خواه لباس اهل علم بر تن داشته باشد یا در چهره‌ی رمّال، دعانویس و عارف باشد؛ مگر آن‌که موضع خود را به صورت شفاف بیان کند و اعلام نماید که قصد کاسبی از این کار دارد و کاسبی صادق نیز باشد نه خاین، که در این صورت، می‌تواند از پولدارها بگیرد و با صدقه دادن مظالم آن ـ که در حدود

۱- یونس / ۷۲.

نه‌دهم آن می‌باشد ـ در حدود عُشری از آن را مصرف کند. به هر روی، اگر شعایر مذهبی و مسجد، دکان شیخ شد، ویرانه‌اش کنید که نـه شـریعت است و نه دار عبادت؛ به‌ویژه در تصرفات باطنی و مغیبات، که هم قابلیت درآمدزایی بسیار بالایی دارد و هم زمینه‌ی ارتکاب جنایت در آن فراهم می‌باشد.

استفاده‌ی مادی از دانش ذکر و ذکردرمانی همراه بـا ظـاهرفریبی و داشتن ادعاهای معنوی و ولایی، سبب ابـتلا بـه وزر و وبـال و فـلاکت می‌شود و سوءاستفاده‌کنندگان از آن، تمامی آن‌چه را با اِعمال قدرت‌های خود ـ چون رمل و جفر ـ به دست آورده‌اند، روزی از دماغ ایشان، ریال به ریال، بیرون کشیده می‌شود؛ چرا که چنین دنیایی، به اسم دیـن و بـا پـا نهادن در آستین خدایی و با تجاوز به حریم الهی جمع شده است؛ آن هم خدایی که هم غیور است و شریک برنمی‌دارد و هم نسبت به بندگان خود عشق می‌ورزد و آنان را که عیال وی هستند، در پناه خود و بر دل خویش دارد و آنان را که با زرنگی، بندگان وی را می‌آزارند، مکر می‌نماید تا این تجاوزگران را به حرمان سخت و عقوبت‌های شدید مبتلا کند.

دوری از اتهام ضعف به حق‌تعالی

از شرایط اجابت دعا و ذکر، این است که فرد خداوند را به ضعف و نـاتوانـی مـتهم نکـند و خـواسـته‌ی خـود را در بـارگاه خـدای کـریم، مستجاب‌شده بداند. البته اگر قلب صافی و خیرخواه باشد، خواسته‌های آن بر مـدار حکـمت حـق‌تعالی است. چـنین کسـی خـیرخـواه هـمگان می‌باشد و برای همه، حتی برای دشمنان خود، بـا حـالت تـضرع و بـه

صورت پنهانی دعا می‌کند. این بدان‌معناست که اگر کسی طمع‌ورز، زرنگ، فرصت‌طلب، و در یک کلمه خودخواه باشد، دعا و ذکری مستجاب ندارد.

واسطه بودن ذکر

ذکر ابزاری واسطه‌ای و میانجی‌گر برای ارتباط بنده با غیب عالم می‌باشد و به اصطلاح در دایره‌ی «توسّلات» داخل می‌گردد؛ واسطه‌ای که اگر استقلال برای آن در نظر گرفته شود، همانند پرستش بت‌ها و امری شرک‌آمیز می‌شود؛ چنان‌که بت‌پرستان می‌گفتند:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾[1]؛

ما آن‌ها را جز برای این‌که ما را هرچه بیش‌تر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم.

در این گزاره، داشتن واسطه برای تقرب به خداوند، امری درست است؛ اما هر چیزی را واسطه قرار دادن ـ مانند بت که خداوند برای آن اذن نداده است ـ و نیز دادن استقلال به واسطه و داشتن نگاه غایی به آن، باطل می‌باشد. ذکر، یکی از واسطه‌های معنوی است که قدرت تأثیرگذاری در پدیده‌ها را دارد و واسطه قرار دادن آن، با توجه به تأییدی که از ناحیه‌ی خداوند دارد و واسطه‌ای لایق است، امری معقول، صواب و پذیرفتنی می‌باشد؛ بدون آن‌که عقیده‌ای باطل در مورد خداوند را شکل دهد یا به سوءاستفاده‌ی عملی منجر شود.

از بهترین توسلات ذکری، داشتن ذکر صلوات است. ذکر صلوات در

۱- زمر / ۳.

آغاز و پایان دعا، اقتضای اجابت آن را بالا می‌برد. داشتن توسل ذکری صلوات، زمینه‌ی دخالت فرشتگان در تصحیح کردار و برطرف کردن خطاها و اشتباهات را موجب می‌شود و خیر و برکت را در پی دارد؛ چنان‌چه در ختومات نیز اگر کسی مرتکب اشتباهی شود و مثلثی یا عددی را اشتباه بیاورد، صلوات، زمینه را برای دخالت فرشتگان مشتاق و تصحیح خطای وی از ناحیه‌ی آن‌ها و مدد نمودن او را آماده می‌سازد. صلوات حتی این اجازه را به برخی از فرشتگان می‌دهد تا آنان بتوانند اگر جفری برای صلوات‌پرداز بسته شده است، باز نمایند. صلوات از اذکاری است که برای پدیده‌های رحمتی و ملکوت‌نشینان، دارای حرمت فراوانی است و آنان به احترام صلواتی که می‌شنوند، زمینه‌ی اجابت خیرخواهانه‌ی خواسته‌ی وسط را چینش می‌دهند و برای فراهم شدن شرایط آن، امداد می‌رسانند؛ چنان‌چه ذکر نام یکی از اولیای چهارده معصوم علیهم‌السلام به‌ویژه حضرت زهرا علیهاالسلام، امیرمؤمنان، امام حسین و باب الحوائج امام کاظم علیهم‌السلام برای ساکنان غیب عالم، حرمت فراوانی دارد. در ادعیه ـ به‌ویژه در دعای احیای شب‌های قدر ـ مؤمنان خواسته‌های خود را به نام‌های مبارک چهارده معصوم از خداوند می‌خواهند.

داشتن سجده، نمازهای مأثور و برخی از دعاها نیز از امور مؤثری است که می‌تواند به عنوان واسطه مورد استفاده قرار گیرد.

توان استجماع

از دیگر شرایط ذکر، توان استجماع است. باید نسبت به ذکر خود

استجماع داشت و تمامی انرژی و نیروی خود را برای آوردن ذکر، هم بتوان جمع کرد و هم هزینه نمود تا ذکر با همراهیِ اقتدار کاملِ باطن و تمرکز قوا بر آن، انجام شود. تشتت نیرو و فکر، زاییده‌ی نداشتن قدرت استجماع است و کسی که توان تمرکز اندیشه و توان خود را ندارد، در هر جایی عمل و اندیشه‌ای متفاوت از جای دیگر دارد و در زندگی خود دارای وحدت رویه، نظم و هماهنگی نیست.

استجماع، یعنی یکی نمودن تمامی حساب‌های قدرتی و نیروهای خود در یک‌جا و متمرکز و متراکم ساختن آن برای خرج نمودن در هدفی خاص به صورت منظم و بر اساس ضوابط طبیعی و تکوینیِ مربوط به قصد خاص.

استجماع، جمع نمودن نیروی لازم و متناسب با کارِ هدف می‌باشد. کسی‌که می‌خواهد با ذکر یا دعا خود را به قدرت حق‌تعالی متصل سازد ـ آن هم قدرتی که آن به آن در حال حرکت با شتابی بسیار بالاست ـ برای برقراری این ارتباط، نیاز به استجماع دارد؛ استجماعی که تمامی نیروهای وی را در پا و دست او جمع کند تا حرکت و توان پرشی به او دهد تا بتواند خود را به این قطار سریع‌السیر برساند و بر آن سوار شود. این توانایی، شگردی به نام «استجماع» دارد. برای پریدن از یک جو یا جدول آب، باید به تناسب عرض آن، به عقب رفت، خیز برداشت و نیروهای خود را آماده ساخت و سپس از آن پرید. استجماع، آماده‌سازی و تمرکز نیروها برای انجام حرکتی خاص می‌باشد. این کار در ورزش پرتاب دیسک، با چرخاندن‌های متوالی به دست می‌آید. این چرخش‌ها نیرو را از دیگر

اعضا و از پا به دست پرتابگر انتقال می‌دهد و با افزودن اراده به آن، دیسک را می‌پراند.

برای دعا و ذکر نیز باید قدرت استجماع داشت و نیروهای باطنی را برای اتصال به حق‌تعالی و توان ارایه‌ی عریضه و حاجت به او ـ آن هم با شتاب حرکتی که دارد ـ جمع آورد؛ استجماعی که توان قرب بیاورد.

مددکار استجماع، امور چندی است؛ مانند انتخاب وقت و زمان مناسب، که گفتیم تعقیبات نمازهای شبانه‌روز یا از نیمه‌شب به بعد تا سحرگاهان یا شب‌های جمعه، از بهترین اوقات ذکر می‌باشد. هم‌چنین است داشتن جای خلوت و دوری از شلوغی و کثرت و نیز رو به قبله بودن. رو به قبله بودن، در حصول استجماع، توان بالایی دارد.

افزون بر این، استفاده از سیستم مُشاعی عالم ـ که در آن، همه با هم کار می‌کنند ـ و جمع کردن نیروهای دیگران با نیروی خود، توان استجماع را بالا می‌برد. این کار با مرحمت و مهربانی‌نمودن به خلق خدا و به دست آورد دل آنان و یا با جمع کردن افراد مناسبی برای خواندن دعا در یک مجلس، ممکن می‌شود. برای نمونه، می‌توان با دلجویی از همسر و فرزندان، دعای جمعی با آنان داشت. هرچه فرد بتواند نیروهای بیش‌تری با خود همراه کند، توان استجماع وی افزایش می‌یابد.

نظام مشاعی عالم می‌گوید: استجماع یعنی این‌که همسر و فرزند از انسان راضی باشند؛ به‌گونه‌ای که او را ذکر خیر نمایند یا دعا کنند. ذکر خیر یا دعای آنان، راه‌انداز فرد برای گفتن ذکر و بر شدن و عروج به عوالم بالا می‌گردد. توجه و توسل به اولیای حق‌تعالی و زیارت و دیدار آنان نیز

از مهم‌ترین عوامل ایجاد استجماع در نظام مشاعی عالم می‌باشد؛ به‌ویژه که اولیای کمّل در تمامی عالم، با ولایت خود سریان دارند و دلجویی و دستگیری از هر پدیده‌ای، زیارت آنان دانسته می‌شود و مهر و عطوفت و مرحمت و توجه و عنایت و لطف ویژه‌ی آنان را موجب می‌شود.

برای داشتن استجماع، باید شادابی نفس و نشاط آن را حفظ کرد و وفق نفس داشت. کسی استجماع لازم را دارد که چیزی از کار را کم نگذارد و در انجام آن، اهمال نداشته باشد.

ذکر ـ خواه در مرتبه‌ی لفظی باشد یا قلبی ـ نیازمند نیت و توان استجماع می‌باشد تا تمرکز قوا و نیرو داشته باشد و جهت وحدت یابد. برای استجماع نیز مهم‌ترین گزینه، حلال‌درمانی می‌باشد. هم‌چنین باید تناسب ذکر با ذکرپرداز رعایت گردد. هر ذکری به مثابه‌ی رشته‌ی ورزشی خاص و نیز همانند ابزار و آلات ورزشی می‌باشد که هریک به کاری می‌آید و برای افراد خاصی نیز مناسب می‌باشد.

برای داشتن استجماع، باید آرامش داشت؛ بنابراین از مبادی مهم استجماع، حفظ آرامش می‌باشد. کسی‌که آرامش ندارد، به دلیل از دست دادن استجماع، فهم وی کند و راکد می‌شود و احتمال اشتباه و خطای او افزایش می‌یابد. برای نمونه، کسی‌که به گرسنگی مبتلاست یا بسیار خسته است، یا نیاز به تخلیه دارد، یا دچار فشارهای عصبی بوده و غضب وی فوران کرده است، نمی‌تواند استجماع داشته باشد. چنین کسی همان‌گونه که نمی‌تواند برای فهم مطلب و تحلیل علمی آن، تمرکز داشته باشد و یا نمی‌تواند قضاوت درست در مورد دیگران داشته باشد، نمی‌تواند به ذکر بپردازد.

استجماع بدون آرامش ممکن نمی‌گردد و کسی‌که آرامش ندارد، باید ذکری را که دارد، ترک گوید. از شگردهای امور معنوی، داشتن تلوین و تلوّن به معنای قدرت مهار نفس و رام کردن آن بر پایه‌ی علاقه‌های نفس و وفق آن است. اگر نفس، از گفتن ذکر رویگردان است و آن را برنمی‌تابد، نباید به آن فشار آورد؛ بلکه لازم است آن را آزاد گذاشت؛ چنان‌چه قرآن کریم نیز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾[1].

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا زمانی که بدانید چه می‌گویید.

نماز، ذکر خاص است و کسی‌که استجماع و تمرکز اندیشه ندارد، نباید به آن نزدیک شود؛ بلکه لازم است زمینه‌های حصول آرامش و استجماع خود را پی بگیرد.

از دیگر شرایط ذکر، داشتن قصد قربت است. کسی‌که قصد قربت دارد، توفیقِ داشتن ذکر را منّتی از ناحیه‌ی خداوند بر خود می‌داند، نه این‌که برای گفتن آن، بر خداوند منّت داشته باشد. داشتن منّت به سبب غفلت از جایگاه خود، ناآگاهی و نداشتن هدف مطلوب و مناسب از ذکر و داشتن روحیه‌ی کاسب‌کارانه در عبادت، و اهداف تاجرمآبانه یا مزدورانه است؛ وگرنه صفای باطن و حب و عشق به حق‌تعالی و داشتن انگیزه‌های قرب و انس، جایی برای منت بنده بر خدا و غُر زدن پدید

۱- نساء / ۴۳.

نمی‌آورد. هدف از ذکر نیز قرب به حق‌تعالی و آفرینش ماجرای عشق است.

بعد از تحقق قصد قربت، لازم است یقین به عبد بودن خود و مولا بودن حق‌تعالی داشت؛ آن هم مولایی که کریم و بزرگوار است و با بنده‌ی خود به عشق و بر اساس حب، مولایی دارد و وی را سرپرستی و نگه‌داری می‌کند و همواره مواظب اوست تا در جایی آسیبی نبیند و نیازهای وی را پاسخ دهد؛ یقین به این‌که بنده از انجام درخواست خود عاجز است و تنها حق‌تعالی است که با علم، قدرت و بزرگی و عظمت خود، می‌تواند خواست بنده را اجابت کند؛ یقین به اجابتی که تأخیر ندارد؛ زیرا بنده با تأمین شرایط گفته‌شده، بنده‌ای آماده است و تمامی مصالح اجابت و زمینه‌های پذیرش خیر را در خود دارد و خداوند نیز منعی برای خیررسانی ندارد و در چنین فضایی، یقین به خودی خود حاصل می‌شود که هر ذکری گفته شود، نمی‌شود به اجابت نرسد؛ یقینی که لازم نیست با مؤونه‌ای زاید از جایی گرفته شود. ذکرپردازی که تمام شرایط ذکر را آورده است، موهبت یقین را با خود دارد و یقین به سوی وی می‌آید؛ چنان‌چه قرآن کریم یقین را آمدنی می‌داند:

﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾[1].

و پروردگارت را پرستش کن تا این‌که یقین، تو را آید.

ذکرپرداز در ذکر خود است که یقین، او را در خود می‌گیرد؛ بدون آن‌که با ذکر خود، حرکتی برای حصول یقین داشته باشد. ذکرپرداز با فراهم

۱- حجر / ۹۹.

نمودن شرایط ذکر ـ هم‌چون قصد قربت، توان استجماع، بودن در خلوت و پنهان داشتن ذکر خود ـ زمینه‌ی آمدن یقین را در خود محقق نموده است. با هدفمندی ذکر و مراعات شرایط آن، یقین به خودی خود با آن می‌باشد. مهم این است که ذکرپرداز شرایط ذکر را به‌درستی محقق نموده باشد. یقین، بعد از قرب و مراعات شرایط و در مرتبه‌ی نهاییِ عمل، پدید می‌آید. قرب، امری است که در اختیار ذکرپرداز است و نیازمند انصراف وی از غیر خدا و استجماع برای فراموشی دیگران می‌باشد؛ اما یقین در اختیار ذکرپرداز نیست.

البته ذکرپرداز باید برای به دست آوردن آرامش و حصول استجماع، تمرین نماید؛ تمرین‌هایی که در کتاب «***دانش سلوک معنوی***» آموزش داده شده است.

برای آن‌که نقش مهم استجماع در پدید آوردن ذکرِ مستجاب دانسته شود، نیاز به توضیح بیش‌تر می‌باشد. در جای خود گفته‌ایم انسان دارای سه فاز کمالی و سه موتور حرکتی می‌باشد: **نخست**، حس ظاهری و نفس که پایین‌ترین مرحله‌ی علمی آن، توهم و سپس تخیل می‌باشد. این مرتبه میان انسان و حیوان و مؤمن و کافر مشترک می‌باشد.

موتور دوم، قلب می‌باشد. قلب، مرکز ثقل باطن و شروع کمالات باطنی است که بیش‌ترین تحولات و دگرگونی‌ها را در خود دارد. از تقلّبات و تحوّلات نام‌برده در قرآن کریم، که ۱۶۷ مورد می‌باشد، ۱۳۳ مورد آن مربوط به دل آدمی می‌باشد. این بدان معناست که دلدار عالَم، فقط آدم است. بسیاری از انسان‌ها به مرتبه‌ی قلب نمی‌رسند و در امور نفسانی

مربوط به حواس ظاهری خود مشغول می‌باشند. انسان با قلب خود پلاک و هویت پیدا می‌کند. ذکر، توجه و واژه‌های مرحمتی، و در برابر، غفلت و قساوت و تمامی واژه‌های عنادی، از اوصاف قلب می‌باشد.

موتور سوم، روح می‌باشد که مرتبه‌ی الهام و وحی می‌باشد. توضیح این مراتب را در کتاب «***دانش سلوک معنوی***» و نیز «***سیر سرخ***» آورده‌ایم.

سخن این است که برای داشتن ذکر مستجاب، نخست باید قلب را زنده کرد و آن را راه انداخت و به حرکت واداشت. برای این منظور، باید کثرت حس‌گرایی را خنثی ساخت و محاسبات عقل را تعدیل کرد. موضوع ذکر، حرکت قلب می‌باشد و ذکر بر پایه‌ی قلب، حرکت می‌کند.

حال با توجه به این مقدمه، وقتی می‌گوییم برای گفتن ذکر، به استجماع نیاز است، بدان معناست که فرد باید مدیریت حواس ظاهری و حسابگری‌های عقل را به دست گیرد و سرکشی‌ها و اعوجاجات آن‌ها را مهار و آرام کند تا قلب بتواند در مسیری امن، حرکت داشته باشد. کثرت‌گرایی و شلوغ بودنِ حواس ظاهری و قوه‌ی عقل، ذکر را بی‌اثر می‌کند. فردی که اشتغالات فراوان دارد، قدرت استجماع و ذکر مستجاب ندارد. استجماع، تمرکز حس و عقل و تثبیت آن‌هاست تا برای حرکت قلب، مانع نشوند. آرام کردن تمامی قوا و نرم نگه‌داشتن آن‌ها، کاری سخت است.

گویاترین مثال برای چگونگی استجماع، دقت کردن برای گوش فرادادن به صدایی با فرکانس‌های کوتاه و دسیبلی پایین می‌باشد. در این هنگام، بدن به تمامی قفل می‌کند و تنهاگوش است که تیز می‌شود تا صدا را دریابد.

در استجماع، باید تمامی قوا و نیز بازی‌های ذهن و عقل، قفل شود تا قلب بتواند خود را به پدیده‌های غیبی قرب دهد و نزدیک شود و قدرت خود را به قدرت آن‌ها پیوند دهد، تا بتواند ذکری مستجاب داشته باشد. در باب ذکر، توان استجماع و قدرت قفل کردن بدن و حواس ظاهری و مهار بازی‌های ذهن و قوه‌ی توهّم و تخیل و حتی حسابگری‌های عقل، لازم است تا ذکر بتواند با دل همراه گردد. آوردن ذکر در حوزه‌ی مسؤولیت حس و عقل نیست؛ زیرا اصل توجه در ذکرهای خاص، در دل می‌باشد و دل است که غافل یا ذاکر، نرم یا قسی، اماره یا مطمئنه می‌شود و رؤیت پیدا می‌کند یا کور می‌گردد.

استجماع، تمرکز تمامی قوا بر یک نقطه و بر یک کار می‌باشد. این توجه باید به صورت کامل انجام گیرد و کم‌ترین کاستی، مانع تحقق آن می‌شود. برای داشتن توجه کامل باید بتوان تمامی قوا را با قلب همراه نمود. با هماهنگ شدن سیستم حواس بدن با قلب، حتی در کارهای ناخودآگاه و غیر اختیاری، استجماع حاصل می‌شود. برای همین است که استجماع، بسیار لغزنده می‌باشد و گاه چند ماه یا چند سال طول می‌کشد تا کسی بتواند به چنین توانی، آن هم در انجام کاری خاص برسد.

استجماع وقتی شکل می‌گیرد که تمامی قوا بر قلب متمرکز شود، نه آن‌که قلب از قوا جدا گردد. در بیش‌تر افراد، قلب‌ها از قوای حسی جدا می‌باشد. برای نمونه، در بیش‌تر سلام‌ها و واژه‌های عاطفی که برای اظهار ارادت به کار می‌رود و روزانه چندین بار استفاده می‌گردد، قلب حضور ندارد و تنها در مرتبه‌ی حواس ظاهر یا با محاسبه‌های عقلی و

سودانگاری‌ها یا به حسب عادت، انجام می‌شود؛ از این‌رو، رضا و وفا در آن نیست و همین که بارها به زبان می‌گفت «قربانت روم»، با پیشامد سختی‌ها، دیگر مخاطب خود را به‌جا نمی‌آورد. در باب ذکر، ذکری می‌تواند مستجاب باشد، که قلب آدمی، آن را با خود همراه کرده باشد و قلب در آن دخالت داشته باشد. این امر، نخستین تکنیک ذکر مستجاب می‌باشد. هستند بسیاری که سال‌ها ذکر می‌گویند، اما چون مرتبه‌ی قلب را در خود زنده نساخته و ذکر خود را با قلب همراه نساخته و بر آن تمرکز ننموده‌اند، خاصیتی از ذکر خود ندیده‌اند و برای آنان جز ثواب و اجر ذکر نمی‌باشد؛ همان‌طور که اگر چارپایی بار کتاب ببرد، اجر بار کتابی را که برده است برای وی محفوظ می‌باشد. به چنین کسانی نمی‌شود توصیه به ذکر داشت؛ زیرا ذکر بدون همراهی قلب، خاصیتی ندارد و چه بسا انعکاس به خلاف داشته و سبب غفلت گردد؛ بلکه باید زمینه‌هایی را به آنان توصیه داشت که به پیدایش قلب و زنده ساختن آن می‌انجامد. کسی‌که قلب ندارد، باید به ورزش و شنا رو آورد و در منزل غلت بزند تا خون وی به جریان شدید و قلب وی به تپش افتد و شکم و باسن خود را به زمین بمالد تا مجاری وی به راه افتد و در اثر این کار، شوکی به وی وارد شود تا همان‌گونه که قلب ظاهری با شوک‌های الکتریکی به کار می‌افتد، قلب باطن وی نیز با چنین شوک‌هایی زنده شود؛ وگرنه گفتن ذکر بر قلب مرده، دفن کردن آن است و برای قلب مضر می‌باشد و بیماری‌های باطنی بیش‌تری می‌آورد و در صورتی که فردی مبتلا به اوهام باشد، توهّمات وی افزایش می‌یابد.

نخست باید حواس ظاهری و امور نفسانی و حسابگری‌های عقل را مهار کرد و آن‌ها را با قلب همراه نمود، سپس به ذکر رو آورد. برای گفتن ذکر، باید سلامت حواس و عقل داشت و ذکر را به فرد سالم می‌دهند، نه بیماری که ضعف در مهار حواس ظاهر و نیروی تعقل خود دارد.

اذکار و ادعیه را باید با حسِ خواندن به جا آورد و نیز آن را در قلب نهادینه کرد و جا انداخت. گاهی کسی حسِ گفتن ذکر دارد، اما ذکر درون وی جا نمی‌افتد. برای نهادینه کردن ذکر و نشست آن در باطن، به استجماع کامل نیاز می‌باشد. استجماع در صورتی حاصل می‌شود که بتوان قلب را سالم و با صفا و بانشاط کرد. کسانی‌که به بیماری‌های روحی روانی مبتلا می‌باشند و قلب سالمی ندارند، نباید از بعضی ذکرها استفاده کنند. برای این گروه، بازی، تفریح، غذا خوردن و لذت بردن از آن و مانند آن تجویز می‌شود؛ وگرنه استفاده از ذکر، بر بیماری باطنی و قلبی وی می‌افزاید و آن را شدت می‌دهد. گرفتاری به انواع توهّمات و اوهام، کم‌ترین خطری است که چنین فردی را تهدید می‌کند. چنین افرادی گاه تلنگرهایی را در ذهن خود احساس می‌کنند یا چیزی به صورت ناگهانی به چشم آنان می‌آید و حتی توهّم شنیدن سخن خدا و انجام مأموریتی خاص به آنان دست می‌دهد؛ توهّمی که برای آنان جزم و یقین می‌آورد و خود را به آب و آتش می‌زنند تا مطلب القا شده توسط قوه‌ی وهم را به هر صورت که شده، محقق سازند. اینان بیمار و مفلوک می‌شوند.

گفتیم کسی در ذکر موفق می‌شود که نخست بتواند حس ذکرگویی را در خود پدید آورد و بعد از آن، توان استجماع داشته باشد تا با این توان،

قدرت یابد که ذکر را در باطن خود بنشاند و نهادینه سازد و آن را به قلب القا کند. این کار، نیازمند همت، اراده، خلوت و دفع تمامی کثرت‌ها می‌باشد. امروزه دفع کثرت در زندگی ماشینی و الکتریکی بسیار سخت است؛ زیرا خودِ نورهای حاصل از نیروی الکتریسیته، مانع بزرگی برای استجماع می‌باشد. افزون بر استجماع، دل باید سالم، صاف و شفاف باشد تا تمرکز نیروها برای نهادینه ساختن ذکر در آن، کارآمد باشد. صرفِ داشتن حس ذکر، برای گفتن ذکر کافی نیست؛ بلکه افزون بر داشتن حس ذکرگویی، باید ذکر مناسب را با تجویز خاص به دست آورد. حس ذکر اگر دارای مربی نباشد و بدون مناسبت گفته شود، گاه باطن فرد را خبیث می‌سازد و وی را در خدمت دستگاه ظلم و ظلم‌های سیستماتیک قرار می‌دهد.

متأسفانه وفور استفاده‌ی نامناسب از ذکرها و دعاها، آن را در حد یک خرافه تنزل داده است؛ به‌گونه‌ای که حتی برای کتاب‌های علمیِ نوشته شده در این زمینه، مجوّز نشر داده نمی‌شود. از این نمونه است کتاب‌های مربوط به استخاره که البته شرح ماجرای دردناک آن را در کتاب «***دانش استخاره***» آورده‌ایم.

متأسفانه در نظام حاضر، به سبب دخالت برخی که حتی پرستاری نیز نمی‌دانند و ادعای طبابت دارند، پاره‌ای از مواهب دینی، به بهانه‌ی ترویج خرافات و منافات داشتن با خِرَدگرایی، ممنوع شده است. با کنار گذاشتن این مواهب دینی، جامعه به سحر و جادو و بازار رمّالی و دعانویسی متوسل می‌شود و افراد ساده که نتیجه‌ای از آن نمی‌بینند، به

حقایق دینی و معنوی بی‌اعتقاد می‌شوند و دیگر آن را نمی‌پذیرند. البته تشخیص درستی و نادرستی کتاب‌های نوشته شده در این زمینه، از وزارتخانه‌ی مربوطه برنمی‌آید و افراد متخصص خود را می‌طلبد که در هر دوره‌ای بسیار اندک و انگشت‌شمار و در انزوا می‌باشند.

کسی می‌تواند برای ذکر استجماع داشته باشد که هم بدن و هم قلبی سالم داشته باشد تا بدن و قلب با فوندانسیونی محکم، استقرار داشته باشد تا در ایجاد ذکر موفق باشند. ذکر، بدون این فوندانسیون محکم، به صورت انشایی ایجاد نمی‌شود و به هدف استجابت نمی‌رسد. همان‌گونه که برای مصرف برخی از داروها، توصیه می‌شود پیش از آن از شیاف مقعدی استفاده شود تا با پاکسازی روده، دارو بتواند اثر کند، اذکار نیز در صورتی بر قلب مؤثر می‌افتد که قلب دارای صفا و خالی از هرگونه آلودگی و کدورت باشد.

اگر ذکر با ذکرپرداز تناسب نداشته باشد، همانند مصرف داروی ناسازگار می‌ماند که بر دردها و آلام بدن می‌افزاید و هم ذکر و هم باطن را خراب و فاسد می‌کند و قلب را از حرکت و رشد باز می‌دارد. ذکرهای مُضرّ، بیماری‌ها و اختلالات روحی روانی در پی می‌آورد. گفتن ذکر برای برخی انسان‌ها ممنوع می‌باشد و آنان اگر ذکر بگویند، خویش را دچار قساوت قلب می‌کنند. استفاده‌ی بدون مجوز از کتاب «مفاتیح الجنان» و دیگر کتاب‌های ذکر و دعا، بر مریضی برخی می‌افزاید و گاه آنان را به جنون می‌کشاند. با ذکر و دعا باید مواجهه‌ی تخصصی داشت و بدون ویزیت، به سراغ آن نرفت. به ذکر باید به عنوان دارویی خطرناک نگاه کرد

که اگر به‌جا تجویز نشود، فرد را آلوده می‌کند. ذکر، هم در اصل ذکر و هم در شمارگان آن، نیازمند تجویز بر پایه‌ی تناسب افراد می‌باشد. البته اذکار کلی و عمومی ابتدایی که به صورت اِخباری گفته می‌شود، برای همه تجویز شده است. اگر تمامی ذکرها همانند هم بود، ذکرهای ایام هفته یا دعاهای هر روز ماه مبارک رمضان، متفاوت نمی‌شد.

به هر روی، سخن این است که اگر کسی حس ذکرگویی را در خود پیدا کرد و استجماع درست هم داشت و قلب را نیز به کار و حرکت واداشت، محال است ذکر مستجاب نداشته باشد. ذکر چنین کسی، به گونه‌ی مکانیکی، بلکه اتومات کار می‌کند و به هدف استجابت می‌رسد.

خلوت‌گزینی و تنهایی

نخستین تمرینی که مربی برای شاگرد دارد، قدرتِ «خلوت‌گزینی» می‌باشد. خلوت برای این است که نفس بتواند خود را از کثرت‌ها و مشغولیت‌ها برهاند و بر یک نقطه تمرکز کند و قدرت استجماعِ نیروهای خود را داشته باشد.

تمرین خلوت می‌تواند بعد از نمازهای روزانه، به‌ویژه نماز مغرب، یا به هنگام خواب، یا در سحرگاهان به اقتضای قدرت نفس باشد. هم‌چنین باید بیش‌تر وقت‌ها را در تنهایی به سر برد و تا می‌شود از دیگران، دوری کرد. البته دوری گزیدن از دیگران نباید به ترک کار واجب و یا اجحاف و ظلم به همسر منجر شود. خلوت‌گزینی، سبب می‌شود که فرد خود را از ظاهر ناسوت جدا کند و نقب و روزنی به عوالم غیبی بزند و خود را از

روزنه به برخی پدیده‌های غیبی مرتبط و متصل سازد. این کار سنگین، همانند رفتن از یک کشور به یک کشور دیگر، مشکل می‌باشد. نخستین امری که این کار لازم دارد، داشتن ویزا و پاسپورت سفر و مجوّز لازم می‌باشد. نگهبانان غیب، همان‌گونه که شیاطین را از ورود به آن عوالم بازمی‌دارند، مانع نفوذ نفس‌های تیره، آلوده، سنگین، ناراضی، دلخور، نامهربان، کینه‌توز و ظالم می‌باشند. نفس قوی اگر صفا داشته باشد و خود را از شواغل، سرگرمی‌ها، و غَلّ و غشّ و حیله و خدعه و دورویی و سالوس و ریا و ظلم بازدارد و بی‌آلایش باشد، به‌راحتی یک خوابیدن، جواز ورود به عوالم غیبی و سیر در آن‌ها را می‌یابد؛ اما هرچه مشغولیت و کثرت‌گرایی و تکاثر و آلودگی و آلایش آن بیش‌تر باشد، این کار سخت‌تر می‌گردد. کسی‌که نفس صافی دارد، قدرت گیرندگی وی بالا می‌رود و با کلید ذکری که در دست دارد، به‌راحتی می‌یابد که از انبوه قفل‌هایی که بر ساحت غیبی عالم خورده است، چه قفلی را برای باز کردن انتخاب کند و غرائب و شدائد متناسب با آن را برگزیند.

از مهم‌ترین عامل‌هایی که نگهبانان غیب را برای دادن جواز ورود به غیب، تشویق می‌کند، عنصر «جوانمردی» است. جوانمردی، فتوت، مردانگی و صدق، هم جنبه‌ی تعلیمی دارد و باید مصادیق جوانمردی و راه‌های آن را دانست و هم آن را به صورت عملی در خود نهادینه ساخت. نهادینه ساختن جوانمردی به حسب استعداد و صفای نفس، از یک تا ده سال طول می‌کشد تا ملکه‌ی جوانمردی در او محقق شود. کسی‌که جوانمرد است همواره «حق» را تشخیص می‌دهد و از آن دفاع می‌کند. او

نمی‌گذارد مظلومی بی‌پناه بماند. وی اگر با ظالمی زورگو مواجه شود، بسیار آسیب می‌بیند و آسیب‌های آن را نیز می‌پذیرد.

اما مهم‌ترین مانع برای ورود به عوالم غیبی، داشتن کسوت ظاهری و پرداختن به حُسن ظاهر و سیاست و تدبیر امور دنیایی و اشتغال به کثرات می‌باشد. از این‌رو، آنان‌که کسوت‌های ظاهری دارند، به دلیل ظاهرگرایی و سیاست‌گروی مفرطی که در برخی از آنان می‌باشد، سخت‌تر در این کار موفق می‌گردند. تحصیل علوم اسلامی نیز تنها به میزانی که به صفای نفس و فروتنی آن منجر شود، مددکار ذکرپرداز می‌باشد و فضل می‌گردد؛ وگرنه علم، اگر به استکبار و رعایت ظاهر و لحاظ حال مردمان بینجامد، چیزی جز فضله و مزاحمی قوی که باطن را تیره و نجس می‌سازد، نیست. حتی معنویت‌گرایی نیز اگر به ظاهر کشیده شود و فرد را نسبت به حال افراد عادی، به صورت غیرعادی نشان دهد، فضله و مزاحم معنویت می‌گردد. بهترین الگو در این زمینه، حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشند، که در عین معنویت و توحید، تمام عادی بودند و کسی میان آن‌حضرات با افراد عادی تفاوتی نمی‌نهاد.

خاطرنشان می‌شود گرچه در تمرین‌های برخی اذکار، به داشتن ذکر جلی توصیه می‌شود؛ اما این کار نباید به تظاهر و ریا منجر شود؛ بلکه جلی داشتن ذکر، در خلوت و تنهایی توصیه می‌شود. تظاهر به داشتن ذکر، نفس را آلوده و تیره می‌سازد؛ هرچند نباید تخریب عمدی نفس و چهره‌ی اجتماعی خود را داشت؛ چنان‌که برخی از منحرفان و ملامتیان، برای دورسازی افراد از خود و داشتن خلوت، تنهایی و غربت، چنین

می‌کنند. شریعت، نه تخریب نفس را برمی‌تابد و نه تظاهر و ریاکاری را. بر این پایه، شایسته نیست در حضور دیگران، ذکر جهری و آشکار داشت؛ به‌ویژه با استفاده از تسبیح، که این روزها به سبب استفاده‌ی نادرست، مظهر سالوس شده است. هم‌چنین تسبیح، اشتغال، انصراف و کثرت می‌آورد و مزاحم ذکرپرداز می‌باشد. برای حفظ عدد در ذکرهایی که عدد معین دارد، بهتر است از بندهای انگشت استفاده کرد.

در استفاده از ذکر بسمله، باید وفق نفس و روانی و راحتی آن را مراعات نمود و ذکر را در حال نشاط و سرزندگی آورد تا نفس از آن، خسته، دلزده، رمیده، سرکش و غیر قابل کنترل نشود. در واقع، باید از خستگی و دلزدگی آن، پیشگیری کرد، نه این‌که نفس را خسته کرد تا لازم باشد برای درمان آن، چاره‌جویی کرد.

قدرت انصراف

برای داشتن ذکری مستجاب، باید خلوت را به حقیقت داشت. این‌کار نیازمند داشتن قدرت انصراف می‌باشد تا بتوان ذهن خود را از شلوغی‌های قهری شهرها و زندگی مکانیکی و صنعتی انصراف داد؛ به‌گونه‌ای که آلودگی‌های صوتی، نفس را به هیچ‌وجه به خود نخواند.

قدرت انصراف، یعنی توانِ ندیدن محیط پیرامونی و مهار بازی‌های ذهن؛ به‌ویژه وسوسه‌ها و داده‌های وهمی. کسی‌که مشغول نماز است، اگر تمرکز وی بر نمازی باشد که می‌خواند، یا کسی‌که فعالیت فکری و ذهنی دارد و تمام توان خود را برای یافت پاسخ مسأله و حل آن به کار می‌برد،

نمی‌تواند کارهای افرادی را که در اطراف وی می‌باشند، ببیند و آن‌ها را رصد کند یا حتی صداهای آنان را بشنود. چنین حالتی، انصراف نام دارد. توان انصراف، از پیش‌نیازهای استجماع می‌باشد. کسی‌که قدرت انصراف دارد، کارهای فردی را که حتی درکنار وی نشسته است و در چشم‌انداز او می‌باشد، نمی‌بیند و سخنان وی را نمی‌شنود. او حتی نمی‌تواند زخمی را که بر دست خود دارد، حس کند و دردی از آن به وی وارد نمی‌شود و اگر میوه در دست وی باشد، کارد را بر پوست و گوشت دست خود می‌کشد، اما باز متوجه نمی‌شود تا کانون انصراف وی و عامل آن از بین رود.

کسی‌که قدرت استجماع دارد، از غیر آن، انصراف دارد و تمام توجه او به یک نقطه متمرکز می‌باشد؛ یعنی استجماع، انصراف را نیز به ضرورت می‌آورد؛ اما انصراف می‌تواند به استجماع بینجامد و می‌تواند صرف انصراف از اموری خاص باشد؛ بدون آن‌که نیروهای خود را برای تحقق امری جمع نماید. کسانی‌که نزدیک ریل‌های قطار منزل دارند، به مرور زمان، نسبت به صدا و لرزشِ حاصل از حرکت قطار، حساسیتی ندارند و نفْس آنان از این صدا و لرزه انصراف دارد. مهم این است که بتوان قدرت انصراف را برای نفس، ارادی ساخت. قدرت انصراف ارادی، به مرور زمان به دست می‌آید. چنین کسی توان آن را دارد که تمامی حواس ظاهری خود را تعطیل سازد.

فصل مقوّم انصراف و استجماع و اسطقس آن، یکّه‌شناسی در محبت و عشق می‌باشد. کسی‌که پی اشیای فراوانی می‌رود و روزی به کسی و چیزی دل می‌بندد و نمی‌تواند دل خود را یک‌دله سازد، نمی‌تواند خود را

از همه‌چیز فارغ سازد. اگر کسی حتی دو نفر را دوست داشته باشد، وی دلی دَلِه دارد؛ زیرا یک دل، بیش از یک محبت نمی‌پذیرد. هم‌چنین است اگر ذهن، پرسه‌زنی دارد و به هرجایی می‌رود. چنین ذهن و دلی قدرت انصراف و استجماع ندارد و نیازمند خلوت، تنهایی و تاریکی و دوری از نور می‌باشد.

نفس اگر قوی باشد، توان انصراف و استجماع آن نیز بالا می‌باشد. نفس‌های ضعیف، در انصراف از توهّمات و تخیلات و در قدرت استجماع و تمرکز نیز ضعف دارند. مهم‌ترین استجماع در ذکر، داشتن نیّت قربت و انس با حق‌تعالی می‌باشد. این کار سخت، با مدد گرفتن از حق‌تعالی و عنایت ویژه‌ی او و نیز امداد نیروهای غیبی هموار می‌شود.

پاسداشت آسمان شب

ذکرپرداز برای آن‌که بتواند ذکری مؤثر و کارآمد داشته باشد، باید بتواند عالم معنا و غیب را بشناسد، آن‌گاه برای ایجاد پیوند باطن خود با ملکوت و غیب عالم، از الفاظ ذکرهای مخصوص بهره برد. محبان برای این‌که بتوانند قدرت استجماع هرچه بیش‌تری بیابند، نیاز به زدن مسند و نشستن در سجاده در محلی خلوت و تاریک دارند. بهترین مکانی که می‌تواند به محبان، توان استجماع و تمرکز نیروهای باطنی خود را برای اتصال به غیب عالم دهد، زیر آسمان شب می‌باشد. ذکری که زیر سقف گفته شود، بُرد چندانی ندارد؛ برخلاف ذکری که زیر آسمان شب و با نگاه به آن، گفته می‌شود. سقف‌ها برای ذکرها مانع ضخیمی هستند. هیچ

سالک محبی نمی‌تواند با تمرین، زیرِ سقف خانه یا خوابیدن زیر آن، از اسمای الهی فراتر رود.

خوابیدن در زیر سقف نیز برای ذکرپرداز، مناسب نیست و از وی توان زیادی را تحلیل می‌برد. کسی‌که زیر سقف می‌خوابد، نفس و جان وی تحت فشار حاصل از آن قرار می‌گیرد و به آن تراکم می‌دهد و آن را سنگین می‌کند و توان بر شدن و اوج گرفتن را از آن می‌گیرد؛ گویی وزنه‌ای سنگین از آهن، که به پای زندانیان می‌گذارند، بر پای نفس گذاشته شده است. ذکرپرداز، حتی در زمستان‌ها که هوا سرد است، لازم است از طریق پنجره و شیشه‌های آن، ارتباط خود با بیرون و به‌ویژه آسمان را حفظ کند.

ذکرها مانند پرندگانی در قفس هستند که اگر بتوانند خود را به فضای آسمان‌ها برسانند و اوج بگیرند، مقصد خود را یافته‌اند. رؤیت آسمان، شرط بسیار مهمی برای توان‌بخشی به ذکر و تعیین بُرد پروازی آن می‌باشد. بودن در زیر آسمان، افزون بر قدرت‌بخشی به اراده و همت و تأثیر بر توان تمکین، سبب استفاده از هوای پاک و سالم می‌باشد. نفْس با هوای پاک و اکسیژن سالم، نفَس می‌کشد و جان می‌گیرد. ما از ارتباط تنگاتنگ هوای سالم و تأثیر آن بر نفْس، در کتاب «**روزینه و مهندسی سلامت**» به تفصیل سخن گفته‌ایم.

ممکن است این گفته برای مبتدیان چندان قابل تجربه نباشد؛ ولی افراد متخصص در ذکردرمانی، تأثیر شگرف داشتنِ ارتباط مستقیم با آسمان و اکسیژن سالم بر ذکرهای خود را به نیکی می‌شناسند. بُرد ذکرها ـ که می‌تواند آدمی را به سطح کره‌ی زمین، ناسوت، ملکوت، برزخ نزولی، برزخ

صعودی، عالم اسما و صفات یا مقام ذات بر دهد ـ امری ملموس و تجربی برای آشنای این راه است. برای نمونه، با گفتن «**الله اکبر**» در زیر سقف، ممکن است نفس تنها تا زیر سقف، خیز بردارد و با افتراق از نفس، بدن، خود را مشاهده کند یا اگر نفس، لطافت بیش‌تری داشته باشد، تنها سطح کوچه‌ها و خیابان‌ها را مشاهده کند، اما اگر «**الله اکبر**» در زیر آسمان گفته شود، ذکرپرداز با رفع بیش‌ترین تعیّن از خود، خویش را با حق‌تعالی مأنوس می‌سازد و اگر از محبوبانی باشد که به استقبال بلا می‌روند و شکستن تعیّن خود را می‌طلبند، می‌تواند به مقام ذات بر شود؛ مقامی که برخی حالات آن را در کتاب «**شمع زندگی**» آورده‌ایم. در این مقام، دیگر نمی‌شود خود را پیدا کرد و فرد از خود گم می‌شود. وی در مرتبه‌ای است که رفع تعیّن از خود نموده و عقاب تیزپروازی شده است که تمامی فرشتگان مقرب را در زیر پرهای خود دارد. البته قدرت بر چنین بر شدن‌ها و اوج‌گرفتن‌هایی در محبوبان متفاوت است و یکی ممکن است چندهفته یا چندماه یا سالی یک‌بار بر آن توفیق یابد. البته هستند محبوبانی که می‌توانند هر شب، در کمین حق‌تعالی بنشینند و وی را رصد و زیارت کنند؛ اما آنان لازم است ناسوت را چاشنی دیدارها و رؤیت‌های خود نمایند و ذکرهای خلقی ـ آن هم در تنوع فراوانی ـ داشته باشند؛ وگرنه بازگشت آنان به ناسوت، دچار مشکل می‌گردد و به تمامی خودباخته می‌گردند و ستون فقرات آنان در هم می‌شکند.

اربعین ذکر

بنده‌ای که بتواند اربعین ذکر داشته باشد، پژواک آن، موهبت حکمت

و کردار درست و گفتار صحیح است. چنین کسی مواظب است در همه‌ی این چهل روز و در تمامی حالات خود، ذکر داشته باشد و ذکر را به نفس طبیعی خود وارد آورد و آن را برای نفس یا قلب، ارادی سازد؛ به‌گونه‌ای که هم وی کار می‌کند و هم ذکر می‌آورد؛ بدون آن‌که ذکر کم‌ترین مزاحمی برای کارهای ضروری وی مانند تحصیل علم یا معاش باشد. در روایت آمده است:

«عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمّد، عن المنقري، عن سفيان بن عيينة، عن‌السندي، عن أبي جعفر علیه‌السلام قال: ما أخلص العبد الايمان بالله عزّ وجلّ أربعين يوماً ـ أو قال: ما أجمل عبد ذكر الله عزّ وجلّ أربعين يوماً ـ إلّا زهّده الله عزّ وجلّ في الدنيا وبصره داءها ودواءها فأثبت الحكمة في قلبه وأنطق بها لسانه، ثم تلا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ﴾[1]، فلا ترى صاحب بدعة إلّا ذليلاً ومفترياً على الله عزّ وجلّ وعلى رسوله صلی‌الله‌علیه‌وآله وعلى أهل بيته علیهم‌السلام.»[2]

امام باقر علیه‌السلام فرمود: بنده ایمان خود را به خداوند ـ که عزیز و بزرگوار است ـ خالص نمی‌گرداند، یا فرمود: بنده ذکر خداوند را ـ که عزیز و بزرگوار است ـ در چهل روز زیبا نمی‌آورد، مگر آن‌که خداوند او را به دنیا بی‌میل می‌گرداند و وی را به بیماری و درمانش آگاه می‌گرداند؛ پس حکمت و درستی را در قلبش پایدار می‌سازد و زبانش را به آن می‌گشاید، سپس فرمود: ﴿آری کسانی‌که گوساله را (به پرستش)

۱- اعراف / ۱۵۲.

۲- محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۶.

گرفتند، به‌زودی خشمی از پروردگارشان و ذلتی در زندگی دنیا به ایشان خواهد رسید و ما این‌گونه دروغ‌پردازان را کیفر می‌دهیم﴾؛ پس صاحب بدعتی را نمی‌بینی مگر در حال ذلت و افترا زننده بر خدای عز وجل، رسول او صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیتش علیهم‌السلام.

داشتن اربعین و چله، سنتی بوده است که این روزها به ناآگاهی‌های قلندرانه آلوده شده و چنان از معنای خود دور گردیده است که دیگر نمی‌توان حتی نامی از آن آورد. کسی‌که اربعین ذکر ندارد و چشمه‌ی حکمت موهبتی در دلش جریان نیافته است، اگر در دین نظریه‌پردازی داشته باشد، بدعت‌گذار می‌گردد.

کسی‌که بتواند ذکر دایمی داشته باشد، ایمان وی کمال می‌یابد. در برابر، ورود هر مقدار غفلت و فراموشی، نشان‌دهنده‌ی ضعف ایمان و علاقه‌ی وی به پروردگار است. ذکر را باید در تمامی حالات داشت؛ هم به هنگام دریافت روزی‌های حلال و نعمت‌ها و خوشایندها، و هم به گاه مصیبت و بلایا، هم در توفیق طاعت و هم در پیشامد میدان گناه، منکرات و معصیت، هم در حال جفای دوستان و هم در حین وصال آشنایان خیرخواه.

ذکر می‌تواند میان آدمی و حرمان، فرسنگ‌ها فاصله اندازد و هرچه که انسان را از ذکر باز دارد، میسر و قماری است که بازنده‌ی آن، آدمی است. کسی‌که از ذکر خدا غافل شود، به وسوسه و وسواس مبتلا می‌شود و بیماریْ روانی می‌گردد؛ بیماری که به انواع توهّم‌ها گرفتار می‌شود. کسی‌که ذکر خدا ندارد، توهّمی می‌گردد و مدام بدی‌ها به ذهن وی می‌آید

و کج‌فکری و بداندیشی، عادت همیشگی وی می‌شود و پسامد آن، ناسازگاری‌های خاص و بدخلقی متناسب با آن است که دامنگیر او می‌گردد. در برابر، اگر کسی، پیوسته ذکر خداوند را با خود داشته باشد، پیش از فوران آتشفشان غضب و حرارت‌گرفتن کوره‌ی خشم وی، خنکای ذکر، حرارت را از خون گرم‌شده وی می‌گیرد و به مدد آن، خشم سهمگین و غضب سنگین خود را کنترل می‌کند و از وارد آوردن آسیب به سیستم عصبی خود و نیز آفات دیگر، مصون می‌ماند.

هم‌چنین باید در آغاز هر کاری، ذکر داشت. برای نمونه، هنگام بیرون آمدن از منزل یا به هنگام زدن استارت خودرو، به هنگام لحظه‌های امتحان و آزمون‌ها، یا در پیشامد حوادث خوف‌آمیز و ترسناک، ذکرْ مددکار و انرژی‌دهنده به آدمی است و تمرینی است برای آن‌که لحظاتی با خدا بود و از «خود» و انواع «خودخواهی‌ها» فاصله گرفت.

به هر روی، حیات انسان، وابسته به ذکرهایی است که دارد؛ بنابراین در زندگی باید خود را برای داشتن ذکر، تربیت کرد و چگونگی تخلق به ذکرپردازی را آموزش دید. کسی‌که نمی‌تواند ذکر داشته باشد، نخست باید صفا را در خود پدید آورد؛ وگرنه داشتن یک خیک علم یا میلیاردها ثروت یا مسند قدرت، اگر بدون صفا و رونق باطن باشد، به مردار موشی نمی‌ارزد. ذکر و صفا هست که به هر چیز دنیایی، حقیقت و روح می‌بخشد و حیات می‌آورد. علم در صورتی حیات طیبه است، که باطن آدمی را رونق و جلا و صفا دهد و قرب و انس با حق‌تعالی را موجب شود. دلی که حق‌تعالی را میهمان خود ندارد و علم، ثروت یا قدرت برای وی

عزیزتر از حق است، به غفلت و کثرت و غیریت، و به خباثت مبتلاست. گرچه مؤمن عاطفه، علاقه، احساسات و متعلقات ناسوتی دارد، ولی همه در برابر حق‌تعالی از سنخ ناسوت و درگیر فناست. حتی ذکر و سُبحه و تسبیح‌هایی که گاه با خرمهره‌ها ساخته می‌شود، می‌تواند بدون حق‌تعالی باشد و دنیایی گردد.

ذکر را باید با صفای حق‌تعالی و نیت قرب خداوند و با وضوی عشق و طهارت باطن و ظاهر و اراده‌ی بلند و همت عالی آورد و آن را در طبیعت و نهادِ نفس و در باطن روح و در آشیانه‌ی قلب جای داد و ذکر را امری باطنی، دایمی و خفی ساخت تا در کنار رؤیت هر زیبایی و با تماشای چهره‌ی جمال و به وقت دیدار و وصال، با حق بود و او را «***حیّ و قیوم و جمیل و جمال***» یافت.

اولیای خدا با ذکرهایشان عشق عالم و آدم را برده‌اند. سکوت آنان ذکر است و سخن‌گفتن آنان ذکری دیگر. اندیشه‌نمودن آنان غوغایی از ذکر دارد و ذکر ایشان، هیاهوی اندیشه است. آنان با هر ذکری ده‌ها ذکر دیگر و با هر تفکری، ذکرها دارند. نور ذکر، پیوسته بر آنان تابش دارد و روح آنان از ذکر دایمی، خوش و بانشاط و خجسته است. آنان فرخندگی ذکر را با هر اشتغالی و در حین انجام هر کاری دارند. آنان، هم صبح‌گاهان ذکر حق‌تعالی دارند و هم واپسین لحظات عصر و هم شبانگاهان و هم در سحرگاهان. مکانی نیست که ذکر آنان را به کام جان ننیوشیده و چیزی نیست که با ذکر آنان همراه نگردد و آهنگ ذکر خود را با ترنم ذکر باطنی آنان هماهنگ نسازد. آنان روزهای خاصِ خدا را با ذکرهای مخصوص آن روز، بزرگ می‌دارند و شکوهش را مغتنم می‌شمرند.

کسی‌که ذکر ندارد، به درد پنهانِ غفلت مبتلاست. بی‌خاصیتی، او را به خود وامی‌دارد و علم، ثروت، شهرت یا قدرت را بختک جان او می‌سازد.

کسی می‌تواند خدا را به باطن خود دعوت کند و میهماندار حق‌تعالی شود، که پیش از آن، ذکرِ او را در دل خود جای داده باشد و ذکر خفی را غذای توانمندسازِ باطن خود ساخته باشد. کسی‌که ذکر را درون خود نهادینه سازد، قربی می‌یابد که مسیر وصول به حق‌تعالی برای او سهل می‌شود.

امداد ذکر

کسی‌که به دیگری ذکر می‌دهد(مربی ذکر)، باید این توان را داشته باشد که خود پی‌گیر آن باشد و کاستی‌های ذکرپرداز را برطرف کند و آن را امداد و حمایت نماید تا ذکرپرداز بتواند آن را به‌درستی مصرف نموده و به هدف اجابت و خواسته برسد؛ وگرنه دادن نسخه‌ی صرف، بدون توان امداد و دَمِ قدسیِ استاد و مربی، خاصیتی ندارد و مانند استفاده از ذکرهای خودتجویز و بدون اذن می‌باشد. استاد باید دارای دولت معنوی و اقتدار و سلطنت باطنی باشد تا بتواند به نسخه‌ای که می‌دهد، روح و حیات بدمد؛ همان‌طور که مجتهد حقیقی، دارای یَد و قدرت تصرف مشروع می‌باشد و هرگونه کاستی در علم و عدالت (ملکه‌ی اعطایی قدسی که شرح آن را در کتاب ***جامعه‌شناسی عالمان دینی*** آورده‌ایم)، کم‌ترین تصرف وی را ظالمانه و دارای ضمان می‌سازد.

صاحبان اقتدار باطنی می‌توانند به ذکر دَم بدهند و آن را امداد کنند.

ذکری می‌تواند مستجاب گردد که دَم قدسی یکی از اولیای الهی را با خود داشته باشد و توسط وی توصیه و حمایت شود. دَم در ذکر، واگذاریِ اقتدار باطنی حاصل از آن ذکر، به ذکرپرداز می‌باشد. صاحبان اقتدار، ذکر لازم را در بیداری یا در خواب می‌دهند. حمایت از ذکر، توسط مقتدران انسی، جنی و نیز از ناحیه‌ی زندگان یا اموات وارسته انجام می‌شود. البته توصیه به ذکر، همیشه با توان حمایت آن همراه نیست و باید میان این دو موضوع، تفکیک قایل شد. کسی می‌تواند ذکر را دم دهد و از آن حمایت داشته باشد و آن را در باطن ذکرپرداز کوک و شارژ کند، که از اولیای الهی باشد. وی ذکر را در باطن ذکرپرداز زنده می‌کند و به آن حیات باطنی می‌بخشد؛ به‌گونه‌ای که ذکرپرداز می‌تواند از آن برای انجام مقاصد خاص بهره ببرد. حمایت از ذکر و حیات بخشیدن به آن در باطن، کار را برای ذکرپرداز، آسان و پر رونق می‌سازد. ذکری که صاحب دم نداشته باشد، حیاتی ضعیف دارد و ذکرپرداز باید آن را با توان و تلاش خود، رونق بخشد. دَمِ اولیای الهی، حیات‌بخش است. کسی‌که چنین حیاتی می‌یابد، دارای اصل، مربی و شناسنامه می‌گردد و همان دم، مددکار و پشتیبان وی می‌گردد و سبب می‌شود فرد امدادشده، تنها، و یله و رها نباشد. متأسفانه، این حقیقت ولایی، از دستبرد پیرایه‌ها و خرافات مصون نمانده است و انحرافات درویشی فراوانی به آن راه یافته و زیاده‌ی فرع بر اصل گردیده است؛ چنان‌که ما ماجرای برخی از اجازه‌های آخوندی را در کتاب «***جامعه‌شناسی عالمان دینی***» آورده‌ایم؛ اجازه‌هایی که با آن، کارهایی می‌شود که اجازه‌دهنده به هیچ وجه به آن راضی نیست؛ از این‌رو اجازه‌ها

نیز حامل نمی‌گردد و بی‌تأثیر می‌باشد. در باب ذکر نیز دم، حقیقتی تکوینی است که با نوشته و سندسازی به دست نمی‌آید و فایده نمی‌بخشد.

امداد حقیقی ذکر، مسیر ذکرپرداز را بسیار کوتاه می‌کند و از سنگینی کار وی می‌کاهد و شتاب و کیفیت آن را بالا می‌برد. حقیقتی که باید باشد تا نتیجه دهد؛ وگرنه ادعا فایده‌ای نمی‌بخشد.

کسی‌که بر دانش ذکر چیره است و آن را به موهبت دارد، ذکری را که توصیه می‌کند، مورد امداد قرار می‌دهد. در این فرایند، هرگاه ذکرپرداز بر سجاده‌ی ذکر بنشیند و ذکر خود را آغاز کند، صاحب ذکر و استاد کارآزموده‌ی این کار، گویی حکم شمارشگر و کنتور آن را دارد و با شروع فعالیت ذکرپرداز، به خودی خود شروع به کنترل وی می‌کند و دَم خویش را امداد آن ذکر قرار می‌دهد و ذکر وی را در کوره‌ی دَم خود پخته می‌سازد. در واقع، آن‌چه به چنین ذکرهایی ارزشِ ارتقا و اثربخشی می‌دهد، دَم مربی آن است که پشت ذکر می‌ایستد و آن را با مدد نیروهای باطنی‌ای که در اختیار دارد، توان و رشد می‌دهد. بر این پایه، طریق اخذ ذکر بسیار مهم است و نمی‌شود ذکر را از هرکسی دریافت کرد. در دنیای پر خرافه‌ی امروز، بسیار می‌شود که علاقمندان به ذکر، از کسی ذکر می‌گیرند که تنها ظاهری آراسته دارد و به تقوا مشهور است؛ اما او در ملکوت زمین ناشناخته و بیگانه است و ساکنان ماورا به چنین ذکر و ذکرپردازی، به دلیل ناشناخته‌بودن طریق آن، اجازه‌ی ورود نمی‌دهند و آن را سرگردان در سطح زمین باقی می‌گذارند.

گستردگی خرافات ذکر، به دلیل دانشی نشدن آن و دور بودن بیش‌تر علاقمندان آن از خردگرایی علمی می‌باشد. کسی‌که می‌خواهد ذکر بگوید، باید قواعد علمی آن را بشناسد و به وفق ذکر برسد و از امداد ذکر نیز بهره‌مند باشد و صفای نفس خود را دستمایه‌ی استجابت آن قرار دهد؛ وگرنه از خرافات و پیرایه‌ها مصون نمی‌ماند و خاصیتی از ذکر خود به دست نمی‌آورد؛ البته اگر ضرر بی‌اعتقاد شدن به عوالم معنوی و غیبی در او شکل نبندد و خود را به ناآگاهی متهم کند و اگر شیادان، از وی هزینه‌ای هنگفت نربوده باشند.

اگر قواعد ذکر رعایت شود، با یک حمد می‌توان مرده‌ای را زنده کرد؛ اما بدون وفق ذکر و امداد باطنی و غیبی استاد، ذکرپرداز متوسط با هزاران حمد نیز نه تنها نمی‌تواند کم‌ترین جایی از مرده‌ای را به حرکت وادارد، بلکه ممکن است باطن خود را نیز به قساوت یا به بی‌اعتقادی و به ظلمت و مردگی کشاند.

البته آثار عمومی ذکر، حتی با اشتغال سرگرم‌گونه‌ی ذکر، بر آن مترتب می‌شود؛ اما موضوع سخن، آثار درمانی ذکر می‌باشد که برآمده از آثار خاص آن است.

برخی از اذکار، جنبه‌ی عمومی دارد و اگر متخصص، آن را حتی برای کافری تجویز کند، می‌تواند وی را در مراکز ذکردرمانی، تحت درمان قرار دهد.

اختلالات و کاستی‌ها بر سه بخش عمده می‌باشد: **نخست**، بیماری‌های جسمانی که طبیب و پزشک عهده‌دار درمان آن‌هاست. **دوم**،

مشکلات روانی که روان‌شناسان و روان‌پزشکان از آن سخن می‌گویند. **سوم**، اختلالات روحیْ روانی که نه به پزشک مربوط است و نه به روانشناس. شناخت و درمان این اختلالات تنها در حیطه‌ی ذکردرمانی می‌باشد. هم‌اینک بخش سوم به‌کلی تعطیل می‌باشد و از آن جز خرافه‌ها و شیادانی که از آن سوءاستفاده می‌کنند، چیزی باقی نمانده است. سیستماتیک نمودن بخش سوم، کاری لازم، اما سخت و صعب است؛ به‌ویژه که کتاب حاضر تنها اثر علمی‌ای است که در این زمینه، استارت این کار شمرده می‌شود؛ هرچند برخی مراکز، تحقیقاتی بسیار جزیی در این زمینه داشته‌اند.

درمان اختلالات روحی روانی، نه از روان‌شناسی امروز برمی‌آید و نه از بیمارستان‌ها؛ بلکه نیازمند تأسیس مراکز ذکردرمانی است؛ مراکزی باید پروانه و مجوّز کار داشته باشد تا به آفت شیادی و خرافه‌ها مبتلا نگردد؛ مراکزی که پرستاران مدّعی به جای پزشکان حقیقی وارد کار نشوند و مدیریت آن را فینالیست‌های قدیسان و اهل ولایت بر عهده داشته باشند؛ یعنی کسانی که ذکری مستجاب دارند و می‌توانند هر ذکری را در پناه خود بگیرند و آن را به مدد انفاس قدسی خویش، به فرجام برسانند و پدیده‌ی موردنظر را با آن بشکافند؛ درحالی‌که ذکرپرداز می‌پندارد خود او ذکر را پرورش می‌دهد و می‌آورد و در غیب عالم تصرف می‌کند، نه زرنگ‌ها و کاسب‌کارهایی که ذکر بر قساوت دل آنان می‌افزاید و نمی‌توانند حتی هندوانه‌ای را به‌درستی قاچ کنند، تا چه رسد به آن‌که دست تصرف در غیب عالم با چهره‌ی حقی داشته باشند.

به هر روی، برخی از امراض روحی روانی، درمان داروی شیمیایی و گیاهی ندارد و درمان آن، منحصر به استفاده از ذکر می‌باشد. مصرف هر گونه داروی شیمیایی یا گیاهی در این نوع بیماری‌ها جز تزاید ضعف مزاج و شدت اختلالات روحی، اثری ندارد. چنین داروهایی، رفته‌رفته سستی، کجی، کاستی و خمودی را در نهاد بیمار نهادینه می‌کند و وی را به ضعف‌های اساسی می‌کشاند و بر مقدار خواب و نیز ساعات چرت او می‌افزاید و او را چونان مرده‌ای متحرک می‌سازد.

علم امروز از این بخش دین و آموزه‌های وحیانی به‌کلی غافل است و دنیا تا صدها سال دیگر، به این دانش، اقبال عمومی نشان نخواهد داد. از سویی، تا چنین تحقیقاتی کامل و اجرایی نشود، زمینه برای ظهور فراهم نمی‌شود. این بدان معناست که تلاش بندگان در تعجیل و تأخیر ظهور و رونق اسلام مؤثر می‌باشد. روزی، جهان علم جز چهار عنصر نمی‌شناخت و امروز شمار آن را به بیش از صد عنصر رسانده است و روزی خواهد رسید که به شمار عناصر صدگانه‌ی امروزی و دانش فعلی به نظر تحقیر نگاه می‌شود و بیش از هزاران عنصر شناخته می‌گردد؛ آن روز است که دنیای ریزبین و دقیق، به اذکار نیز نگاه ظریف دارد و یک‌یکِ اذکار و خاصیت آن را به تحقیق می‌گذارد.

برای داشتن تخصص ذکر، باید از خداوند کمک گرفت. راز و نیاز با خداوند در سجده و قنوت، بسیار مهم است که باید قدر آن را شناخت و پاس داشت. بهتر است این مناجات در هوای آزاد و زیر آسمان صورت گیرد. هم‌چنین نه باید گرسنه بود و نه و به صورت کامل سیر و سنگین.

افزون بر این، لازم است کتوم و پنهان‌کار بود و تظاهر به ذکرگویی نداشت و دانسته‌های خود را به رخ این و آن نکشید. ذکرپرداز نباید به‌گونه‌ای رفتار کند که داشتن معنویت یا ذکر را به دیگران تداعی یا القا کند. نه باید خود را فریفت و نه دیگران را. ذکر و معنویت با دل آدمی ارتباط دارد و دل هر کس و حقی که در آن نشسته است، ناموس وی می‌باشد و ناموس را برای تظاهر، به میان نامحرمان نمی‌آورند. در میان جمع، باید همانند عموم افراد بود و سجده و قنوت غیرعادی نداشت و در نمازها اطفار نیامد.

فصل سوم:

سبک اختصاصی ذکر

سبک ذکر

متخصصان ذکردرمانی که سمت مربی‌گری و استادی دارند، دارای دو گروه عمده می‌باشند: **گروه اول**، مربیان تابع که در ذکر، مقلد استاد خویش می‌باشند و خود در ذکری که می‌دهند، صاحب سبک خاص و طریق ویژه نمی‌باشند. اینان در ذکر، از معلومات فراگرفته از استاد خود بهره می‌برند و صاحب اختراع و تولید نمی‌باشند.

گروه دوم که اساتید ممتاز و منحصر در ذکردرمانی و دارای قدرت تولید و اختراع می‌باشند، صاحب سبک، روش و طریق می‌باشند. در هر دانشی، برخی که بسیار انگشت‌شمار می‌باشند و از نوابغ آن دانش به شمار می‌روند، صاحب سبک و طریق می‌گردند و در آن دانش به عنوان راه‌گشا و پیشرو مطرح می‌گردند. صاحبان سبک، دانش مورد نظر را به طریق خاص خود تعلیم می‌دهند؛ طریقی که تنها در اختیار آنان است و دیگران از رمز و رازهای آن اطلاعی ندارند؛ مگر کسی در نزد آنان برای چندین سال شاگردی نماید و از طریق اُنسی که با وی می‌یابد و تجربه‌ای که می‌بیند، از فوت و فن‌های آن آگاه شود.

برای گفتن ذکر، باید مربی داشت. مربیان نیز اگر مربیان کارآزموده و صاحبان عنایت مستقل باشند، سبک‌های خود را در ذکر دارند. برخی برای ذکر، از محاسبه و مراقبه وارد می‌شوند. بعضی از ذکر « **سبحان‌الله**» می‌آغازند و عده‌ای «**استغفرالله**» را پایه‌ی کار خود قرار می‌دهند.

برای پیمودن مسیر قرب و سلوک و نیز یافتن اقتدار بر داشتن ذکری مستجاب، شناختن ترتیب ذکرها و آوردن آن‌ها با ترتیب یافته‌شده، بسیار مهم و حیاتی می‌باشد.

سبک ویژه و منحصر ما ـ که بیش از پنجاه سال است با آن کار می‌کنیم و سبکی عنایی و موهبتی می‌باشد ـ شروع ذکر با «صلوات» و ادامه‌ی آن با اذکار کمالیِ تحمیدی برای محبان و شروع ذکر با «بسمله» برای محبوبان می‌باشد.

در میان اذکار، سه ذکر: «***اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد***»، ﴿***بِسْمِ اللَّه الرَّحْمَنِ الرَّحیم***﴾ و ﴿***لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ***﴾ اهمیت فراوانی دارد و از ذکرهای لازم و ضروری و دایمی می‌باشد. این سه ذکر، در بیش‌تر دعاها و مأثورات ـ به‌ویژه در دعاهای صحیفه‌ی سجادیه ـ آمده است.

در گفتن این سه ذکر، نباید افراط نمود و برای نمونه در یک جلسه، دوازده‌هزار تهلیل یا ده‌هزار صلوات به صورت فردی داشت؛ ضمن آن‌که کم‌تر کسی است که بتواند با این شمار از ذکر، نیاز و ناز لازم آن را بیاورد. البته جمع شدن شمار فراوانی از افراد در یک مجلس و گفتن ذکر جمعی آن، اشکال ندارد؛ اگر با نیاز و ناز لازم آن باشد.

هم‌چنین این سه ذکر را باید با هم داشت و نباید تنها بر یکی بسنده کرد

و تناسب زمانی و مکانی و لحاظ حال ذکرپرداز را داشت و شمار آن را با توجه به آن خصوصیات به دست آورد.

برای نمونه، اگر ذکرپرداز به کثرت مبتلاست، لازم است ذکر تهلیل را بیش‌تر بیاورد. ذکر تهلیل، از اذکار وحدتی است که فرد را بـه وحـدت می‌کشاند. حقیقت تهلیل، کثرت‌شکن می‌باشد و امکانات ظاهری و مادی و تعلقات قلبی را به مسلخ می‌برد و فرد را به حقیقت توحید و یکتایی رهنمون می‌شود و حقیقت تهلیل را به او نشان می‌دهد. اما اگر ذکرپرداز به کدورت قلبی و نفْس و هوس و هوا مبتلاست، باید ذکر صلوات را بیشتر بیاورد. صلوات، هوا و هوس نفس را مهار می‌کند و نفاق و ریا و سالوس و نیز کدورت‌های قلبی، شک و توهّم را می‌زداید.

در صورتی که ذکرپرداز می‌خواهد کار مهمی را انجام دهد، باید از ذکر قدرتی «بسمله» بهره برد. «بسمله» قوّت و قدرت و انرژی می‌آورد. همراه کردن آن با طلسم یا انگشتری، یاگفتن آن در زیر آسمان، در زیر باران، یا در آب، دریا، باغ یا با گل‌ها سبب می‌شود تمامی این پدیده‌ها و شکوفه‌ها، گیاهان، نباتات و سبزه‌ها با ذکرپرداز همدرد، همراه و همدل شوند و قوّت خود را برای وی بر روی هم بگذارند و به او پیشکش کنند. هم‌چنین از ذکر قدرتی «بسمله» می‌توان برای شکستن خصم استفاده کرد. رفع کدورت از دل، یافت وحدت، و پیدا کردن توان و قدرت، با این سه ذکر به دست می‌آید و سه ضلع مهم نیازهای انسانی برای حرکت در مسیرِ پرخـطر و آسیب‌زای ناسوتی را تأمین می‌کند. به هر روی، جدول اسـتفاده از ایـن ذکرها با نوسان حالات ذکرپرداز تنظیم می‌شود.

کسی‌که با این سه ذکر اُنس می‌گیرد، صاحب اسم موکّل می‌شود. موکل، نیروی محافظ و اسکورت فرد و همراه وی می‌باشد و فرد را در انجام کارهای بزرگ، یاری می‌کند. داشتن دوام ذکر و تخلق به ذکرهایی که به صورت دایمی می‌گوید، پدیده‌های قدرتی دیگر، مانند جن را در اختیار ذکرپرداز قرار می‌دهد و وی توان احضار و حضور و استفاده از آن‌ها را می‌یابد. چنین نیروهایی از اصحاب وی می‌شوند و بسیاری از کارهای او را سامان می‌دهند.

با این سه ذکر ـ البته اگر قلبی شده باشد ـ می‌توان به دل و به عشق رسید. صاحب عشق، دارای قدرت پرواز و بر شدن می‌باشد و از تمامی پدیده‌ها، حتی پدیده‌های شَرّ که ظلم را در نهاد خود دارند، خوشامد دارد و به سبب اقتدار باطنی‌ای که یافته است، هیچ‌یک برای او سنگینی ندارند؛ برخلاف افراد عادی که خویشتن آن‌ها محکوم خوشامدها و بدآیندهای نفسانی آن‌هاست. فردی که عشق و دل را یافته است، همه‌ی عالم را جمال حق‌تعالی می‌یابد و هر پدیده‌ای دست و پای او می‌باشد. وی هر پدیده‌ای را به جمال حق‌تعالی می‌پرستد. وی عاشق همه عالم است؛ زیرا همه عالم «خود اوست» و در حضور همه محضر دارد، نه این‌که پدیده‌ها «از اوست» که نگرش «از اویی» پای «غیر» را به صحنه‌ی هستی و پدیده‌های آن باز می‌کند. صاحب دل از صاحب معرفت بالاتر است. ما چهار جلد غزلیات از «***کلیات دیوان نکو***» را با عنوان «***دیوان عشق و معرفت***» آورده‌ایم؛ اما در حقیقت، دیوان «دل و عشق و امید» می‌باشد.

ما صلوات را آنتی‌بیوتیک اذکار می‌دانیم. این بدان معناست که برای

محبان، شروع هر ذکری بدون صلوات، آسیب‌زا می‌باشد. برای این گروه، حتی شروع ذکر با «بسمله» که ذکر شروع می‌باشد، بدون صلوات، کارایی ندارد. صلوات، سبک اهل ولایت است که سالم‌سازی ولایی فرد و شفاف‌سازی او را بر عهده دارد. ما برای تربیت محبان اهل سلوک و نیز اهل ذکر، صلوات را به عنوان ذکر پایه و نخستین، توصیه داریم. فوت کاسه‌گری ذکر در سبک ما برای محبان، صلوات و برای محبوبان، بسمله می‌باشد. محبّی که می‌خواهد اهل ذکر شود و در باشگاه ذکر، تمرین انرژی‌زایی و تقویت باطن داشته باشد، لازم است از صلوات شروع کند. صلوات، با قدرت ولایتی که دارد، ذهنِ آلوده و کُند را صافی و رونده می‌سازد و باطنِ کدر و تیره را روشن و پرصفا می‌کند. صلوات، حکم آتش‌انداختن بر خرمن آلودگی را دارد و توپی است که بنیاد هر ظلمت و تیرگی را آوار می‌کند و اثری از آن باقی نمی‌گذارد.

از ذکرهای لازم و ضروری بعد از سه ذکر یادشده، استغفار، تسبیحات اربعه، تسبیح مطلق (سبحان الله) و ذکر حوقله می‌باشد. هم‌چنین ذکر یونسیه و ذکر «***یا حیُّ یا قیّوم***» نیز در ردیف بهترین ذکرها می‌باشد. ما هریک از این ذکرها را در جای خود توضیح می‌دهیم.

هم‌چنین سبک ترکیبی ذکر ـ که خود را منحصر به اذکار قرآنی یا اسمای حسنای الهی نمی‌سازد، بلکه نیازهای پیشامد ذکرپرداز را اعتبار می‌کند ـ سبک برگزیده‌ی ماست. ما ذکر را دانش عملیاتی می‌دانیم که ذکر مناسب را باید بر پایه‌ی میزان رشد ذکرپرداز و قصد وی، و با توجه به تجربه‌ی استاد کارآزموده (مجرّبات) به دست آورد؛ نه بر اساس نمایه‌های آموزشیِ منحصر به آیات قرآن کریم یا اسمای حسنای الهی یا آن‌چه در مأثورات

آمده است؛ زیرا این شیوه، تنها برای تعلیم و به حافظه سپردن اذکار، کارآمد است، نه برای پرورش ذکرپرداز و برداشتن ذکر برای مصرف آن‌ها.

مرتبه‌شناسی ذکرهای حاکم و محکوم

برای طراحی سبک ذکر، باید اذکار حاکم را از اذکار زیرمجموعه و تابع آن شناخت و نیز وزن هریک از اذکار را به دست آورد. بنابراین طراحی سبک ذکر، بدون شناخت طبقات ذکر، ممکن نمی‌شود.

همان‌طور که روزگاری میزان فشار یا قند خون و مانند آن قابل سنجش نبود، اما پیشرفت صنعت، ابزار لازم این کار را در اختیار بشر قرار داد و آن را همگانی ساخت، می‌توان با پیشرفت علم، به ابزار سنجش وزن امور معنوی ـ مانند ذکر، نماز و روزه ـ نیز رسید. ایمه‌ی معصومین علیهم‌السلام ابزار سنجش و ترازوی این امور را در اختیار داشته‌اند که در روایات، وزن و ارزش هر ذکر را مشخص می‌کنند و برای نمونه، ذکر تهلیل را برترین و باارزش‌ترین اذکار می‌دانند.

ذکرها دارای مرتبه و وزن می‌باشند و در هر مرحله و منزلی از سلوک یا برای قصدی خاص، باید به مرتبه‌ی اذکار توجه داشت و ذکر هم‌شأن با آن را آورد. هم‌چنین ذکرهای محبوبی، متفاوت از ذکرهای محبی می‌باشد و محبان ضعیف، چنان‌چه از ذکرهای محبوبی استفاده کنند و آنان را به‌درستی آورند، خود را در میان امواج سهمگین بلا و مصیبت خواهند دید؛ در این صورت، یا آن بلا را تحمل می‌کنند و مردود نمی‌گردند و یا اگر به انکار ذکر خود و خداوند بپردازند، مردود می‌شوند. سالک محب اگر ذکرهای بلاخیز محبوبی بیاورد و بی‌درنگ بلایی وی را به زمین نزند، باید

بداند شرایط آوردن ذکر را رعایت نکرده است. ذکرهایی مانند تهلیل و تکبیر، اذکار محبوبان الهی می‌باشد.

سالک محب باید از ذکرهایی مانند «یا رزاق»، «یا مجیب الدعوات»، «یا ستّار العیوب» و «یا غفار الذنوب» استفاده کند.

برای نمونه، کسی که «**لا اله الّا الله**» می‌گوید، چنان‌چه آن را در مقام ذات آورد، با شکستن تعین خود، ذات حق را با بی‌تعینی می‌آورد و دریای بیکرانی می‌شود. ذکر در این مرتبه، نه ذکر لفظی است، نه فعلی و نه وصفی؛ بلکه ذکر ذاتی می‌باشد. گفتن یک ذکر در این مرتبه، ممکن است فرد را مدهوش کند یا وی برای همیشه، قالب تهی نماید. محبوبانی که از این ذکر استفاده می‌کنند، دارایی‌های آنان مانند برگ پاییزی می‌ریزد و شهادت به قتل یا به سم، انجام زندگانی آنان می‌باشد.

گفتیم در میان ذکرها تفاضل و برتری وجود دارد. برای نمونه، قرائت قرآن کریم، از برترین ذکرهای الهی است؛ چنان‌چه در روایت آمده است:

> «روی الحسن بن أبي الحسين الديلمي في كتابه قال: قال علیه‌السلام: قراءة القرآن أفضل من الذكر، والذكر أفضل من الصدقة، والصدقة أفضل من الصيام، والصيام جنّة من النار»[1].
>
> امام صادق علیه‌السلام فرمود: قرائت قرآن کریم، برتر از ذکر است و ذکر، بالاتر از صدقه دادن است و صدقه دادن، برتر از روزه‌داری است و روزه‌داری، محافظی از آتش است.

قرائت قرآن کریم، یکی از اقسام ذکر و از برترین آن‌هاست؛ چنان‌چه

۱- ابن فهد حلی، عدّة الداعی، ص ۲۶۹.

تمامی آیات قرآن کریم، آیات ذکر است و قرآن کریم را باید کتاب ذکر الهی دانست. بحث طبقات ذکر و ارزش‌سنجی ذکرها، بسیار گسترده است. البته آن‌چه در باب ذکر اهمیت دارد، نیازشناسی مخاطب و نسخه‌دادن به اقتضای امور لازم برای وی است. برای نمونه، کسی که در بازار، کار می‌کند، نیازمند ذکر است. اگر وی ذکر مناسب خود را بیابد، ممکن است حجره‌ی وی از مکان‌هایی گردد که حتی خدا بر آن محل درود می‌فرستد، و چنان‌چه از غافلان باشد، چون بازار، میدانِ معرکه‌ی شیاطین است، حجره‌ی وی شیطان می‌پرورد و کارگاهی می‌شود که صنعت ساخت شیطان را ترویج می‌کند. در روایت اربع‌مأة به نقل از امیرمؤمنان علیه‌السلام آمده است:

«أكثروا ذكر الله عزّ وجلّ إذا دخلتم الأسواق عند اشتغال النّاس، فإنّه كفّارة للذنوب وزيادة في الحسنات، ولا تكتبوا في الغافلين.»[1]

چون وارد بازارها می‌شوید، به هنگام سرگرمی مردمان، ذکر خدا را فراوان نمایید؛ زیرا پوشاننده‌ی گناهان و برانگیزنده‌ی نیکی‌ها می‌باشد؛ پس خود را از غافلان منگارید.

این روایت، بیش‌تر برای بازاریان ـ که به صورت دایم در بازار مشغول به کار می‌باشند ـ کارآمد است. برای آنان‌که می‌خواهند از بختک‌های شیطانی و وسوسه‌های گناه‌زا و تشویق‌کننده به قفل کردن بر مال دنیا و دل‌بستگی شدید به آن، در امان باشند.

۱- شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۴.

هم‌چنین اطاعت و پیروی خداوند و انجام دادن خواسته‌ی او و بر اراده‌ی حق‌تعالی بودن، خود از مصادیق ذکر است؛ چنان‌که آمده است:

عن محمّد بن الحسن، عن الصفّار، عن مروان بن مسلم، عن مسعدة ابن زياد، عن الصادق عن آبائه: أنّ النبي ﷺ قال: من أطاع الله فقد ذكر الله وإن قلّت صلاته وصيامه وتلاوته للقرآن، ومن عصى الله فقد نسي الله وإن كثرت صلاته وصيامه وتلاوته للقرآن[1].

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: کسی‌که خدا را پیروی می‌کند، چنین است که ذکر خدا آورده است؛ اگرچه نماز و روزه‌داری وی و تلاوت او اندک باشد و کسی‌که خدای را نافرمانی و سرپیچی می‌کند، خدا را فراموش نموده است؛ هرچند نماز، روزه و تلاوت او فراوان باشد.

هرگفته و کرداری که به یاد حق و برای او انجام شود، ذکر است و هرچه غیر آن باشد، کاری لغو و بیهوده است. درس و تحقیق و فعالیت روزانه، اگر به ارتباط با حق‌تعالی روح گرفته باشد، پایدار است؛ وگرنه ناماندگار بوده و بیهوده است؛ همانند لامپ‌های یک شهر، که اگر برق آن برای همیشه قطع شود، داشتن آن، لغو و بیهوده است و دیگر نمی‌توان آن را چراغ روشنایی‌بخش دانست.

هرچیزی که حق‌تعالی از آن قطع گردد و غیر شود، هر اندازه هم دارای شکوه و زیبایی علمی و اندیشاری و اخلاقی باشد، چیزی جز لوستری بدون برق نیست و موجب زیان دنیا و خسران آخرت است؛ چراکه نه در

۱- وسائل الشيعة (الإسلاميّة)، ج ۱۱، ص ۲۰۳ ـ ۲۰۴.

دنیا لذتی داشته است و نه در آخرت، بهره‌ای می‌آورد. کارهای دنیا ـ حتی کارهای خیر آن ـ و خواب و بیداری آن، با یاد حق‌تعالی و ذکر اوست که معنا و اساس می‌یابد. توجه به زندگی ابدی و همراه داشتن اموری که برای ابدیت می‌ماند، قاعده‌ی حیاتی برای زندگی در ناسوت به دست می‌دهد و آن این‌که: چیزی دارای ارزش و بهاست که برای آدمی بماند و هرچه که برای انسان نمی‌ماند، ارزشی ندارد و تلاش برای به دست آوردن آن، امری بیهوده می‌باشد و جز افزودن بر گرداب غفلت و فرو رفتن در تاریکی غُرور و چاه غَرور چیزی نمی‌باشد. از سوی دیگر، چیزی برای ابد می‌ماند که به دست حق‌تعالی سپرده شود و رنگ خدا را بگیرد. تنها خداست که باقی است و هرچه غیر اوست، فانی است. بر اساس این قاعده، کسی‌که ناسوت خود را به عالَمی ماندگار، راهی نماید و در آن عالم سپرده گذارد، زیرک است. چنین کسی توجه به زندگی در ابدیت دارد و عوالم فراطبیعی را در نظر می‌گیرد و خود را یک لحظه از یاد مرگ و فناپذیری ناسوت و ابد آخرت و زندگی جاویدان، دایمی و پایدار آن، جدا نمی‌کند و تمامی کارهای ناسوتی خود را رنگ الهی می‌زند. داشتن بنای ناسوتی در این دنیا، اگر رنگ الهی داشته باشد، مانایِ ابدی می‌یابد و آخرت را آباد می‌کند؛ وگرنه بدون یاد حق‌تعالی، همان هنگام که در دنیا و به رنگ غیر خدا بنا می‌شود، در حال ریختن و از بین رفتن و هدر شدن است. کسی‌که اندیشه‌ی ابدیت دارد و همه را به حق‌تعالی می‌سپرد، یقین و اعتمادش به آن‌چه در دست خداست، بیش‌تر است از آن‌چه در دست خود اوست. کسی‌که از خدا غافل باشد و به جمع ماده رو آورد، در

حسرتی سنگین می‌میرد. مرگ او با بدبختی و غصه‌ای عمیق است و عذاب برزخی وی، از جمع‌کرده‌هایی است که نه می‌تواند آن را مصرف کند و نه آن را با خود بردارد.

اذکار سبک و سنگین

اذکار از لحاظ وزن و سنجش، متفاوت هستند. این تفاوتِ برآمده از معنا و مرتبه، سبب می‌شود بار ذکر، سبک یا سنگین شود. هرچه ذکر، سبک‌تر باشد، استفاده‌ی آن فراگیرتر می‌گردد، و هرچه بار معنایی و مرتبه‌ای آن بالا رود و سنگین شود، افراد مناسب برای استفاده از آن کم‌تر می‌گردد و به جایی می‌رسد که قدرت برداشتن بار برخی از ذکرها را تنها فینالیست‌های معرفت دارا می‌باشند.

ذکرهای حقی، دارای بار سنگین‌تری می‌باشند و ذکرهای خلقی بار سبک‌تری دارند. هم‌چنین ذکرهای ذاتی به مراتب، سنگین‌تر از ذکرهای صفاتی می‌باشد و ذکرهای صفاتی، از ذکرهای افعالی سنگین‌تر هستند. این‌که هر کسی توان برداشتن چه ذکری را دارد، در تخصص استاد ماهر در ذکردرمانی است؛ از این‌رو، ویزیت شخصی هر فرد برای گفتن ذکر ـ به‌ویژه ذکرهای سنگین، آن هم به گونه‌ی انشایی ـ ضرورت دارد؛ چنان‌چه در تغذیه نیز برخی غذاها با بیش‌تر افراد سازگار می‌باشد و برخی خوراکی‌ها از ناحیه‌ی پزشک، ممنوع یا توصیه می‌شود.

گفتن اذکار سنگین، قدرت تحمل آسیب‌های پسامد آن را می‌طلبد. ذکرهای سنگین، بیش‌تر برای محبوبان است و دیگران باید از چنین

اذکاری کم و به مقدار توان خود استفاده کنند؛ وگرنه ستون فقرات معنویت‌گرایی خود را خواهد شکست و این روح را در خود خُرد خواهد کرد و از گوینده‌ی خود، بیماری مفلوک و گریزان از مظاهر دنیا خواهد ساخت.

ذکر، نیاز به محاسبه و سنجش توان و وزن توسط متخصص ذکردرمانی دارد.

سبکی و سنگینی ذکر، تابع بار معنایی آن است. این بار معنایی، دارای مراتب است و ذکرپرداز به عنوان فاعل و کنشگر ذکر، در ایجاد ارتباط لفظ ذکر با مرتبه‌ی معنایی آن ـ که امری طولی است ـ دخالت دارد. بنابراین، هرچه ذهنیت و نیز ارتباط قلبی ذکرپرداز با عالم معنا و معنویت بیش‌تر و گسترده‌تر باشد، معنایی سنگین‌تر را به لفظ ذکر پیوند می‌زند. بر این پایه، گرچه هم معصوم «***الحمدلله***» می‌گوید و هم فردی عادی، اما ذکری که معصوم می‌گوید، تمامیِ حق‌تعالی را با پدیده‌های آن ـ از اولیای الهی و فرشتگان مقرب و کارپرداز تا جن و انس ـ در خود دارد و تمامی را نیکو و شایسته‌ی ستایش می‌بیند؛ بلکه گاه به مقام ذات الهی وصول می‌یابد و این ذکر چنان از معرفت، سنگینی می‌گیرد که یک نماز یا یک ضربت امیرمؤمنان علیه‌السلام از عبادت تمامی انس و جن، از ازل تا ابد، برتر می‌گردد و گاه به جایی می‌رسد که حتی معصوم علیه‌السلام نیز از آن مدهوش می‌شود؛ اما فردی عادی، تنها ممکن است برای حُسن ختام کاری که خود انجام داده است، حمد الهی نماید و معنایی دیگر را در ذهن نداشته باشد؛ چنان‌چه در گفتن «***الله اکبر***»، ممکن است برخی پدیده‌ها برای او بزرگ باشد؛

درحالی‌که صاحب معرفت، چیزی در برابر حق‌تعالی قرار نمی‌دهد و خداوند را از آن‌که به بند وصف و تعیّن صفت گرفتار آید، بزرگ‌تر می‌داند.

ظاهر کار صاحبان معرفت، با ظاهر افراد عادی تفاوتی ندارد و هردو به یک شکل، عبادت خداوند را می‌آورند؛ ولی اهل معرفتْ اقتدار، استجماع و استحکامی در کار خود دارند که بُرد کار آنان را اوج می‌دهد. در برابر، بسیاری نیز ذکر «**الحمدلله**» را می‌آورند؛ اما در ذهنیت خود، معنایی خُرد و ناچیز را دارند.

کسی‌که می‌خواهد بر پایه‌ی معرفت محبوبی، از اذکار جمیل و محبوبی استفاده کند، لازم است مدتی در باشگاه پرورشی آنان حضور یابد و با داشتن خلوت و تمرین‌های لازم ـ به‌ویژه زدن مسند برای ذکر با برداشتن سجاده، آن هم در تاریکی و از همه مهم‌تر در زیر آسمان ـ خود را برای گفتن ذکر آماده نماید و باطن خود را چنان وسیع سازد که با مشاهده‌ی آثار وضعیِ بلاخیز ذکرها، از میدان به در نرود.

ذکرهای محبوبی، این توان را دارد که ذکرپرداز را به جایی برساند که با گفتن یک تکبیر، تمامی ملکوت را سیری کامل نماید یا در لحظه‌ای، یک ختم قرآن کریم داشته باشد؛ درحالی‌که تمامی پدیده‌ها را یکی‌یکی به صورت حضوری زیارت نموده است. این قدرت استجماع اولیای محبوبی است که به آن‌ها توان برداشتن چنین وزنه‌های واقعی را ـ آن هم در یک ضرب ـ می‌دهد. آنان سنگین‌ترین ذکر الهی، یعنی تهلیل را می‌گویند و از صفات پروردگار می‌گذرند و در ذات الهی و وجود او چنان گم می‌شوند که دیگر نمی‌توانند خود را پیدا کنند. آنان در این هنگام به هیمان و

حیرانی می‌رسند. چنین محبوبانی دیگر «رحیم، کریم، مجید و ودود» نمی‌فهمند و به ذهن نمی‌آورند، بلکه جز ﴿ایّاک﴾ نمی‌شناسند.

اما افراد معمولی و عادی، حتی توان گفتن ذکر لفظی را ندارند و در آوردن آن، دچار مشکل می‌شوند و به غفلت می‌گرایند.

مدیریت ترکیب ذکرها

همان‌گونه که ترکیب غذایی نیاز به مدیریت و مهندسی دارد تا از خلط غذاهای ناسازگار جلوگیری شود، در ترکیب ذکرها نیز باید تخصص و آگاهی لازم داشت، تا این خوراک معنوی به‌گونه‌ای ناشیانه ترکیب نگردد و به خنثی‌سازی اثر آن‌ها یا انعکاس خلاف نینجامد یا به ذکرهای قساوت‌زا تحویل نرود. از این‌رو، یکی از مهم‌ترین اموری که در طراحی سبک ذکر باید در نظر گرفته شود، ترکیب درست ذکرها و نیز رعایت ترتیب آن‌هاست. تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام یکی از بهترین ذکرهای ترکیبی است.

هم‌چنین لازم است برخی از ذکرها را به تنهایی مصرف کرد و ترکیب آن‌ها با ذکر دیگری به هر گونه‌ای که باشد، ممنوع است. برای نمونه، کسی که اهل سلوک می‌باشد، در موقعیتی قرار می‌گیرد که باید برای مدتی، تنها از «بسمله» به صورت خالص و بدون گفتن ذکر دیگری، استفاده داشته باشد.

کسانی‌که مدیریت ترکیب ذکرها را نمی‌دانند، از ذکرهای خود خاصیتی نمی‌بینند و با برداشتن شماری از هر ذکری که می‌دانند، تنها خود را به لفظ ذکرها سرگرم می‌دارند.

کسانی‌که مدیریت ذکر را نمی‌دانند، نگاه کمّی‌گرایانه به ذکر خود دارند و آن را به صورت آماری ارزیابی می‌کنند؛ درحالی‌که ارزیابی کمّیِ ذکر، باید کیفیت و میزان اثرگذاری آن را ملاحظه کند و تا فرد از این ذکر فارغ نشده است، به ذکر دیگر نپردازد و مرتبه و کلاس ذکرها را رعایت کند و تا پیش‌نیازهای ذکری را نیاورده است، به آن مشغول نشود. پُرذکری و استفاده از ذکرهای فراوان در عرض هم، در ذکرهای انشایی جایی ندارد.

کسی‌که توان مدیریت ذکرهای انشایی را دارد، بُرد پرواز ذکرپرداز و ذکری را که می‌گوید، ملاحظه می‌کند و چنین نیست که ذکرپرداز را آن‌قدر بالا ببرد که وی دیگر توان برگشت و نشستن را در خود نبیند و در عوالم بالا چنان خودباخته گردد که در همان‌جا متوقف شود. اگر کسی با بر شدن به عوالم معنوی، خودباخته گردد، نفس به سبب این‌که در آن عوالم قبض می‌شود، به بدن خود بازنمی‌گردد و فرد دچار مرگ اخترامی و نابهنگام می‌شود. چنین ذکرهایی، ذکر قاتل می‌باشد. البته مربی حاذق ذکردرمانی، مدیریت آماری و کیفی ذکر را در دست دارد و نیز در تمام مراحلی که ذکرپرداز اوج می‌گیرد، با وی همراه است و با امداد باطنی خود، هرجا وی بخواهد به مشکلی در بازگشت دچار شود، او را مدد می‌کند و وی را به سلامت به ناسوت بازمی‌گرداند. کسی‌که چنین امدادی را در خود نمی‌یابد، به هیچ‌وجه نباید در باب ذکردرمانی، خود را متخصص بداند و به آن وارد شود.

هم‌چنین برخی از ذکرپردازان، با ذکری که دارند به ملکوت عالم و به برزخ منفصل نزولی ورود می‌یابند؛ اما اگر در ذکر آنان برخی اختلالات

وارد شود، دچار جابه‌جایی ناخواسته می‌گردند و از برزخ نزولی به برزخ صعودی ورود انحرافی می‌یابند و با مردگان محشور می‌شوند. بازگشت سالم چنین کسانی بسیار سخت است و فشارهای بسیاری به آنان وارد می‌شود؛ به‌گونه‌ای که برخی از آنان دچار ایست قلبی می‌گردند. حضور مربی ذکردرمانی در این‌گونه مسایل، اهمیت خود را نشان می‌دهد. ذکرپردازانی که دارای مربی شایسته و حقیقی ذکردرمانی می‌باشند، به مدد دم قدسی وی، با سلامت کامل به زمین باز می‌گردند و خود را برای برشدن موفق دیگر، آماده می‌سازند؛ بدون آن‌که متوجه گردند این مربی آنان است که عروج و نزول‌های ایشان را مدیریت می‌کند و امنیت آنان را پایدار می‌دارد و مواظب آنان است و هرجا لازم باشد، به ذکر آنان دَم می‌دهد؛ ذکری که وارد شدن اختلال در آن، همانند پاره شدن چتر نجات چتربازان می‌باشد. ذکر، تنها خاصیت بر دادن و عروج‌بخشی به صاحبان حقیقت و ولایت را ندارد؛ بلکه ذکر برای نشستن و نزول سالم نیز می‌باشد. با توجه به چنین خطراتی است که می‌گوییم سلوک معنوی برای سالک محبی، بدون داشتن مربی حاذق، کاری نشدنی و نیز بسیار خطرناک می‌باشد؛ به‌طوری‌که اگر عروج‌هایی برنامه‌ریزی نشده و ناگهانی داشته باشند، ممکن است سیر از پایین به بالا را بروند، اما رفتن همان و برای ابد ماندن نیز همان. آنان دیگر نمی‌توانند بازگردند. البته این آسیب، تهدیدی برای محبان است؛ اما اولیای محبوبی که صاحب ولایت و حقیقت می‌باشند، تمامی عوالم را در یک شب سیر می‌کنند و شبانه بازمی‌گردند؛ چنان‌که در وصف رسول اکرم ﷺ آمده است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ

الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّه هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾[1].

منزه است آن (خدایی) که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی، که پیرامون آن را برکت داده‌ایم، سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست.

همان‌طور که در این آیه‌ی شریفه آمده است، محبوبان الهی را سیر می‌دهند، نه آن‌که آنان با تلاش خود در پی سیر باشند. حق‌تعالی بنده‌ی محبوبی خود را بالا می‌برد و او را پایین می‌آورد. شب اولیای خدا با چنین معراج‌هایی می‌گذرد. البته محبوبان الهی در برابرِ داشتن چنین معراج‌های معنوی، بلا می‌بینند.

به هر روی، ذکر حقیقی و دارای اثر در سلوک معنوی، ذکری است که بتواند هم انسان را فراز ببرد و هم او را فرود دهد؛ وگرنه در صورتی که این خاصیت برای ذکرهای سلوکی نباشد، چیزی جز لقلقه‌ی زبان و اشتغالات نیست؛ هرچند سال‌ها بر آن‌ها مداومت داشته باشد. بیش‌تر کسانی‌که به صورت خودسرانه ذکرهای سلوکی دارند، ذکرها را به هوس سیر و طمعِ بر شدن‌هایی که تنها وصفی از آن شنیده‌اند، چنان ناشیانه ترکیب و آمیخته می‌سازند که قلب (باطن) خود را آسیب می‌رسانند.

ذکر اگر دارای کیفیت و واقعیت باشد و به‌درستی مدیریت شود، انسان را با حقایق عالم همراه می‌سازد. یکی از این حقایق، داشتن وحی و الهام و قدرت سماع (استماع صوت‌های معنوی و ملکوتی) است؛ الهامی که بر قلب دارای ملکه‌ی قدسی وارد می‌شود و او را به فهم حقایق رهنمون می‌شود.

۱- اسراء / ۱.

عبادت حکمی، ایثار مالی و مهرورزی مشفقانه

در سبک ذکر ما، سه عنصر «نماز»، «نیاز» و «ناز»، حیاتی‌ترین ارکان ذکر مستجاب را تشکیل می‌دهد. ناز حق‌تعالی و بنده‌های او را کشیدن، شگرد اساسی خشنودسازی خداوند برای اعطای ذکر مستجاب می‌باشد.

ذکر، در صورتی به استجابت می‌رسد که با شگرد خاص ـ که در قالب سبک طراحی می‌شود ـ سبب جلب رضایت خداوند شود. کسی ذکری مستجاب دارد که بتواند دل خداوند را به دست آورد و او را رضا سازد. نماز (بندگی)، نیاز (دستگیری از خلق) و نازکشی از حق‌تعالی، از شرایط عام استجابت ذکر و دعاست. این سه امر، رضاسازی حق‌تعالی و به دست آوردن دل او را آسان می‌سازد. هم‌چنین پدیدآوردن این خشنودیِ حقی، شگردهای متفاوتی دارد. از این نمونه است: آوردن ذکر با لفظ، آوردن ذکر قلبی و بدون لفظ، همراه نمودن برخی طلسمات، داشتن خیرات و صدقات، گزاردن نماز و دادن بخور. گاه نیز خواسته‌ای بدون ذکر و بدون همراه شدن با هیچ‌گونه عملی، به خودی خود محقق می‌شود. به هر روی، خواسته‌ی کسی محقق می‌شود که بتواند خداوند را در رضایت قرار دهد.

استجابت خواسته از طریق ذکر، دارای فن است؛ فنی که سبب می‌شود خدا راضی شود. برخی کودکان زرنگ، وقتی از بابای خود چیزی می‌خواهند که نخست او را به خنده آورند. برخی از شوهران نیز وقتی چیزی از همسر خود می‌خواهند که مادر وی را میهمان کرده باشند. هرچیزی فنی و قلقی دارد و استجابت ذکر نیز چنین است. استجابت ذکر، هم دل بزرگ می‌خواهد و هم فن ورود به ذکر برای راضی‌ساختن خداوند

را. برخی از آن‌چه در مأثورات ذکر آمده است، آموزش قواعد و فنون رضاسازی خداوند است. در بسیاری از موارد، گفتن ذکر به تنهایی رضایت حق‌تعالی را موجب نمی‌شود و باید چیزی را با آن همراه ساخت. شناخت امور لازمی و همراه ذکر، نیاز به تخصص دارد؛ تخصصی که شگردهای رضایت حق‌تعالی را برمی‌رسد.

برای یافت شگردهای خشنودسازی خداوند، باید نخست منش خدایی‌کردن و خدا را از خدا خواستن و دل به غیر خدا نبستن را داشت. تمثل به خدا، یعنی روی حق ایستادن. کسی‌که بر حق، ثابت و استوار می‌ایستد، حرمت خَلق او را نگاه می‌دارد. تمثل خدایی‌داشتن، یعنی همراه حق شدن. کسی‌که حق دارد، غیر را مورد توکل خود قرار نمی‌دهد. البته کسی می‌تواند چنین تمثلی داشته باشد که خداوند تمامی اسباب او را قطع کند. خداوند، چنین ذکرپردازی را زمین می‌زند؛ آن هم چنان محکم زمین می‌زند که زهره‌اش آب می‌شود. خداوند وقتی ده‌ها مورد بلا برای چنین ذکرپردازی پیش می‌آورد، گویی ذکرپرداز، تازه برای دعوا حال آمده است. خداوند نیز ذکرپرداز را با بلایای جدیِ بسیار سهمگین و سخت، امتحان می‌کند. این‌جاست که خداخواهانِ حقیقی از خداخواهان ادعایی تمییز داده می‌شوند و آنان‌که تنها ادعا داشتند و صادق نبودند، فراری می‌شوند. ذکرپردازی که خدا می‌خواهد و در خواست خود صادق می‌باشد، با مشاهده‌ی بلایای متنوع، به نشاط می‌آید و خداوند نیز ملاحظه‌ی او را نمی‌کند و تمامی اسباب را از او می‌گیرد و چون صدق وی را مشاهده کند، خود را به او می‌بخشد. چنین ذکرپردازی که قدرت خداوند را در اختیار دارد، بر محقق ساختن هر چیزی توانا می‌شود.

نماز (بندگی)

یکی از شرایط ذکر، داشتن عبادت حکمی نسبت به حق‌تعالی است. مراد از عبادت حکمی، بندگی دایمی خداوند و خود را در بند او نهادن و این بند را پیوسته بر گردن خود استوار داشتن است. بندگی نسبت به خداوند، به معنای گرایش به او و حضور در برابر حق است؛ آن هم حضوری مستقیم و بدون واسطه. ما در کتاب «***دانش سلوک معنوی***» از چنین عبادتی به «نماز» تعبیر آوردیم و «نماز، نیاز و ناز» را از اصول سلوک قرار دادیم. این سه اصل ـ که در سلوک معنوی حایز اهمیت بسیار می‌باشد و از ارکان بنیادین آن است ـ در مؤثر واقع شدن ذکر نیز نقشی اساسی دارد؛ به‌گونه‌ای که ذکر، بدون آن‌ها فاقد خاصیت اثربخشی می‌گردد.

بنده باید نماز داشته باشد. گفتیم مراد از نماز، پرستش حکمی خداوند است، نه کردار مخصوصی که به این نام شناخته می‌شود. ما در کتاب «***دانش سلوک معنوی***» گفته‌ایم نماز، عبادت و ریاضت، دل را صیقل می‌دهد و آن را از سختی و بدبویی رها می‌سازد. معنای نماز نیز چنین است: ﴿**وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً**﴾[1]. هیچ کسی بدون نماز نمی‌تواند به غیب عالم و قدرت‌های ماورایی آن، قرب بجوید و انس بگیرد. تمامی ادیان و ملت‌ها و نیز تمامی عرفان‌ها، نوعی از نماز را درون خود دارند. نماز در قالب هیأت خاص، نیاز به تشریع دارد و سبک مسلمانی شیعی آن، بهترین نوع نماز می‌باشد که پشتوانه‌ی علم و استانداردهای آن را با خود دارد. ما از ظرایف و ریزه‌کاری‌های این نوع کردار عبادی، در کتابی

۱. توبه / ۳۱.

مستقل سخن گفته‌ایم. هیچ کسی بدون نماز (عبادت حکمی) قدرت تصرف در طبیعت و عوالم ماورایی را نمی‌یابد. باید توجه داشت مراد از طبیعت، عالم ناسوت نیست و میان طبیعت و ماده تفاوت است. چگونگی این تفاوت را در کتاب «***تماشای طبیعت***» توضیح داده‌ایم که برای طولانی نشدن بحث، خواننده‌ی محترم را به آن کتاب ارجاع می‌دهیم. کسی‌که قدرت تصرف در طبیعت را دارد و می‌تواند اعجاز، کرامت و مغیبات داشته باشد، به‌حتم نماز فراوانی گزارده است. نمازی حکمی، قربی و حقیقی که دارای توجه عبادی مستمر و بندگی دایمی نسبت به حق‌تعالی است و لحاظ در بند حق بودن از آن جدا نمی‌شود. اگر کسی لحظه‌ای این بند را از گردن خود بردارد؛ هرچند به غفلت و به سهو باشد، نماز حکمی وی تلاشی یافته و از بین رفته است. عبادت حکمی، با کم‌ترین انصراف از حق‌تعالی و با از دست رفتن آنی توجه و التفات به خداوند، وجه عبادت بودن خود را از دست می‌دهد؛ چنان‌که روزه با قصد افطار کردن، باطل می‌شود؛ هرچند این قصد، عملی نگردد. در نماز، خداوند برای امتنان به بندگان و آسان گرفتن بر آن‌ها، غفلت و بی‌توجهی نسبت به در بند حق بودن را باطل‌کننده‌ی نماز شرعی قرار نداده است و باطل‌کننده‌های نماز را منحصر در اموری خاص قرار داده، که چگونگی آن در رساله‌ی توضیح‌المسایل آمده است.

ورود به غیب عالم و استفاده از قدرت‌های ماوایی آن، بدون عبادت و بندگی حق‌تعالی ممکن نیست. گستردگی نمازهایی که برای اولیای معصومین علیهم‌السلام نقل شده است، بخشی از عبادت‌های آن حضرات را گزارش می‌دهد. آنان با این‌که از لحاظ بدنی بسیار قوی و محکم بوده‌اند،

نمازهایی داشته‌اند که گاه سبب ایجاد تورم در پا می‌شده است. نماز جعفر طیار با پیچیدگی‌هایی که دارد و نیز پنجاه و یک رکعت نافله‌های نمازهای واجب شبانه‌روز، نمونه‌ای از نمازهای مأثور و شرعی است که در قالب‌های دو رکعتی گزارده می‌شود تا برای نمازگزار، سبک و کوتاه باشد و از عهده‌ی انجام آن برآید؛ زیرا فشارهای آن بر باطن آدمی بسیار سنگین می‌باشد. نماز، کلید تصرف پایگاه‌های غیبی است؛ پایگاه‌هایی که برخی شأن خبردهی و آگاهی‌بخشی دارد و آدمی را بر دانستن مغیبات توانا می‌سازد و بخشی از آن، قدرت‌های ماورایی به باطن انسانی می‌بخشد و به او توان تصرف در طبیعت عالم و جابه‌جایی پدیده‌ها را می‌دهد؛ چنان‌چه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً﴾[1].

و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو (به منزله‌ی) نافله‌ای باشد. امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.

نماز را در هر حالتی می‌توان داشت؛ البته مراد، نماز ذُکری و قلبی و عبادت حکمی است. برای نمازِ حکمی، نیاز به انتظار برای رسیدن وقت خاصی نیست و آن را در هر لحظه‌ای و در هر حالتی می‌توان داشت. این نماز را می‌توان در راه و در حال حرکت آورد و رکوع و سجده‌ی آن را به اشاره برگزار کرد؛ چنان‌چه نمازهای غیرمستقر ـ که در مکانی خاص انجام نمی‌گیرد ـ در شرع وارد شده است. قرآن کریم برای قبله‌ی چنین نمازی می‌فرماید:

۱- اسراء / ۷۹.

﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾[1]

و مشرق و مغرب از آن خداست؛ پس به هر سو رو کنید، آن‌جا روی (به) خداست. آری خدا گشایشگر داناست.

کسی‌که از قم به تهران می‌رود، می‌تواند در مسیر خود، بارها نماز ذُکری بخواند یا نافله‌های شرعی را بیاورد؛ زیرا رو به قبله بودن، شرط انجام نافله، در حالت غیر مستقر، نیست.

نیاز و دستگیری از خلق

عبادت ـ که به سازندگی باطن می‌پردازد ـ باید همه‌جانبه باشد تا کاریکاتوری نگردد و رشد و کمال سالم و درست یابد؛ از این‌رو مالیات هم دارد و باید هزینه‌ی آن را پرداخت؛ وگرنه باطن دچار تورم می‌شود و عبادت برای آن مُضرّ می‌گردد. در قرآن کریم، توصیه به نماز در کنار زکات یا دیگر وجوهات و خراج‌های شرعی آمده است. نظام کفارات، انفاق‌ها، صدقات، هدایا، اطعام و میهمانی دادن‌ها و ایثارها نیز در این دایره می‌باشد. عبادت به تنهایی امری مؤثر و کارگشا نیست؛ بلکه نماز به نیاز و برات نیازمند است. عبادت، بدون هزینه کردن بخشی از اموال و دارایی‌ها برای آشنایان و نیازمندان، کمال نمی‌پذیرد و رشددهنده و برشونده نمی‌گردد. هزینه‌ی مال، سبب می‌شود باطن آدمی صافی گردد و عبادت رنگ صفا، خلوص و سادگی بپذیرد و فرد را سنگین‌بار و غیر قابل انعطاف

۱- بقره / ۱۱۵.

نسازد. عبادت اگر در کنار انفاق مالی نباشد، باطن را سخت می‌سازد و نرمش در برابر بندگان خدا و کوتاه آمدن و داشتن روحیه‌ی گذشت و بخشش نسبت به کاستی‌ها و خطاهای احتمالی آنان را از فرد سلب می‌کند و او را به خشونت و عصبیت سوق می‌دهد. عبادت، با انفاق مالی جلا پیدا می‌کند. عبادت افراد مُمسک و بخیل، راه به جایی نمی‌برد و تنها بر سختی آنان می‌افزاید.

کسی‌که بخیل و ممسک است و توان هزینه کردن برای دیگران و انفاق مالی را ندارد، نه برای سلوک معنوی مناسب است و نه پیشرفتی در دانش ذکردرمانی خواهد داشت. محال است کسی بتواند بدون انفاق مالی، صاحب قدرت معنوی شود یا ذکرپرداز موفقی گردد. بخل و امساک، باطن را از روندگی و رونق می‌اندازد و آن را راکد، جامد، مانده و پوسیده می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که اگر عبادتی بر آن قرار گیرد، جمود و سختی آن را بیش‌تر می‌سازد. عبادت برای فرد ممسک و بخیل، همانند جوشاندن آب در ظرفی کوچک است که نهایت آن را به خشکی و یبوست می‌اندازد و از آن غذایی بیرون نمی‌آید. همان‌طور که غذا با ترکیب مواد گوناگون شکل می‌پذیرد، عبادت نیز اگر با انفاق مالی ـ به شکل‌های گوناگون آن ـ ترکیب شود و برات بپذیرد، تنوعِ تأثیرگذاری می‌یابد.

انفاق مالی نسبت به تمامی پدیده‌های زنده ـ اعم از انسان، حیوان، گیاه و جمادات ـ مورد نظر است و با تنوع معقولی که می‌تواند داشته باشد، به قدرت‌های باطنی، تشکیک و گوناگونی می‌بخشد. اعطای خوراک به مورچه‌های غیر مزاحمی که در حریم وی قرار دارند، بخشش صندوقی

میوه به همسایه، دادن یک گونی برنج به فقیری شناخته‌شده یا اعطای یک راسته‌ی کامل گوشت به خانواده‌ای ضعیف و محترم، آب دادن به گیاهان و زنده نگاه‌داشتن آن‌ها و ده‌ها نمونه‌ی دیگر، قدرت‌های متنوعی را به حساب باطنی شخص واریز می‌کند؛ بدون آن‌که اندکی از آن در جایی گم شود و از دست برود.

کسی اهل نیاز است که دست بخشنده داشته باشد و بتواند هم بگیرد و هم اعطا کند؛ برخلاف فرد ممسک که هرچیزی را به محکمی برای خود می‌گیرد. کسی اهل نیاز است که تمامی پدیده‌های الهی را محترم بدارد و تمامی آن‌ها را ـ که بنده‌ی خداوند هستند ـ مدد نماید.

عبادت و بندگی و نماز و نیز ذکر، بدون نیاز و پرداخت حق مالی آن، راه به جایی نمی‌برد. خواندن صد رکعت نماز بدون داشتن حساب مالی و پرداخت وجوهات آن ـ به‌ویژه عوارض واجب آن، هم‌چون خمس و زکات ـ خاصیتی ندارد؛ اما خواندن دو رکعت نماز با کنار گذاشتن وجه مالی آن برای اعطا به نیازمندان یا میهمانی کردن آشنایان و دوستان و دستگیری از خلق خدا، به نمازگزار توان باطنی می‌دهد و حساب قدرتی وی را در غیب عالم می‌افزاید تا قدرت تصرف وی در طبیعت، به حسب آن اعطا شود.

برای تقریب ذهن و رفع استبعاد از این مطلب، می‌توان به نظام کفارات مثال زد. کسی‌که برای روزه گرفتن عذر دارد، باید کفاره‌ی مالی آن را بپردازد؛ چرا که این کفاره با ترکیبی که با دیگر عبادات دارد، جبران تأثیر باطنی روزه‌ی از دست رفته را دارد. هم‌چنین در کفاره‌ی روزه‌ای که به

عمد افطار شده است، اعطای مال تشریع شده است؛ زیرا به ندرت می‌شود کسی بتواند به جای یک روز روزه، شصت روز روزه بیاورد که سی و یک روز آن پیوسته باشد و بیش‌تر، اطعام شصت فقیر را عهده‌دار می‌شوند که این روزها (سال ۱۳۹۳) به صورت تقریبی، با یک میلیون ریال برابر است. نظام کفارات، از نمونه‌های اعطای انفاق مالی و داشتن نیاز می‌باشد. در شامگاه عید فطر نیز پرداخت زکات فطره، بعد از یک‌ماه روزه‌داری، بر تمامی مسلمانان ـ حتی برای نوزادان شیرخوار ـ واجب می‌باشد که نیاز روزه‌ی این ماه دانسته می‌شود. هم‌چنین است قربانی در حج. داشتن نیاز بعد از عبادت، در ادیان و ملل دیگر نیز وجود دارد و منحصر به مسلمانان نمی‌باشد.

پس از نماز و آوردن ریاضتِ بندگی حق‌تعالی، این نیاز است که می‌تواند دل را تیمار کند. مراد از «نیاز» این است که برای هر کسی در زیر این آسمان نیازمند باشد، تصدی‌گریِ برطرف‌ساختن نیاز او را نماید. رد نیاز پدیده‌ها یا نداشتن قدرت شنیدن نیاز آنان، شرک است. اگر نیازی به گوش کسی برسد و با وجود آن‌که می‌تواند آن نیاز را برآورده کند، نسبت به آن بی‌تفاوت گردد، مشرک می‌شود و صفای باطن خویش را از دست می‌دهد. کسی اهل نیاز است که دیگران را متمایز از خود نداند و نیازهای آنان را نیاز حقیقی خود بشناسد و از اموال خود برای آنان هزینه کند و توجه داشته باشد که هرچه هست، برای پروردگار می‌باشد.

به نیاز باید نگاه کیفی داشت تا کمّی. هدیه نمودن صلوات به امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) نمونه‌ای از نیاز است. مهریه‌ی زنان نیز می‌تواند صلوات باشد.

نیاز می‌تواند در قالب قول و گفته و همدردی و همدلی یا ارایه‌ی مشورت برای کسی که از اهل خبره و آگاهان است، یا به فعل باشد؛ مانند دست کشیدن بر سر طفلی یا بوسه‌ی مهروزانه به او، یا در قالب کمک‌های مالی و نقدی.

بعد از نماز و نیاز، داشتن قدرت نازکشی پدیده‌ها و توان شفقت بر خلق خدا می‌باشد. نازکشی از خلق خدا، مهم‌تر از نماز و نیاز می‌باشد؛ زیرا این گزینه است که به آن‌دو، کمال می‌بخشد.

عبادت و انفاق مالی باید مهرورزانه و شفقت‌آمیز باشد و همراه با داشتن روحیه‌ی مهرورزانه نسبت به بندگان خدا انجام پذیرد. سالک چنان‌چه سلوکی موفق داشته باشد و اصل‌های پیشین را رعایت نماید، به مقام «دل» می‌رسد. اصل حاضر می‌گوید: در این مرتبه باید «ناز» معشوق را به هر بهایی که باشد، به جان خرید؛ وگرنه دل جلا نمی‌یابد و از تعالی، سیر و رشد خود، باز می‌ماند.

خرید ناز

کسی می‌تواند به منابع قدرتی غیب عالم متصل گردد که پیش از آن، دارای دل شود و این توانایی را در خود داشته باشد که نازکش حق‌تعالی و خَلق او شود. کسی‌که نماز می‌خواند و نیاز می‌دهد و با بندگان خدا فروتنی می‌کند و قلدری، زورگویی و ظلم ندارد، حساب قدرتی وی مورد تأیید قرار می‌گیرد. کسی که به یکی از بندگان خدا ظلم کند یا کدورتی از آن‌ها در دل داشته باشد که مانع از کشیدن ناز آن‌ها شود، به ملکوت عالم راه نمی‌یابد و حساب قدرتی برای وی منظور نمی‌گردد یا مورد تأیید قرار

نمی‌گیرد تا بتواند از آن برداشتی داشته باشد و بر قدرت ناسوتی خود بیفزاید. صاحبان قدرت حقیقی، به حتم ناز حق‌تعالی و پدیده‌ها را می‌کشند و آن‌ها را ناز می‌کنند و با عشق و مهرورزی تمام با آنان مواجه می‌شوند. توجه شود که میان قدرت ـ که توانایی توان مسیر طبیعی است ـ با زور، که چیرگی بر امری بیرون از مسیر طبیعی آن است، تفاوت می‌باشد. قدرت می‌تواند ظاهری یا باطنی باشد. قدرت باطنی، امری متصل به فرد و برآمده از درون او و متکی به خود فرد و فناناپذیر است؛ اما زور بر پایه‌ی امور خارجی و بیرونی ـ مانند داشتن ایادی و سپاه و امکانات مادیِ زایل‌شدنی ـ است.

اولیای خدا، نازکش پدیده‌ها و حق‌تعالی می‌باشند و توانایی آنان از خود ایشان است. آنان نازِ پروردگار، کرشمه، غنج و دلال او را ـ که بیش‌تر در قالب بلاست ـ خریدار می‌شوند. خریدار ناز شدن در شریعت، با تعبیرهایی هم‌چون «خضوع»، «خشوع»، «تسلیم»، «صبر» و «رضا» و نیز تمامی واژه‌های مرحمتی آمده است؛ واژه‌هایی که برخی از آن‌ها را در دو کتاب «**محبوب عشق**» و «**چهره‌ی عشق**» توضیح داده‌ایم. کسی‌که ناز پدیده‌ها را می‌کشد، وقتی بر سنگ‌فرش پیاده‌رو راه می‌رود، موزاییک‌ها را به مِهر، مورد خطاب قرار می‌دهد و پای خود را بدون تبختر و به نرمی بر آن‌ها می‌گذارد. کسی‌که به سختی و با غرور بر سنگ‌ها فشار می‌آورد، مکافات طبیعت، او را می‌گیرد. گفتیم طبیعت غیر از ناسوت و ماده است. سنگی که با پا به آن لگد زده شد است، با اتصالی که به طبیعت دارد، می‌تواند از طریق طبیعت، از آن فرد انتقام بگیرد؛ هرچند وی مسافت‌ها از

آن دور شده باشد. از بلایای عالم ناسوت و ماده می‌شود فرار کرد؛ اما از مکافات طبیعت، گریزی نیست و چنان‌چه طبیعت بخواهد کسی را تنبیه کند، راه چاره‌ای برای آن، جز توسل و زاری به درگاه خداوند و اولیای او نیست. همان‌طور که بر اساس دستگاه محاسباتی خداوند می‌توان گفت: «تو نیکی می‌کن و در دجله انداز /که ایزد در بیابانت دهد باز»، بر اساس نظام هوشمند طبیعت نیز می‌توان از نظام جزا و مکافات طبیعی در همین دنیا گفت. برای مثال، ما چون نمی‌توانستیم به تهران و بر سر قبر پدر مرحوم خود حاضر شویم، در قم بر سر قبری می‌رفتیم و برای آن فاتحه می‌خواندیم؛ چرا که بر اساس این نظام هوشمند، کسی (اعم از انس، جن و فرشته) در آن‌جا برای پدر ما فاتحه خواهد خواند. این کار، همانند تبدیل ارز در نظام پولی می‌باشد. این تبدیلات طبیعی، قابل آزمایش و تجربه است و کسی بدون آزمایش، نمی‌تواند راه انکار آن را بپوید. در روایت است «کما تزرع تحصد؛ همان‌طور که می‌کاری، درو خواهی کرد.» سعدی می‌گوید: «گندم از گندم بروید، جو ز جو».

نازکشی، آموزه‌ی بزرگ طبیعت و امری تجربی است؛ یعنی طبیعت به هرکسی که قدرت نازکشی داشته باشد، به عیان نشان می‌دهد که نازکشی وی را بازپس خواهد داد.

نازکشی، سبب می‌شود صاحب قدرت، دارای نرمش باطنی گردد و روح وی لطیف شود و قدرتی را که دارد، به زور و ظلم تبدیل نکند. انسان با نازکشی و مهروزی و کشیدن دست مهر بر سر سنگ و گذاشتن دانه‌ی گندمی یا برنج به دهان مورچه‌ای یا ریختن آب به پای گُلی، یا اطعام

مشفقانه‌ی خویشان و آشنایان، باطنی لطیف می‌یابد و از حیث باطنْ شکوفا، پررونق، صافی، روشن و سبک می‌شود. داشتن قدرت ـ اعم از امکانات ظاهری و باطنی ـ اگر همراه با نرمی باطن نباشد، به ظلم و تجاوز تبدیل می‌شود. برای نرمی باطن نیز باید نازکشی داشت و با همه، با مهر و عطوفت و مرحمت مواجه شد.

سلاطین و حاکمان ما و هم‌چنین برخی از عالمان، چون مربی کارآزموده‌ای نداشته‌اند تا آنان را نازکش خَلق کند، قدرت ظاهری خود و علمی را که داشته‌اند، به زور و خشونت و به خشکی و جمود آلوده می‌کردند؛ زیرا باطن آنان خشک و مردار بوده است. اولیای خدا، که باطنی پررونق از نور حق‌تعالی دارند، مهروز خَلق و نازکش آنان می‌باشند. امیرمؤمنان علیه‌السلام که در میدان مبارزه هماوردی نداشته‌اند و کسی را یارای آن نبوده است که در چشمان مبارک آن حضرت نگاه اندازد، از کودکان یتیم و زنی بیوه نازکشی دارد، و از این روست که سر در تنور می‌کند و با دست مبارک خود، برای آنان نان تهیه می‌کند و به کودک یتیم، سواری می‌دهد یا پاپوش خویش را با دست خود وصله می‌زند. اولیای خدا بسیار نرم بودند که از آن همه قدرت‌های باطنی خویش، علیه دشمنان و بدخواهان‌شان استفاده‌ای نداشته‌اند. سیره‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نمونه‌های فراوانی از تواضع، فروتنی، افتادگی، مهربانی و صفا با خلق را در خود دارد و البته آن‌چه که به ما نرسیده است، بسیار بیش از آن چیزی است که نقل شده است.

باید ناز طبیعت را کشید. کسانی‌که ناز نظام طبیعت را می‌کشند، به

مقامات بلند قربی و غیبی نایل می‌آیند. گفتیم مراد از کشیدن نـازِ نـظام طبیعت، ناز کشیدن از پدیده‌های خَلقی ـ اعم از انسان و غیر انسان ـ می‌باشد. ناز کشیدن از حق‌تعالی و پدیده‌ها، دل را جلا می‌دهد. کسی می‌تواند ناز پدیده‌ها را بکشد که به مقام دل (قلب) بار یابد و عاشق شود. انسان اگر عاشق شود، هرچیزی یـا هـرکسی را بـیش‌تر از خـویش دوست دارد و ملامت‌ها و مرارت‌های او را به جان می‌خرد. در عرف ناسوت، کـودک برای پدر و مادر یا زن برای شوهر خود ناز می‌کند؛ ولی گاهی نازها اموری می‌شود که قابل تحمل نیست. همین امورِ تحمل‌ناپذیر است که اگر تحمل شود، در جلای دل و قرب به پدیده‌های غیبی، نقش مهمی دارد. نماز، نیاز و ناز می‌تواند رؤیت پدیده‌های غیبی و قدرت باطنی بیاورد و مهم‌تر از آن، معرفتی است که عاید فرد می‌سازد. اگر فردی این سه امر را انجام دهد و از ذکر خود نتیجه‌ای نبیند، اشکالی در پیش‌نیازها و شرایط ذکر وی قرار دارد. البته فهم معنای «ناز» تنها از کسی برمی‌آید کـه از مـقام نـفس گذشته باشد و در مقام قلب، قرار گرفته باشد؛ بنابراین دست‌کم، عبور از شصت منازل نخست ذکر شده در منازل‌السائرین، از پیش‌نیازهای درک درست ناز می‌باشد.

مؤمن چنان‌چه به کمال رسد، از استکبار دور می‌شود و به هرچیزی حتی سنگ، آجر یا موزائیک ـ به اعتبار این که ظهور خداوند و مظهر اوست ـ سلام می‌کند و برای او خاشع می‌شود. کسی‌که ذات و استقلال را از اشیا برمی‌دارد، چنان‌چه دست ناز بر سنگی کشد یا بنده‌ای را دریابد و به او لگد نزند، لطف و رضای حق را به دست آورده است.

عارف واصلی با ما انس بسیار داشت و هنوز نیز زنده است؛ اما به نفَس‌های آخر نزدیک شده است. وی زمانی راننده‌ی تریلی بود و همیشه مقداری آب به همراه داشت و چون درختی را در بیابان می‌دید که از بی‌آبی رنج می‌برد، ماشین را کناری پارک می‌کرد و به آن درخت سلام می‌نمود و از او عذرخواهی می‌کرد که دیر آمده است و می‌گفت: «نمی‌دانستم، شما را ندیده بودم» و بعد مثل کسی که می‌خواهد آب به دهان کسی بریزد، به آن درخت آب می‌داد. و یا وقتی سنگی را وسط جاده می‌دید، می‌ایستاد و تریلی را کنار می‌زد و پایین می‌آمد و به آن سنگ سلام می‌کرد و سپس از او اجازه می‌گرفت تا وی را حرکت دهد و به کنار جاده ببرد و از سنگ عذرخواهی می‌کرد و می‌گفت: «ببخشید، آدم غافل زیاد است، این‌جا له می‌شوی.» وی سنگ را با اجازه و با احترام از آن‌جا برمی‌داشت و به کناری می‌گذاشت و سپس از او خداحافظی می‌کرد. وی می‌گفت: گاه دلم برای آن سنگ‌ها تنگ می‌شود. البته اگر وی ادعا می‌کرد که صدای دل سنگ‌ها و درخت‌ها را می‌شنود، ادعای وی پذیرفتنی بود. در کتاب «***دانش استخاره***» از این عارف ناشناخته گفته‌ایم. در آن‌جا نوشته‌ایم: «این کار، صفای او را می‌رساند! اگر عالمان عارف و مجتهدان وارسته و مراجع پاک‌نهاد و دانشمندان شایسته و دولت‌مردان جهان، چنین دلی می‌یافتند، دنیا آباد می‌شد و قتل و غارت و جنگ و ظلم و ستم از آن رخت برمی‌بست و دنیا گلستان آدمی می‌شد، نه جنگلی مدرن. البته چنین آدمی چون تنها باشد، از بین می‌رود و نمی‌تواند در دنیایی که عصا را ازکور می‌دزدند، به‌راحتی زندگی کند؛ مگر این‌که مقام

جمعی داشته باشد تا بتواند به تمامی ذرات هستی هم‌چون پیغمبر و امام احترام بگذارد و به هیچ‌یک از پدیده‌های هستی لگد نزند؛ ولی هیهات! آن دنیا کجا و این‌دنیا کجا.»

فرهنگ ایمانی که ما از آن سخن می‌گوییم کجا و این فرهنگ کجا که تنها بر احیای شب‌های قدر در هرسال، تمرکز می‌کند و مردم بسیاری را تنها در یک‌شب بیدار می‌دارد و آن را اوج کمال فرد قرار می‌دهد، اما در فردای آن، از فرهنگ انسانی و ایمانی و مرحمت، گذشت و دستگیری نسبت به هم و بندگی حق‌تعالی، در غفلت به سر می‌برند. تنها تمرکز بر یک شب احیا و خود را در مسیر کمال پنداشتن برای یک‌سال و ترویج آن، طریقی خطا و گمراه‌آمیز است که تنها درصد خوشایندی و رضایت کاذب را در فرد بالا می‌برد؛ بدون آن‌که به وی حقیقتی دهد. این نقد کوتاه، انتقادی جدی بر مسؤولان فرهنگی و برنامه‌ریز جامعه و بر مجریان آن‌هاست که اگر شرح داده شود، مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

در مراسم حج نیز چنین فرهنگ ظاهرگرایی حاکم است. به هنگام بازگشت از حج، دغدغه‌ی بسیاری از افراد، قاچاق جنس‌های خارجی است. آن معرکه، این سخن امام باقر علیه‌السلام به ابوبصیر را به یاد می‌آورد که «ما اکثر الضجیج و اقل الحجیج». ابوبصیر می‌گوید با امام باقر علیه‌السلام به مکه رسیدیم که صدای ناله و دعای فراوانی به‌گوش می‌رسید. زیادی و زیبایی عبادت مردم، مرا خیره ساخت؛ اما امام باقر علیه‌السلام با دست ولایت بر چهره‌ام کشیدند. دیدم بیش‌تر مردمان معرفت و ولایت ندارند و انسان نیستند و عبادتشان بهره‌ای از حقیقت ندارد. ما تفاوت حج ولایی و

توحیدی ابراهیمی را با حج تشریفاتیِ سازمانی ـ که سبب می‌شود برخی، قافله‌چی‌های خبیثی گردند ـ در کتاب «***حج ابراهیمی، حج سازمانی***» به اختصار و به اقتضای شرایط موجود، توضیح داده‌ایم.

این خشکی ظاهرگرایانه، در شیوه‌ی تحصیلِ حوزه‌های علمی نیز نفوذ کرده و ملکه‌ی قدسی و روح معنوی و طهارت باطنی را از برخی گرفته و تحصیل علم را به آموزش فنون تبدیل کرده است؛ فنونی که طلبه را به چهره‌ای اتوکشیده و خشک تبدیل می‌کند که گویی هیأت علمیِ وی را بر مدار طرح‌های دانشگاهی، مهندسی کرده‌اند. این مشکل، در نگارش کتاب‌هایی که توسط برخی حوزویان نوشته می‌شود و در نظریه‌پردازی‌های آنان، به صورت جدی وارد شده و به آن آسیب رسانده است؛ به‌گونه‌ای که روح کتاب را نیز خشکانده و به جمود کشانده است.

به هر روی، ذکرهای حقیقی و مؤثر دانش ذکر با ذکرهای شبِ اَحیایی و خواندن دعاهای خرواری تفاوت دارد و به گونه‌ی یک‌شبه، در کسی ایجاد قدرت نمی‌کند. حتی قدرت‌های نفسانیِ هندوها، برخی بودایی‌ها، سیک‌ها یا مزدوران شیطان‌ها نیز به صورت ناگهانی و یک‌شبه پدید نمی‌آید.

در فرهنگ مسلمانی ما، شعار مسلمانی و عنوان افتتاحی آن، شعار عشق است. در کتاب «***چهره‌ی عشق***» گفته‌ایم: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ شعار عاشقی است. شعار نفی خشونت است. شعار ولایت و توحید محض است. کسی‌که کم‌ترین خشونت در گفتار و کردار خود داشته باشد، از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ بیگانه و با الفبای دین و ملاک آن ناآشناست؛ با این همه، چگونه آهنگ استنباط حکم دینی را دارد؟!

کسی می‌تواند به ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ وصول یابد که مشق محبت نماید و تلاش کند با همه مهربان باشد و با خود شرط می‌نماید که با همه نرم‌خو و پرمهر رفتار کند و نازکش پدیده‌های الهی و حق‌تعالی شود؛ محبتی که به او نرمی، پویایی و حرکت می‌دهد؛ بدون آن‌که تجاوز و فسادی داشته باشد. او برای پاکی، طهارت و صفا برپا می‌خیزد؛ صفایی که اقتدار و قوام را با خود دارد و کم‌ترین سستی و ضعفی در آن نیست. حتی ضعف مالی و فقر را ـ که از عوامل خشونت‌زاست ـ از خود دور می‌دارد تا هر روزِ خود را به سلامت بگذراند و با حفظ سلامت خود، از سعادت نصیب برد. او از هرچیزی راضی است و شعار او سلام است و می‌داند سلامت، بدون آگاهی و اقتدار ممکن نیست و مهربانی و عشق، نیاز به انصاف و صدق دارد؛ پس هرچه ناراستی است، از خود دور می‌سازد. او می‌داند عشق بدون تمامیت ممکن نیست و بر آن است تا تمامی صفات پروردگار را در خود محقق سازد و به تمام اسمای الهی وصول داشته باشد و نیز می‌داند عشق اگر به ذات حق‌تعالی نباشد، تنها محبت است؛ بنابراین در کمین می‌نشیند تا عنایت خاص خداوندی را برای تحقق آن جلب کند.

عشق، بدون شناخت پروردگار و وصول به ذات حق‌تعالی ممکن نیست. در این‌جا نیز می‌گوییم: نازکشی، بدون عشق ممکن نیست و داشتن قدرت‌های باطنی، منوط به آن است. کسی می‌تواند «ذکردرمانی» داشته باشد که: نازکش خَلق خدا گردد و خریدار بلایا شود؛ کسی‌که ناز حق‌تعالی (بلایای او) را می‌خرد؛ کسی‌که می‌تواند ملایکه‌ی الهی را ناز

کند؛ کسی‌که با مؤمنان گرم می‌گیرد؛ کسی‌که خریدار ناز اولیای الهی می‌شود؛ کسی‌که ناز خاک، سنگ، مورچه، گیاهان، درختان، گل‌ها و خارها را می‌کشد؛ کسی‌که با لباس و وسایل خود به مهربانی رفتار می‌کند؛ چنین کسی صاحب قدرت باطنی می‌شود و ذکر اوست که درمان می‌کند و شفا می‌بخشد؛ نه کسی‌که دیکتاتوریِ وی، مغز استخوان‌ها را می‌سوزاند و مغزها را خاکستر می‌کند؛ نه کسی‌که کفش‌ها یا کتاب‌های خود را به گوشه‌ای پرت می‌کند. کسی‌که نازکشی پدیده‌ها را دارد، به کفش خود حرمت می‌گذارد و آن را با احترام برمی‌دارد و با احترام و با گرفتن اجازه از او، می‌پوشد و از آن استفاده می‌کند. چنین کسی در گام‌های خود، زمین را ملاحظه می‌کند؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً﴾[1].

و در (روی) زمین به نخوت گام برمدار؛ چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و در بلندی به کوه‌ها نمی‌توانی رسید.

کسی‌که بر زمین به سفتیِ غرور و سختیِ تبختر راه می‌رود، قدرت باطنی نمی‌یابد و ذکر وی خاصیتی ندارد؛ هرچند ممکن است وی زورمندی از مال یا علم یا منصب داشته باشد.

ما با توجه به اهمیتی که «توانِ نازکشیدن از پدیده‌ها» در ذکر مستجاب دارد، ناچاریم این مطلب را با زبانِ عرف بیان داریم و علم را نیز در این ساحت، خاکی نماییم؛ از این رو، گزاره‌های مُسامحیِ این بخش را نباید به

۱- اسراء / ۳۷.

محک سنجش‌های خشک علمی برد؛ زیرا این، عشق است که می‌نویسد؛ عشقی که گاه به شطح می‌افتد و استنادهای مجازی می‌سازد و به جای جری‌المطر، جری‌المیزاب به میان می‌آورد!

نخست باید توجه داشت کسی می‌تواند از خَلق خدا نازکشی داشته باشد که خود باطنی توانمند و مقتدر داشته باشد و به ضعف نفس دچار نباشد. کسی‌که به ضعف نفس مبتلاست، برخی از پدیده‌ها برای وی سنگین می‌باشند. چنین کسی باید خود را قوی سازد و تا غوّاص ماهر و توانمندی نشده است، به دل دریای پدیده‌های هستی و کناره‌های آن ـ که گاه تمساح و کورکودیل را درون خود می‌پرورد ـ نزدیک نشود.

میزان ذکر را باید با توجه توان نازکشی ذکرپرداز تنظیم کرد. کسانی‌که ده‌ها هزار ذکر می‌گویند، بدون آن‌که نیاز (برات و هزینه‌ی مالی) و ناز لازم آن را بیاورند، گاه به قساوت قلب دچار می‌شوند و ذکر برای آنان مضرّ می‌گردد.

به صورت کلی، سلوک، معرفت و هر امر مرتبط با عالم معنا و متافیزیک، بر سه پایه‌ی یادشده ـ یعنی نماز، نیاز (توان انفاق و ایثار)، و ناز ـ استوار است. کسی‌که عبادت دارد، به همان تناسب، باید نیازهای خود و پدیده‌های عالم را برطرف کند. شیر دادن به حیوانی بی‌پناه و بزرگ نمودن آن، رسیدگی به خوراک مورچه‌های بیابان و حشرات دیگر ـ هم‌چون سوسک و کِرم ـ یا گُل‌ها و درختان و بوته‌ها و تمیز کردن جاده یا پاک کردن باغچه یا شستن توالت، یا سفت کردن میخی که سست شده است یا تمیز کردن میزی که کثیف شده است یا تعمیر کردن جاده‌ای که خراب

گردیده است یا رسیدگی به کسی‌که بیمار است و برطرف کردن نیاز وی، تمامی در حکم آبیاری کردن ذکر است که آن را رشد می‌دهد و بارور می‌سازد؛ وگرنه ذکر، بر قساوت قلب و خودخواهی فرد می‌افزاید. کسی‌که نازکشی خلق دارد، لباس‌های خود را تمیز نگاه می‌دارد و به هنگام بیرون آوردن آن، لباس را تا می‌کند و در جایی مناسب می‌گذارد.

ذکر اگر با آب برات و ناز آبیاری نشود، سخت می‌گردد و قساوت و غفلت می‌زاید. نیاز و ناز، ذکر را نرم می‌کند و راه وصول آن را نزدیک می‌سازد و به وی قدرت الهام می‌بخشد.

نقش نیت و قصد نیز حیاتی است. برای نمونه، کسی به پای گُلی آب می‌ریزد، گویی به خداوند عالمیان آب عطا می‌کند. او حرمت این گُل را تا این اندازه نگاه می‌دارد. نیاز و ناز با حفظ برترین حرمت‌ها همراه است. گاهی موری را نجات می‌دهد، اما وی را چنان حرمت می‌کند که گویی پیغمبری را نجات می‌دهد. این مهم است که انسان در نیازها و برات‌هایی که برآورده می‌کند، منّتی در خود ایجاد نکند و کم‌ترین بی‌حرمتی و کوتاهی نداشته باشد.

داشتن توان ناز کشیدن از خداوند و پدیده‌های او، از نماز (عبادت) و نیاز (برات و انفاق مالی) مهم‌تر است. این کار، از ایثار بالاتر و سخت‌تر می‌باشد. ناز کشیدن، بسیار سنگین‌تر از نماز و نیاز می‌باشد. نماز، عبادت و ذکر برای توجه به حق‌تعالی و برقرار کردن ارتباط با خداوند است و نیاز و برات، برای حرمت گذاشتن به پدیده‌ها و رفع نیاز آن‌هاست در چهره‌ی حقی؛ اما ناز کشیدن، امری پنهانی و غیبی است که در سلوک و سلسله

مراتب معرفت، بالاتر از آن نمی‌باشد. ناز کشیدن، اوج توحید و وحدت می‌باشد. کمک کردن به پدیده‌ای «نیاز» است و نوازش کردن او، ناز کشیدن از آن می‌باشد. گاه به پدیده‌ای حرمت گذاشته می‌شود، ولی آن پدیده ناز ندارد؛ اما برخی هستند که حرمت را با بی‌حرمتی می‌شکنند و توان کشیدن ناز آنان در این حالت، خیلی مهم است. کشیدن ناز خصم به لطف الهی، بسیار سنگین است و بالاتر از ایثار می‌باشد و به عشق می‌رسد. در سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نازکشیدن از خصم آمده است. کسی‌که هر روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اذیت و آزار می‌کرد و خاکستر به سر و روی آن حضرت می‌پاشید، وقتی چند روز برای اذیت و آزار نمی‌آید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پی‌جوی وی می‌شود و چون بیمار بوده است، به عیادت وی می‌رود. این عیادت، کشیدن ناز دشمن بوده است.

کشیدن ناز تمامی پدیده‌ها از عالی و دانی، به لطف خالقی که دارد و برای خدای آن، بی‌منّت و بدون آن‌که ظهور و بروزی داشته باشد، چهره‌های بسیار متنوعی دارد و نیاز به شناخت ادب برخورد با پدیده‌ها دارد. برای مثال، می‌توان روی صندلی نشست با انداختن خود بر روی آن؛ اما در سیستم نازکشی از پدیده‌ها، پیش از نشستن، به صندلی توجه می‌کند، به آن سلام می‌دهد و با اذن می‌نشیند. کارگری تیشه‌ای را می‌اندازد؛ درحالی‌که باید حرمت آن را نگاه بدارد و ناز آن را بکشد. نباید چیزی را پرت کرد، که بی‌حرمتی است. انگشتری را باید با احترام به دست کرد و با احترام از دست بیرون آورد و در جای مناسب گذاشت. توجه به این نکات ریز و ظریف، عالی‌ترین مرحله‌ی کمال است.

بی‌احترامی به پدیده‌ها و به لباس و دیگر متعلقات، شِکوه و شکایت و مصیبت در پی دارد. باید خیر و عشق خویش را نثار پدیده‌ها ساخت. داشتن نیاز، از باب احتیاج پدیده‌هاست؛ ولی در کشیدن ناز، پدیده نیازی ندارد و از باب قرب، معرفت و عشق آورده می‌شود.

هر پدیده‌ای نوعی ادب برخورد و نوعی معاشقه دارد. گذاشتن چیزی بر روی کتاب، نوعی بی‌ادبی به اوست. هم‌چنین است گذاشتن چیزی بر نانی که در سفره می‌باشد. کسی‌که توان کشیدن ناز پدیده‌ها را دارد، هرچیزی را در جای خود می‌گذارد و ظلم و تجاوز و بی‌عدالتی و اجحاف از او برداشته شده است. او کاسه را روی کوزه نمی‌گذارد و همه‌ی پدیده‌ها را هوشمند و آگاه و طاهر و مطهر می‌یابد. البته کشیدن ناز نباید با اجحاف به هیچ پدیده‌ای ـ از جمله اعضای خود ـ همراه شود. این‌که کسی پای خود را به اعتبار این‌که در مقابل حق‌تعالی است، دراز نمی‌کند، ظلم به پای خویش می‌آورد و آن را فاسد می‌سازد و باید همان را برای خداوند و به لحاظ ناز کشیدن از آن در چهره‌ی حقی، دراز کرد. ریاضت‌هایی که اجحاف و ظلم به نفس در آن است، از همین باب، اشکال دارد. باید بهترین نوع خواب و خوراک را داشت؛ اما همراه با ناز کشیدن نسبت به مخلوقات الهی. اگر لباسی کهنه می‌شود، نباید آن را مانند آشغال دور انداخت. دین هم با بدن آدمی با حرمت رفتار می‌کند و از باب ناز کشیدن از بدن است که دستور به دفنِ همراه با احترام آن داده است. گفتن ذکر، بدون داشتن توان نیاز و ناز، قساوت‌زاست و این نیاز و ناز است که ذکر را پرورش و رشد می‌دهد و آن را به دل و عشق مرتبط می‌سازد.

ذکر و رابطه با خدا، باید به تناسب با رابطه‌ی نیکو با خلق خدا تنظیم شود؛ وگرنه قرب نمی‌آورد و ذکر مستجاب نمی‌شود. اگر شرایط عمومی هر ذکر ـ از جمله توان نازکشیدن از پدیده‌ها ـ رعایت می‌شد، با هر ذکر باید عاشق‌تر می‌شد و قرب بیش‌تری پیدا می‌کرد؛ ولی بدون لحاظ این شرط، هرچه بر کثرت ذکر افزوده شود، کیفیت آن از دست می‌رود؛ بلکه ذکر آسیب‌زا و قساوت‌آور می‌گردد. ناز خدا و ناز خَلق خدا را باید کشید که نازپرورده‌ی حق است. این‌که قاشق را بردارید و به بنده‌ای بیمار غذا بدهید و این‌که کفش کسی را جفت کنید و این‌که در برابر دیگری، بلند شوید و این‌که دست دیگری را در دست خود بگیرید، تمامی محبت به حق‌تعالی است. ناز اهل ناز را باید خرید که خریدن ناز آنان قرب می‌آورد و ملاحظه‌ی بدی‌های بدها را به‌خاطر خدا داشتن، بلکه لطف کردن به آنان به جای بدی‌هایی که داشته‌اند، و دوست‌داشتن همه و پرستیدن عالم هستی، در واژه‌ی «ناز» اعتبار می‌شود. می‌شود ناز تمامی حیوانات جنگل را کشید. می‌شود به حال مشکلات عموم افراد اندیشید. می‌شود ناز دریاها و اقیانوس‌ها و پدیده‌های آنان را کشید. شبی داشتم همین کار را می‌کردم که در دل اقیانوسی، زندانی را یافتم که افراد خاص را در آن محبوس کرده‌اند تا کسی نتواند از آنان جاسوسی کند و اطلاعی به دست آورد یا برای نجات آنان اقدامی کنند.

ناز اموات، یتیم‌ها، صغیرها و بیمارها را می‌شود کشید. در زلزله‌ی بم، پسربچه‌ای هشت نه ساله، برادر چهار یا پنج ساله‌ی خود را بغل کرده بود و به او محبت می‌کرد و از او چه نازی می‌کشید. اگر من بودم، این عکس را

زیباترین عکس سال معرفی می‌کردم. ملائکه حیران این بچه می‌شوند، ولی برخی آدم‌ها خیره‌سری می‌کنند. خدا همه‌ی مخلوقاتش را این‌گونه ناز و نیاز می‌دهد.

ناز کشیدن از پدیده‌ها ویژه‌ی انسان است؛ اما دیگر پدیده‌ها، هم عبادت (نماز و تسبیح) و هم نیاز را دارند؛ چنان‌چه حیوانات به بچه‌های خود غذا می‌رسانند.

ناز لباس خود را باید کشید و وقتی کهنه می‌شود و دیگر قابل استفاده نیست و از دنیا رفته است، از آن دستمال و دستگیره و مانند آن درست کنیم.

برای داشتن ذکر درست و مستجاب، باید بتوان آن را با نیاز و ناز هماهنگ کرد و تعادل بخشید. چه گمراه‌اند به اصطلاح معلمان معنوی که به یک نفر در یک مجلس، دوازده‌هزار یا چهارده‌هزار ذکر می‌دهند؛ بدون آن‌که کوچک‌ترین اشاره‌ای به مسأله‌ی نیاز و ناز داشته باشند. ناز دل کشیدن و ناز دلبر کشیدن و ناز دلدار کشیدن و ناز عالم را برای دلبر و دلدار کشیدن، انسان را صفا می‌بخشد و او را شیرین شیرین می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که هر پدیده‌ای وی را ببیند، صفای او را می‌شناسد و سعی می‌کند با او انس بگیرد. چنین کسی صاحب تمکین و تمکن است و هرکسی او را ببیند، به وی وابسته می‌شود؛ زیرا توان ناز وی، او را به خود می‌کشد و جذب می‌کند. اما امروزه کیست که حرمت نماز، نیاز و ناز را بداند و آن را پاس بدارد؟! کسی‌که حرمت نماز را نمی‌داند و شرط نیاز و ناز آن را نمی‌آورد، بر قساوت و بُعد خود می‌افزاید.

باید حرمت اشیا را داشت. حرمت ریگ‌هایی که در بیابان‌ها هستند و ماسه‌هایی که در باد سرگردان می‌باشند؛ حرمت دریا و پدیده‌های آبی، حرمت حیوانات بیابانی، حرمت بیمارهایی که در بیمارستان‌ها احساس تنهایی و غربت دارند! حرمت زندانیانی که در بندها و سلول‌ها گرفتارند. یاد کردن از آنان و داشتن حس دردی که آنان دارند، نوعی ناز کشیدن از این پدیده‌ها می‌باشد. ناز کشیدن، یعنی توجه به مخلوقات الهی. توجه ذهنی یا یادکرد از آنان با یک تماس تلفنی! داشتن حس درد فقر و ضعفی که بینوایان دارند. مسلمانی یعنی در اندیشه‌ی دیگران بودن و اهتمام داشتن برای رفع مشکل آنان. یعنی نداشتن کینه نسبت به هیچ پدیده‌ای! یعنی صفا داشتن و صفاکردن و داشتن معرفت در برابر تمامی پدیده‌ها؛ حتی دشمنان معاندی که بغض و حقد و عناد دارند.

در میان پدیده‌ها، آب، ناز دیگران را می‌کشد. آب، هر پدیده‌ای را به آغوش خود می‌کشد و او را بغل می‌کند و به تمام زوایای وجودش ورودش می‌یابد. آب، صفایی دارد که به هر واردی صفا می‌دهد و چه نازکشی‌ها که ندارد. آب، پدیده‌ای ضعیف هم نیست و می‌تواند موج‌های سهمگین تولید کند و بخروشد. آب، اگر جلالی شود، چیزی جلودار آن نیست و ظهور بارز قهاریت خداوند می‌گردد. خدایی که چنین مهرورز است، اگر به خشم و غضب آید، چیزی جلودار او نمی‌شود. خروشانی دریا را باید در تاریکی شبی طوفانی دید و «قاسم الجبارین» بودن خدا را باید در چنین هنگامه‌هایی یافت.

توان ناز کشیدن همسر و فرزندان نیز بسیار مهم است. باید عشقی را که

همسر در تهیه و پخت غذا به کار برده است دید و ناز او را بـا خـوردن بااشتها و خوشمزه‌ی غذایی که به عشق درست کرده و صفا در آن ریخته است، خرید.

کسی‌که نیاز دارد و ناز دیگر پدیده‌ها را می‌کشد، ملکوت ذکر تهلیل را می‌یابد. ذکر تهلیلِ چنین کسی چنان ملکوتی دارد که یک ذکر وی، عالَمی را زیر و رو می‌کند. یک بسمله‌ی او فتح‌الفتوح می‌شود و با یک صلوات، پرواز می‌کند و با ساکنان آسمان‌ها هم‌نشین و بـا فـرشتگان هـم‌نفس می‌گردد.

نیاز و ناز کشیدن، به ذکر کیفیت و سلامت می‌دهد. کسی‌که به نماز و نیاز و ناز می‌افتد، صفات خَلقی از او می‌ریزد و صفا و عشق و معرفت از او تازه می‌شود. باید ناز مخلوقات را کشید و حرمت آنـان را نگـه داشت. کسی‌که حرمت پدیده‌ها را نگه نمی‌دارد، نمی‌تواند ناز آنان را بکشد. توان کشیدن ناز بعد از توان نگاه داشتن حرمت آنان می‌باشد.

باید همراه پدیده‌ها شد و با آنان همدل و همراز گردید و عاشق تمامی آن‌ها گشت. چنین کسی دلش برای گیاهان، درختان و ریگ‌هـای بـیابان تنگ مـی‌شود و غـربت و انکسـار آنـان آزارش مـی‌دهد. وی نسـبت بـه هرچیزی و هرکسی می‌تواند صفا، صدق و صمیمیت داشته باشد. وی با هرچیزی از باب عشق وارد می‌شود. خداوند هم ناز بـنده‌های خـود را می‌کشد. خداوند در آیات سوره‌ی طه، چگونه ناز موسی را می‌کشد و وی را کلیم خود قرار می‌دهد. خداوند فروتنانه به او می‌فرماید:

﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى. إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي

﴿آَنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آَتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى. فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى. إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾[1].

و آیا خبر موسی به تو رسید؟ هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده‌ی خود گفت: درنگ کنید؛ زیرا من آتشی دیدم. امید که پاره‌ای از آن را برای شما بیاورم یا در پرتو آتش، راه (خود را باز) یابم. پس چون بدان رسید، ندا داده شد: ای موسی! این منم؛ پروردگار تو، پای‌پوش خویش بیرون آور، که تو در وادی مقدس طوی هستی. و من تو را برگزیده‌ام؛ پس بدان‌چه وحی می‌شود، گوش فرا ده. منم من خدایی که جز من خدایی نیست؛ پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار.

خداوند، عاشقانه با کلیم خود مواجه می‌شود و با همه‌ی عظمتی که دارد، ناز بنده‌ی خویش را می‌کشد.

امروزه به جای ناز کشیدن از بنده‌ها، کاسبی و سودجویی راه افتاده است. کاسبی چنان بازار رایج این عصر شده است که حتی به دین خدا هم رحم نمی‌شود!

اهل معرفت و عشق هرچیز و هرکسی را که می‌بینند، گمانشان این است که اوست! آنان ناز هر مخلوقی را به اندازه‌ی ناز خداوند می‌کشند و هیچ‌کس را کوچک‌تر از خدا و کم‌تر از او نمی‌دانند؛ زیرا هر پدیده‌ای را ظهور خدا یافته‌اند. آنان حتی ناز نفْسِ خویش را می‌کشند و به خود،

۱- طه / ۱۰ ـ ۱۴.

حرمتی عجیب دارند؛ حرمتی که الفاظی برای بیان آن نیست! آنان خوب‌خور و خوش‌خور و خداخور می‌گردند!

باید توجه داشت که نماز، نیاز و ناز دارای قابلیت ترکیب و استفاده‌ی یکی از دیگری است؛ به این معنا که برای نمونه می‌شود نماز و عبادت را در قالب نیاز یا ناز آورد و یا ناز حق‌تعالی را با نماز کشید. بر این اساس، عبادت و خدمت به خلق باید با هم باشد و هیچ‌یک نمی‌تواند جای دیگری را به صورت کلی بگیرد. بر این پایه، شعری که می‌گوید: «عبادت به‌جز خدمت خلق نیست» دارای کاستی معنایی است و با استانداردهای دینی مطابقت ندارد.

به هر روی، ذکر کسی مؤثر است که نماز، نیاز و ناز را با هم داشته باشد. کسی صاحب مغیبات و قدرت می‌گردد که برای نماز تمرین داشته باشد و برای نیاز، دستی دهنده، و برای ناز، خاک و مهربان شود. فرد متکبر، خشک و خشن یا مُمسِک و بخیل یا کاهل در عبادت، هیچ‌گاه صاحب قدرت نمی‌شود و شرایط تحقق ذکر انشایی و مستجاب را ندارد.

فصل چهارم:

ذکرهای سلوکی

ذکرهای سلوکی

کسی‌که می‌خواهد سیر در کمالات باطنی و امور ربوبی و معنوی داشته باشد، نیاز به انرژی و سوخت برای حرکت خود دارد. ذکر، انرژی لازم برای این حرکت را تأمین می‌کند و منبع سوخت و تغذیه‌ی باطن می‌باشد.

در سیر و سلوک، داشتن ذکر برای مدتی، امری الزامی و اجتناب‌ناپذیر است. سالک، بدون داشتن ذکرهای برنامه‌ریزی شده، توان سیر و تحمل مشکلات و بلایای مسیر را نمی‌یابد. سالک لازم است از ذکر لفظی بیاغازد و تا ذکر نفْسی و ذکرهای معنویِ ربوبی و الهی پیش رود. به هر روی، قوت و خوراک سالک، از ذکر ـ آن هم ذکر دایمیِ قلبی ـ تأمین می‌شود و بدون ذکر قلبی، در سلوک، راجل و درمانده می‌گردد.

هدف در ذکرهای سلوکی، داشتن قرب حقی و از دست دادن جهت خَلقی می‌باشد. ذکرهای سلوکی برای کسی مناسب است که «سالک» باشد. سالک، اصطلاحی خاص است و بار معنای لغوی خویش را با خود حمل می‌کند. سلوک، به حرکتی نظام‌مند و از پیش برنامه‌ریزی شده

می‌گویند. سلوک به معنای عملیاتی نمودن برنامه‌ای خاص و حرکت در چارچوبی معین است. چنین برنامه‌ای به سبب آن‌که دارای نظم است، برای مربی و راه‌رفتگان باتجربه، قابل پیش‌بینی است؛ هرچند این برنامه که توسط مربی تنظیم می‌گردد ـ البته اگر مربی از اولیای محبوبی باشد ـ برای سالک محبی قابل پیش‌بینی یا حدس نیست؛ هرچند سالک محبی از نوابغ باشد؛ زیرا سطح برنامه‌ای که مربی محبوبی تنظیم می‌کند، بسیار سنگین و فراتر از دیدرس حدس نوابغ می‌باشد.

کسی می‌تواند از ذکرهای سلوکی استفاده کند که بر اساس برنامه‌ای منظم حرکت نماید و دارای مهندسی دقیق باشد. این مهندسی، شامل ذکر نیز می‌گردد. یکی از این موارد، رعایت دقیق شمارگان اذکار سلوکی می‌باشد؛ اذکاری که مربی اجازه‌ی گفتن آن را به سالک برای بیش از سه، چهار یا پنج مورد در روز نمی‌دهد و اگر سالک، آن را رعایت نکند و شمار بیش‌تری از آن بیاورد، هم بنیاد سلوک خود را به آتش می‌کشد و هم خود را به تحمل بار مصایبی جبران‌ناپذیر ناچار می‌سازد؛ باری که اگر بیش از توان سالک باشد، کمر وی را می‌شکند و وی را برای همیشه خودباخته می‌سازد. نوع و شمار ذکرهای سلوکی، بر اساس مرتبه‌ی سالک در سیر منازل و نیز با لحاظ اسم ربّ وی تنظیم می‌شود.

ذکرهای سلوکی در صورتی باعث ارتقای معنوی و قرب سالک یا رسیدن وی به خواسته‌ی ناسوتی خویش می‌شود که در وهله‌ی نخست، سالک دارای سلوک باشد؛ افزون بر آن، سلوک وی حق و برگرفته از شریعت سالم و بی‌پیرایه باشد، و مهم‌تر این‌که برای سلوک خود دارای

امام و مربی باشد و در مسیر ولایی حرکت کند، **نه** هر مسیر سلوکی و هر مقصدی دارای هدایت است و **نه** هر حرکتی سیستماتیک است و **نه** هر سیستمی سالم و حق می‌باشد. ذکرهای سلوکی، با این شرایط است که ارتقای معنوی می‌آورد.

لازم است ذکرپرداز برای آوردن ذکرهای سلوکی، **هم** دارای سلوک باشد و **هم** آن را به‌گونه‌ی انشایی بیاورد و **هم** در انشای آن سیستماتیک عمل کند و نیز ترنم حق در آن سریان داشته باشد و با اعمال جوارح هماهنگ گردد و به حسب اذکاری که می‌آورد، هم آدم باشد و هم مسلمان. مربی هیچ‌گاه به کسی که به‌راحتی به دیگران دروغ می‌گوید و قصد فریب آنان را دارد تا منافع خود را تضمین کند، ذکر سلوکی نمی‌دهد. ذکر برای چنین کسی قساوت قلب می‌آورد. وی چونان ظالمی است که بخواهد از قرآن کریم استفاده داشته باشد. قرآن کریم برای ظالمانی که آیات آن را می‌خوانند ـ و چه بسا از آن راهنمایی می‌جویند ـ جز گمراهی و خسارت چیزی ندارد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً﴾[1].

و ما آن‌چه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است، از قرآن نازل می‌کنیم و(لی) ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

قرآن کریم برای ظالمان ضرر دارد و به آنان زیان وارد می‌سازد و آنان را گمراه می‌کند؛ هرچند ظالمان در قرائت قرآن کریم، قصد ثواب داشته

۱- اسراء / ۸۲.

باشند. در کتاب «***دانش استخاره***» گفتیم: کسانی که اهل حیله هستند و بندگان خدا را فریب می‌دهند، اگر با قرآن کریم استخاره بگیرند، قرآن کریم آنان را فریب می‌دهد. کسانی‌که کردار بد دارند، قرآن کریم را با کرداری که دارند، از خود دل‌آزرده می‌سازند و قرآن کریم حضور آنان را نمی‌خواهد، بلکه چه بسا آنان را لعن می‌کند؛ چنان‌که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است: «رُبَّ تال القرآن والقرآن یلعنه»[1]. در ذکرهای سلوکی، اعمال ذکرپرداز باید با ذکری که می‌گوید، هماهنگی داشته باشد و با آن قرین، جفت و متناسب باشد؛ وگرنه ذکر انعکاس به ضد و خلاف دارد و به جای نرم و هموار و صافی ساختن باطن، آن را سخت، خبیث و قسی می‌سازد. روایاتی که شرایط گفتن ذکر استغفار را بیان داشته است، برخی از این رموز را در خود دارد. کسی‌که ذکر سلوکی می‌گوید و عملی خلاف آن دارد، در سلک دروغ‌پردازان می‌باشد و ذکر وی چیزی جز گفتن دروغ نمی‌باشد.

کسی می‌تواند ذکرهای سلوکی داشته باشد که حتی کم‌ترین قساوتی در قلب خود نداشته باشد؛ به این معنا که با هیچ‌یک از بندگان خدا مشکلی نداشته باشد و بر آن باشد تا کسی را اذیت نکند. البته اذیت‌های احتمالی وی از سر ناآگاهی، اشتباه و خطای در فهم و یا ضعف نفسانی می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که با آگاهی بر اشتباه خود یا پیدا نمودن اقتدار لازم، اشتباهات گذشته را جبران می‌کند. کردار جوارحیِ چنین کسی، با اذکار

۱- بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۴.

سلوکی تناسب می‌یابد و می‌تواند سیستم ذکرهای سلوکی را در خود تعبیه کند و ذکر را به تناسب عمل خود، با زحمت و مرارت بیاورد. جفت نمودن و داشتن مهندسی وفق نفس در کنار سازگاری با بندگان خدا و داشتن رضایت از حق‌تعالی، سالک را محبّی پرنده و طیّار می‌سازد که می‌تواند اوج بگیرد و عروج به غیب و عالم معنا داشته باشد و از ناسوت بر شود و به معراجِ ملکوت، جبروت و لاهوت رود. کسی‌که کردار بدی دارد، بهتر است به جای آن‌که سحرگاهان نماز شب بگذارد، از حق‌تعالی خجالت بکشد و به کردار خود بیندیشد و از کردار خود پروا و ترس داشته باشد و احتیاط در عمل را پیش گیرد و خود را برای مهربانی، سازگاری و خیررسانی به خلق خدا و دوری از فریب، دروغ و خدعه نسبت به آنان تمرین دهد و از خداوند برای پیروزی بر خود و خودخواهی‌های خویش توفیق بطلبد؛ وگرنه گفتن ذکر با بدعملی و سوء رفتار و خُبث باطن، نه تنها خاصیت ذکر را محقق نمی‌کند، بلکه به فرد آسیب می‌رساند و او را به خداوند یا به امور معنوی و غیبی بی‌اعتقاد می‌گرداند. ذکر باید با فرد هماهنگ باشد و به او بچسبد، اگر دست‌کم چکیده‌ی ذکر نمی‌باشد؛ به این معنا که ذکر برای فرد، لذت‌بخش باشد و از آن خوشامد داشته باشد، نه این‌که به آن بی‌اعتقاد گردد.

ضرورت هماهنگی ذکر با کردار

درگفتن ذکرهای سلوکی، شرطی حیاتی وجود دارد. این شرط چنان اهمیت دارد که اگر رعایت نشود، ذکر به‌جای پدیدآوردن سیر صعودی،

سیری قهقرایی به ذکرپرداز می‌دهد. ذکرهای سلوکی به حسب مرتبه‌ی سالک، یا نفسی است، یا قلبی و یا روحی. شرط حیاتی در آوردن این اذکار، این است که ذکر همان‌گونه که در باطن سالک به صورت خفی می‌آید یا ذکرهایی که به توصیه‌ی استاد به گونه‌ی جلی در خلوت آورده می‌شود، با عمل جوارحی فرد هماهنگ باشد و کردار عملی، با ذکرهای باطنی وی ناسازگار نگردد. سلوکِ حق و دارای برنامه، این فصل مقوّم را دارد؛ به‌گونه‌ای که بدون آن، نه برنامه است و نه سلوک و هر نظمی که با فقد این شرط، رعایت شود، سلوکِ باطل می‌باشد، نه حق.

برای نمونه، کسی که ذکر «***یا الله***» یا «***سبحان‌الله***» را برای سلوک می‌آورد، چنان‌چه آن را روزانه پنج مرتبه می‌گوید، باید در کردار خود نیز دست‌کم پنج کار خیر و نیکو داشته باشد. چنین کسی اگر به توصیه‌ی مربی‌های غیرمتخصص ـ که مهارت کافی در دانش ذکر ندارند ـ روزانه صدبار تکبیر یا تسبیح دارد، باید بر جوارح خود نیز صد کردار نیکو را با توزیعی که دارد، جریان دهد و عمل وی با ذکرهای او هماهنگ باشد.

کسی در سلوک، دارای ذکر سازنده است که همواره بخواهد بهتر حرکت کند و نسبت به قبل خود، بهتر باشد و بیش‌تر با خدا دوست گردد و با خَلق خدا رفته‌رفته سازگارتر و مهربان‌تر باشد و نوسان کردارِ وی، تابع ذکرهای سلوکی وی گردد. کسی‌که ذکر تکبیر را دارد، باید از هرگونه ریا و نفاقی خالی گردد و خدعه و فریب در چنته‌ی خود نداشته باشد. یک ذکر تکبیر یا تهلیل برای آن‌که سالک را از ریا و شرک خالی کند، کافی است؛ اگر سالک دارای غیرت باشد.

مربیانی که به حسب نام‌های افراد یا به بهانه‌های دیگر، ذکرهایی در بسته‌هایی با شمارگان بیش از هزار می‌دهند، در دانش ذکر پیاده‌اند و شاگرد خود را عقده‌ای، حسرتی، عصبی، تنگ‌نظر و دارای قساوت شدید می‌سازند و وی را به نوعی جنون مبتلا می‌گردانند. من تاکنون نشده است که بیش از بیست عدد ذکر به بالاترین شاگردان محبی خود توصیه داشته باشم.

ذکر با عمل بالانس می‌شود. ذکر سلوکی برای کسی مناسب است که نفاق، دورویی، سالوس، فریب و خدعه نداشته باشد. اگر کسی اهل نفاق و خدعه با خلق خدا باشد و ذکر سلوکی بگوید ـ آن هم با توصیه‌های غیر کارشناسی برخی افراد یا کتاب‌ها ـ همان ذکرها وی را به جهنم می‌رساند؛ هرچند وی تنها لفظ آن اذکار را بیاورد.

ذکرهای سلوکی به مراتب، ضابطه‌ها و قاعده‌هایی بیش از ذکرهای قدرتی ـ که برای نمونه در درمان امراض جسمانی به کار می‌رود ـ و یا علم‌آور دارد. سلوک، بدون ضابطه و شماره و رعایت اندازه، محقق نمی‌شود. البته باز هم تأکید می‌کنیم که رعایت اندازه برای سالک، شرط حیاتی است؛ اما به کسانی‌که هنوز سالک نمی‌باشند، می‌توان از این ذکرها با شماره‌ای بیش‌تر یا بدون شماره داد؛ زیرا این ذکرها از ناحیه‌ی غیر سالک به گونه‌ی تمرینی آورده می‌شود و خاصیت سلوک بر آن مترتب نمی‌گردد، بلکه فرد را برای سلوک آماده می‌سازد و به وی انس به سلوک می‌دهد و ذایقه‌ی وی را شیرین می‌سازد؛ ضمن آن‌که این اذکار به گونه‌ی اِخباری گفته می‌شود؛ همان‌طور که به کودکان نابالغ، توصیه به نماز

می‌شود، ولی در آوردن شرایط آن سختگیری نمی‌شود، تا کودک رفته‌رفته به نماز مأنوس شود و خود با بالا بردن آگاهی خویش، شرایط آن را بداند و رعایت کند.

ذکرهای سلوکیِ دارای شماره، تنها برای کسانی تجویز می‌شود که بتوانند ذکر را به گونه‌ی انشایی بیاورند. کسی‌که هنوز معنای ذکرها را به درستی نمی‌داند و جوارح و کردار خود را به حسب معنای آن اذکار، با کارهای نیکو مأنوس نساخته است، برای سلوک آمادگی ندارد؛ تا چه رسد برای گفتن ذکرهای سلوکی، که تنها به سالکان حقیقی و راه‌رفته توصیه می‌شود و آنان هستند که به سبب سیر و سلوک و تماشای معانی حقیقی، معنای اذکار را درمی‌یابند و می‌توانند برای آن معنا، قصد انشا داشته باشند.

وصف ذکرهای سلوکی، لزوم بالانس و هماهنگی آن با کردار و عمل جوارح و ظهور علمی آن در عقل و صفای آن در باطن می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که کم‌ترین سنگینیِ ذکر بر عمل جوارحی، آن را فاسد می‌سازد؛ هرچند کردار عملی و نیز مرتبه‌ی توجه علمی، دارای نوسان می‌باشد و همیشه ریتم واحدی ندارد؛ در نتیجه، گاه می‌شود که وزن ذکر از وزن اعمال سنگین‌تر می‌شود؛ اما این مهم است که ذکر باید پیوسته تشویق‌گر و برانگیزنده بر عمل بهتر و سازگاریِ هرچه بیش‌تر با خلق خدا و شریعت او باشد و بر جلای باطن او بیفزاید و آن را صافی‌تر از پیش سازد و رفته‌رفته سبب گردد وزن اعمال با وزن ذکر گفته شده هماهنگ گردد و سنگینی ذکر بر عمل، هم محدود و موقت باشد و هم برانگیزندگی آن برای جبران

کاستی عمل، به پایداری برسد؛ وگرنه ناسوت، دار تدریج است و این هماهنگی، همسان دیگر کردار ناسوتی، به صورت ناگهانی به دست نمی‌آید. ما از موافقت و هماهنگی ظاهر و باطن، در کتاب «***دانش سلوک معنوی***» تحت اصل مستقلی سخن گفته‌ایم.

معرفت سنخ سلوک

سالک برای آن‌که ذکر مسانخ و مناسب با خود را بیابد، لازم است بداند در کدام‌یک از گروه‌های سلوکی قرار دارد. سالکان باید سنخ سلوک و روش سلوکی خود را بدانند و به حسب آن و به تناسب کردار و رفتاری که دارند، ذکر بگویند. ذکرپرداز در ذکرهای سلوکی باید بداند وی چه شخصیتی دارد و چه کاری بر عهده‌ی اوست و به کجا می‌رود تا بتواند به حسب آن، ذکر بگوید و ذکر را به صورت تخصصی برگزیند؛ نه به گونه‌ی انتخابی، سلیقه‌ای و ناشیانه. ذکرهای سلوکی باید بر پایه‌ی حرکتی برنامه‌ریزی‌شده، منظم و سیستماتیک باشد؛ وگرنه گفتن آن، عقیم می‌ماند و نتیجه‌ای در بر ندارد. در ادامه، ذکر مختصر این گروه‌ها می‌آید. ما در رابطه به گروه‌های متفاوت سلوکی، کتابی مستقل داریم.

سالکان ناسوت

اهل سلوک بر دو گروه عمده‌ی محبی و محبوبی می‌باشند. مقام قرب و انس هریک از اولیای الهی را بر اساس دعاها و خواسته‌هایی که دارند، می‌توان مورد شناسایی قرار داد؛ به این صورت که اولیای محبی، دارای خواسته و طمع می‌باشند و ارضی هستند و محبوبان، خواسته‌ی ناسوتی ندارند و حق را می‌طلبند و سماوی هستند. سالکان محبی، خواسته‌های

محدودِ ارضی دارند و در پی تأمین خواسته‌ی خود تلاش می‌کنند و آن را می‌طلبند. سالکان ناسوتی یا محبّی، به نیکو ساختن اخلاق و رفتار یا ارادت ورزیدن به یکی از اولیای الهی یا خدمت به خلق یا عبادت و ریاضت، بسنده می‌کنند و بُردی بیش از آن ندارند. اینان، خود بر دو گروه می‌باشند: سالکان مبتدی و سالکان مرید. سالکان مبتدی، غیر مریدانی هستند که زندگی سالم و سازگار با مردم را پی می‌گیرند. تفاوت آنان با افراد عادی این است که تمام همت افراد عادی متعلقات زندگی خودشان می‌باشد. سالکانِ مرید، کسانی هستند که از ارادت ورزیدن به یکی از اولیای الهی خرسند می‌باشند. برخی از اینان به استاد معنوی خویش دل می‌بندند و بر آن هستند تا در ظاهر، به وی مشابهت پیدا کنند؛ هرچند در خُلقیات و خَلقیات خویش محصور می‌باشند، اما ارادت آنان سبب می‌شود خودخواهی‌های خویش را کاهش دهند و کاستی‌ها و کمبودهای نفسانی خود را برطرف سازند. اینان سالکان متوسط می‌باشند. اگر بلایی بر این گروه وارد شود، به آن رضا نمی‌دهند و نسبت به عوامل بلا، اعتراض دارند.

سالکان ناسوتی از خواسته‌های نفسانی جدایی ندارند؛ هرچند این خواسته‌ها دوری از گناهان، وصول به خوبی‌ها، اصلاح نفس، داشتن حیات طیبه یا اصلاح جامعه باشد؛ اما این امور را می‌خواهد به شرط آن‌که آفت، شکست و بلایی نبیند و زندگی وی و متعلقاتی که دارد، سالم باشد. او می‌خواهد فقیر نباشد و از گرفتاری‌ها و بلایا جدا و دور باشد و فرزندان وی نااهل و فاسد نگردند؛ اما تمامی این خواسته‌ها، ناسوتی است و روزی پایان می‌پذیرد.

این سالکان، نه این‌که دارای خواسته می‌باشند، بلکه ارزش آنان در این است که خواسته‌ی ذهنی و قلبی خود را تأمین می‌کنند و آن را عملیاتی می‌سازند و سلامت و درستی را به حقیقت دارند.

به هر روی، مرحله‌ی نخستِ سیر و سلوک، محدود به ناسوت و تأمین خواسته می‌باشد و ترک طمع از حق، در این مرتبه دیده نمی‌شود و فرسنگ‌ها از آن فاصله دارد. سالکان ناسوتی، که جز غم تأمین خواسته‌های خود ندارند، با همه‌ی پاکی و قداست ایمانی، دچار خودخواهی هستند. برای همین است که به این سلوک، سلوک ناسوت گفته می‌شود؛ زیرا حتی کمالات آن، از سنخ ناسوت می‌باشد و بلندای برترین کمالات آن، امری نازل است که از ناسوت فراتر نمی‌رود.

سالکان ناسوت، یا مذموم‌اند ـ مانند فرعون ـ و یا ممدوح. ممدوحان نیز یا سالکان خیرخواه می‌باشند (که با آن‌که در پی خیر خویش می‌باشند، بدِ کسی را هم نمی‌خواهند) و یا از سالکان افضل هستند که ناسوت خیر را، هم برای خود و هم برای دیگران می‌خواهند.

عرفان محبی، عرفانی است که از مرتبه‌ی شکر بالاتر نمی‌رود. عارف محبی در نعمت‌ها شکرگزار است؛ اما با پیشامد سختی‌هایی که از جنس بلاهای عارفان محبوبی است، توان ایستایی و مقاومت ندارد و فرار را ترجیح می‌دهد. البته شمار محبان شکرگزار نیز اندک است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾[1]. عارفان محبی، همتی بیش از تأمین خواسته‌های ناسوتی ندارند و از آن در نمی‌گذرند.

سالکان محبیِ شکوری، تا غرق در نعمت مادی و کمالات معنوی

۱- سبأ / ۱۳.

هستند، با خدا هم‌گام می‌باشند؛ اما اگر بلاهای مخصوص محبوبان قربی ـ به‌ویژه سختی‌های اودیه‌ی ذات ـ بر آنان بارش گیرد، با خداوند ناآشنا می‌شوند و به داشته‌های ناسوتی بسنده کرده و به همان، دل خوش می‌دارند؛ هرچند درصد دل خوش داشتن به این داشته‌ها، متفاوت است.

در بیش‌تر ادعیه ـ که صبغه‌ی تربیت انسان‌ها در آن‌ها برجسته است ـ درخواست‌های ناسوتی دیده می‌شود؛ زیرا بُرد بیش‌تر انسان‌ها بیش از آن نمی‌باشد؛ هرچند این دعاها از زبان محبوبان حقی یا قربی می‌باشد. در این‌گونه دعاها، گاه تک‌گزاره‌هایی از درخواست‌های قربی یا حقی دیده می‌شود. بهتر است محبان ناسوت، با شناخت این گزاره‌ها، آن را جزو درخواست‌های خود قرار دهند و تنها به خواسته‌های ناسوتی اکتفا ننمایند.

برای عموم افراد چنین است که در تأمین خواسته، بهتر است دعاهای کلی داشته و خواسته‌ای معین را از خداوند نخواهند؛ زیرا آنان مصلحت و خیر خود را نمی‌دانند و ممکن است خواسته‌ای داشته باشند که ابزار شرّ آنان گردد. خواسته‌های کلی برای فرد ایجاد تناسب می‌کند؛ برخلاف درخواست‌های جزیی که ممکن است به مصلحت نباشد و مستجاب نگردد و در صوت الحاح و اصرار، ممکن است سبب مکر گردد و با استجابت، موجبات اذیت او را فراهم آورد.

اگر برای جامعه، طریق سالکان ناسوت ترویج و نهادینه شود، جامعه به بهشت ارضی تبدیل می‌گردد. دعای «اللهمّ اصلح کلّ فاسد من امور المسلمین» یکی از ذکرهای این گروه می‌باشد. شمار این گروه، بسیار اندک

است و در میان آنان، کسانی‌که در پی مددرسانی به مردم و اصلاح جامعه باشند، اندک‌تر.

سالکان ناسوت، چنان‌چه در سیر سلوکی خویش، مسیر حق را نیابند یا آن را نپیمایند، سالکان مذموم می‌باشند. فرعون از این گروه بوده است. شمار سالکان جهیمی فراوان است؛ چنان‌که قرآن کریم به نقل از اصحاب یمین، بر سیر حرکتی اهل آتش، اطلاق سلوک کرده و فرموده است:

﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ﴾[1].

چه چیز شما را در آتش (سَقَر) در آورد؟

سالکان قربی

سالکان قربی و حقی یا محبوبان الهی، خواسته‌ای ندارند و بلاکِش می‌باشند. اینان دارای دو مرتبه‌ی عمده می‌باشند: محبوبان حقی و محبوبان قربی. محبوبان حقی، به تمامی محبوبی هستند؛ برخلاف محبوبان قربی که رشحات و رگه‌هایی از محبوبان دارند، اما محب می‌باشند و لازم است زیر نظر مربی، برای وصول به رگه‌های محبوبی خویش تلاش داشته باشند. اینان نیز دو گروه عمده دارند: محبوبان محب و محبان محبوب. محبوبان محب، کسانی هستند که صفات محبوبی در آنان غلبه دارد، اما غلبه و چیرگی در محبان محبوبی با صفات محبی می‌باشد. آنان تنها در پی یک لحظه نگاه و رؤیت می‌باشند و به همان دل خوش می‌دارند و با پیشامد بلاها، خود را کنار می‌کشند و به وارد آمدنِ

۱- مدثر / ۴۲.

آسیب به خویش رضایت نمی‌دهند و تمام حق را نمی‌طلبند؛ زیرا تحمل دردها و آسیب‌های متناسب با آن را ندارند.

سالکان قربی با آن‌که خواسته ندارند، اما دعا و ذکر را از باب ادب می‌آورند. آنان در ذکرها و دعاهای خود، چیزی از خدا نمی‌خواهند و نداشتن سؤال و دعا و ذکر را بی‌ادبی، و برآمده از استکبار و غرور در برابر خدا می‌دانند و دعا می‌کنند و ذکر می‌گویند؛ چون خداوند آن را از بنده خواسته است؛ همان‌طور که نماز می‌گزارند؛ زیرا خداوند آن را خواسته است؛ اما ذهن و قلب آنان از خواسته و تأمین آن، فارغ است و به هیچ‌وجه نظری به آن ندارند.

سالکان قربی کسانی هستند که به‌کلی از دنیا می‌برند و خدا را می‌یابند. این بُرش می‌تواند در بدو تولد یا در بزرگی باشد. هرچه رتبه‌ی محبوبی بالاتر باشد، برش وی از ناسوت، در سن پایین‌تری می‌باشد. ویژگی اینان، آن است که به حسب رتبه‌ای که دارند، بلاهای ناسوتی بر آنان هجوم می‌آورد و دنیا با بلاهایی که برای آنان پیش می‌آورد، حتی به یک‌نفر از آنان رحم نمی‌آورد. اینان کسانی هستند که تحمل بلاپذیری بالایی دارند و در بلاهایی که برای آنان پیشامد می‌کند، اعتراض و چون و چرایی ندارند.

ذهن سالکان قربی از ناسوت فارغ است و پیوسته قرب حق را می‌طلبند. این قرب یا وصول، به یکی از اسمای حق‌تعالی است که می‌تواند مراتب تشبّه، تخلق و تعیّن تا تجسّم، تمثّل و تشخّص را داشته باشد و محبوبی بخواهد شخص حق بشود. شخص شدن، بسیار سنگین

است. چنین کسی نسبت به همسر و فرزند و خانه و محیط و جامعه، نه آن‌که بی‌تفاوت باشد، بلکه در مسیر سلوکی وی چنین اموری نمی‌آید و همواره در آسمانِ یکی از اسما سیر می‌کند و حق را پی می‌گیرد. برخی از آنان نیز اولیای حق را دنبال می‌کنند و در پی آنان به راه می‌افتند. برخی از آنان بر آن هستند تا با اولیای معصومین علیهم‌السلام انس گیرند. بعضی نیز با دیگر اولیا از طریق مکاشفه و معاینه در قبرستان یا در حرم‌های آنان ارتباط برقرار می‌کنند و سپس پی حق را می‌گیرند تا به یکی از اسمای الهی وصول یابند.

باید توجه داشت محبوبان قربی، اهل سلوک می‌باشند؛ به این معنا که رفته‌رفته از ناسوت فارغ می‌شوند و به امور ملکوتی و الهی رو می‌آورند. این سیر تدریجی، سبب می‌شود هریک از آنان در سنی به‌کلی از دنیا ببرند. چنین کسانی در پی آن نمی‌باشند که امری ناسوتی برای خود تدارک ببینند. آنان تنها حق را می‌طلبند و همت آنان وصول به اسما و صفات پروردگار است؛ به‌گونه‌ای که اگر کار ناسوتی نیز دارند، برای آن است که حق‌تعالی چنین کاری را از آنان خواسته است. بُرش آنان از دنیا، امری مطلق نیست و درصد و نسبیت برمی‌دارد؛ اما برش آنان از دنیا، رشد تضاعفی می‌گیرد.

سالکان قربی، از میان سالکان ناسوتی پدید می‌آیند و ابتدای سیر آنان، با سیر سالکان ناسوت مشترک است؛ ولی به آن محصور و محدود نمی‌گردند و بالاتر می‌روند. آنان ناسوت را در اختیار دارند و آن را با اراده و با برانگیختگی از کشش‌های باطنی خود ترک می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که ناسوت، دیگر برای آنان مزه‌ای ندارد. بعضی از آنان در هنگام مرگ، هیچ

متاع و کالای ناسوتی و هیچ مال و مِلکی نداشتند. آنان از ناسوت، تنها بلایای آن را سهم برده‌اند.

نهایت سیر محبوبان قربی، وصول به یکی از اسمای خداوند می‌باشد. این اسم می‌تواند از اسمای فعلی ـ مانند «***رزاق***» باشد ـ یا از اسمای وصفی، مانند «***رحمان***».

بیش‌تر پیامبران الهی از محبوبان قربی بوده‌اند؛ یعنی از محبوبان محب و از کسانی‌که با تلاش و ریاضت، در بزرگسالی ـ که ممکن است اوان بلوغ باشد ـ از دنیا بریده‌اند و یکی از اسمای حق را یافته‌اند. توجه شود که میان عصمت با وصول عرفانی، تفاوت است و نباید میان این‌دو، خلط کرد.

عارفان حقی

عارفان حقی کسانی هستند که تمام ذات حق به آنان موهبت شده است. بر عارفان حقی، اطلاق سالک نمی‌شود؛ زیرا آنان به صورت موهبتی سواره و به مقصد رسیده هستند. ناسوت با محبوبان حقی به شدت در می‌افتد و به مراتب، بلاهایی بیش از سالکان قربی برای آنان پیش می‌آورد؛ به‌گونه‌ای که محبوبان قربی در قیاس با آنان، خرده‌پا در امور معنوی و سلوکی به شمار می‌آیند و عارف حقیقی، تنها محبوب حقی می‌باشد. شمار محبوبان قربی بسیار اندک است و محبوبان حقی باید قرن‌ها بگذرد تا یکی از آنان زاده شود؛ از این رو، جز حضرات خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام، نمی‌توان از ولیّ محبوبی حقی دیگر، به صراحت سخن گفت.

ناسوت، بلاهایی شگرف برای اینان پیش می‌آورد و تمامی آنان را

نخست ترور شخصیت می‌کند و سپس به قتل می‌رساند: یا به سَم کشنده، یا به ضرب گلوله و یا ضربت شمشیر یکی از مغضوبان.

محبوبان قربی ممکن است به تیغ کشیده نشوند؛ ولی محبوبان حقی، به حتم به تیغ کشیده می‌شوند و با شهادت، از دنیا می‌روند و مرگ طبیعی برای آنان نیست. به هر روی، بلاهایی که بر سر این افراد نادر و عزیز وارد می‌شود، قابل شرح و بیان نیست و چنان عظیم و سهمگین است که شاید آنان به توضیح این بلاها راضی نباشند. همان‌گونه که آنان به ناسوت پشت می‌کنند، ناسوت هوشمند نیز به آنان پشت می‌کند، بلکه دنیایی بلاخیز برای آنان رقم می‌زند؛ زیرا کسی‌که به دنیا باج ندهد، دنیا به وی باج نخواهد داد. برای یافت این معنا، دقت بر روایتی که دیدار دنیا را با امیرمؤمنان در هیأت زنی زیبارو بیان می‌دارد، و مصایبی که برای آن حضرت پیش آمد، روشنگر است.

محبوبان حقی از خدا ارتزاق می‌کنند و پیوسته خدا را می‌بینند، نه ناسوت را. آنان چون خدا را می‌بینند، ناسوت را پیش چشم نمی‌آورند و ناسوت هم آن‌ها را اذیت می‌کند. سالک قربی در خدا فانی می‌شود و حق می‌گردد و همان کارهایی را انجام می‌دهد که خدا می‌کند؛ اما از حق‌تعالی خرج و استفاده نمی‌کنند. تنها خواسته‌ی آنان خداشدن است؛ در حالی‌که این خواسته نیز از خود آنان نیست و به آنان موهبت شده است. آنان طمع ندارند و در قاموس فعالیت آنان، «برای» یافت نمی‌شود. آنان دوّار، دیّار، طرّار و عیّارانی آسمانی می‌باشند که جز حق‌تعالی نمی‌شناسند. خداوند، آنان را دوست دارد و عاشق آن‌هاست؛ برای همین است که به آنان

«محبوبی» می‌گویند و مهم نیز همین است که خداوند کسی را دوست داشته باشد.

محبوبان حقی طمعی ندارند. سالکان قربی می‌توانند به محبوبان حقی تشبه بجویند و برخی از خواسته‌های خود را حقی سازند و برای نمونه، «طمع از غیر» بردارند؛ به این‌گونه که سلامِ همراه با طمع به دارایی‌های دیگران یا برای رهایی از تنهایی یا رسیدن به منفعت و حتی خیر نداشته باشند و دیگران را به چشم ظهور و بنده‌ی خدا ببینند. بعد از آن، باید «طمع از خویش» برداشت. این مرتبه از نفی طمع، سخت‌تر می‌باشد. کسی‌که نفی طمع از خود می‌کند، بهره‌بری از خویشتن ندارد. مرتبه‌ی سوم آن است که «طمع از حق» برداشته شود؛ آن خدایی‌که رب عالمیان است. در این مرتبه، دوستی با خدا به انگیزه‌ی رفاقت می‌باشد و دارایی‌ها و توانمندی‌های حق‌تعالی و بهشت و جهنم او، دخلی در رفاقت ندارد.

محبوب حقی هیچ‌چیزی از خداوند نمی‌خواهد؛ هرچند خداوند هرچه را بخواهد، خود می‌دهد و او بنده‌پروری را خوب می‌داند و در چارچوب قواعدی خاص، کار می‌کند. محبوب حقی، خدا را دوست دارد؛ تفاوتی ندارد که خداوند او را در بهشت جای دهد یا در جهنم؛ در هرجا که باشد، معرکه‌ی دوستی و عشق با خداوند را برپا می‌کند! البته کسی‌که ادعای رفاقت با خدا را دارد، رگ‌رگ وی را می‌زنند؛ اما او از دوستی خداوند دست برنمی‌دارد. او در دوستی و عشق با خداوند، چنان صاف و خالص است که «برای» غیری ندارد؛ بلکه خداوند را فقط برای خداوند می‌خواهد.

کسی‌که ترک طمع از حق می‌کند، شاهرگش را زیر پایش می‌گذارد و این امر، با طمع به تأمین خواسته و ایمنی و سلامتی نفس، منافات دارد. به فرض محال، حتی اگر خدای محبوب حقی را از خدایی بیندازند و فرد را نیز «اِرباً اِربا» نمایند، باز هم وی بر گِرد خدای خویش، طواف عشق می‌کند و حماسه‌ی محبت و وفا برپا می‌دارد. این‌که آدمی تا به کجا با خداوند هست، بسیار مهم است. کسی می‌تواند با خدا همراه شود که رفته‌رفته از تأمین خواسته و تکدی‌گری دست برداشته و دیگر دستی برای گرفتن برای خود نگذاشته باشد.

آدمی این خصلت را دارد که اگر جمله‌ی جهان را به تصرف آورد، باز از پی تحصیل جهان دگر است. آنان‌که خانه‌های ده‌ها میلیاردی و خودروهای چند میلیاردی دارند، به آن بسنده نمی‌کنند و در فضای آسمان، هتل اقامتی با آخرین استانداردهای جهانی بنا می‌کنند. مهم این است که بتوان از تأمین خواسته‌های ناسوتی دست برداشت؛ وگرنه انسان، مرزی برای ایستادن و توقف ندارد و حرمت آدمی، بدون مقصد نهایی است. مهم این است که این حرکتِ بی‌نهایت را با قاعده و قانون رفت و مانند افراد عادی نبود که سلوک و نظم در حرکت ندارند. اما آنان‌که منظم و در چارچوب قواعد شرعی و سلوک معنوی، منزل به منزل راه می‌روند، اگر تنها در پی تأمین خواسته‌های ناسوتی باشند، در رابطه با کردار نیک و خوبی که آورده‌اند ـ به‌ویژه در رابطه با دعاها و خواسته‌ها ـ طلب‌کار و مدعی می‌شوند. البته اجر و پاداش آنان محفوظ است و آن‌چه خواسته‌اند، به آنان داده می‌شود. البته خواسته‌های آنان، چون از ناسوت

فراتر نمی‌رود، آسیب و بلایی ولایی نیز ندارد. بلا، تنها برای کسی است که جرأت یافته است از خدا، فقط خدا را بخواهد.

کسی‌که سلوک ناسوتی دارد، باید با معرفت نفس و سنخ خواسته‌ی خود، بپذیرد که سالک ناسوت می‌باشد و سخن‌گفتن از ترک طمع از «غیر»، «خود» و «حق‌تعالی» برای او بسیار سنگین می‌باشد. چنین کسی باید در محضر خدا حاضر باشد که برای زدن شاهرگ خود و خُرد شدن ستون فقرات و شکستن زانوی خویش، به کنده بنشیند؛ بدون آن‌که با مشاهده‌ی تیغ حق‌تعالی، از جای خود تکان بخورد و باید اجازه دهد تیزی تیغ به حلقوم وی بنشیند و شاهد ریختن خونِ آبرو و حیثیت خود از تمامی شاهرگ‌های اجتماعی باشد. خداوند، کمر چنین انسانی را می‌شکند و البته این‌که خدا تمامی استخوان‌های انسان و زمختی‌های او را نرم کند و شاهرگ آدم را بزند، چه باصفاست.

سلوک سالکان ناسوت، از گوشت و پنیر با اندکی نان اضافه‌ی کمالات معنوی فراتر نمی‌رود؛ هرچند فرد، دارای قدرت استجابت دعا یا ذکر باشد. سالک ناسوت ممکن است بتواند بپرد و طیران یا طی‌الارض داشته باشد، چنان‌چه گنجشک و عقاب چنین می‌باشند؛ اما آن‌چه ویژه‌ی انسان است، این است که وی بتواند به دل حق بنشیند و مجالست با خدا داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که حق‌تعالی در مجلس وی و او نیز در مجلس حق بنشیند.

سالکان قربی، خود را از امور ناسوتی کنار می‌کشند و خدا را می‌خواهند و هوس می‌کنند و محبوبان حقی از خدا، تنها خدا را دارند.

سالکی در قرنطینه‌ی خدا وارد می‌شود که خداوند او را می‌زند و به سختی و به جِدّ هم می‌زند و به انواع بلاها می‌کِشد؛ وگرنه سرگردانی است که حتی اگر از قرب و حق بگوید، باز هم نمی‌داند که چه می‌گوید و خداوند نیز اعتنایی به او نمی‌کند؛ برای همین، جز بلایای طبیعی برای او نیست و از بلاهای اهل ولا، چیزی نمی‌چشد و به جرگه‌ی امتحان خدا وارد نمی‌گردد؛ چرا که اندک فشار و بلایی، وضو و طهارت او را باطل می‌سازد.

مهم این است که تا می‌شود تأمین خواسته‌ها را کاست و به خود خدا رو آورد و به صورت مستقیم، پای میز مذاکره با خدا رفت؛ میزی که گزینه‌های روی آن، جز بلا، فشارهای عصبی، جنگ‌های روانی، درد، غم، سوز، هجر و آه نیست؛ آن هم دردها و غم‌هایی که هریک، بیش از یک بیماری سرطان، اندوه با خود دارد؛ اندوه‌هایی که شراشر روح را به درد می‌آورد و عمق استخوان ظهوری و اسطقس آدمی را بارها درهم می‌شکند، از جا در می‌برد و دوباره جا می‌اندازد و استخوان لای زخم‌های پاره‌پاره می‌گذارد و به خشنی می‌دوزد، برای وارد آوردن دردهایی عمیق‌تر، صعب‌تر، جانکاه‌تر و کشنده‌تر که تحمل هریک از آن‌ها از گذراندن یک دوره بیماری سرطان در یکی از اعضای جسمی سخت‌تر است.

آنان‌که از ناسوت بر می‌شوند و به قرب یا به حق، وصول می‌یابند، اولیای خدا و انبیای الهی علیهم‌السلام می‌باشند که خداوند آنان را آماج تیغ‌ها و تیرهای خود قرار می‌دهد؛ تیرها و تیغ‌هایی که یکی پس از دیگری یا به

صورت بارشی فرود می‌آید. تیغ‌های الهی برای فینالیست‌هاست؛ آنان‌که قرب یا حق را دارند.

اگر کسی خواسته‌های قربی طلب کند، و خواسته‌ی وی پذیرفته شود، نخستین تغییری که در زندگی خود می‌بیند، این است که شکست‌ها پی‌درپی، داشته‌های او را آتش می‌زنند و بلایا و مکافات، راحتی و عافیت را از او می‌گیرند؛ وگرنه چنان‌چه زندگی آرام و آباد و دارای حرمت و عافیتی داراست، خداوند وی را محل اعتنا نگذاشته و او را در ردیف اولیای خویش نخواسته است. کسی‌که می‌خواهد دنیایی سالم و آباد داشته باشد و در پیش مردم، آبرومند زندگی کند، هرچند در دل خود دوست داشته باشد که به قرب برسد و قربی شود، حق ندارد آن را درخواست کند؛ زیرا معنای درخواست قربی‌شدن این است که خدایا مرا در زندگی ناسوتی مکافات و بلا ده و بر زمینِ شکست بزن و بر من، انواع تیغ‌های درد و رنج و محنت را بکِش و مرا نابود و خراب ساز و آبروی مرا در پیش مردمان ببر و تمامی مال و اموالِ دنیایی را از من بگیر؛ به‌گونه‌ای که در اوج غربت و غرق و غیبت، کسی نه مرا همراهی کند و نه یاری و نه کسی مرا درک کند و قرب عرفانی و معنوی و حق‌شدنِ مرا بداند و بر دردها، هجرها، سوزها و آه‌ها، یکی پسِ دیگری بیفزا. قربی شدن، یعنی با خدا درگیر شدن برای زمین خوردن و باختن و پاک‌باخته شدن؛ هرچند خداوند جوانمرد است و بر اساس اصول و قواعدی که دارد ـ به‌ویژه بر پایه‌ی محبت، حکمت و عدالت ـ حریفِ ولیِّ محبوبی خویش می‌گردد و عاشق‌کُشی می‌کند. مقرّبان محبوبی، هیچ خواسته‌ای ندارند و دعا را نیز

تنها از باب ادب می‌آورند؛ ادبِ این‌که خداوند آن دعا را خواسته است و اینان نیز اطاعت می‌کنند.

اگر کسی نااهل باشد (اهل تحمل بلا نباشد) و درخواست قربی‌شدن کند، بیچاره می‌شود و به‌کلی از خداوند بازمی‌گردد؛ همان‌طور که اگر کسی همانند افراد عادی در خواسته‌های ناسوتی خویش بماند و ناسوت جمع کند، در لحظه‌ی مرگ، حسرت داشته‌هایی را دارد که می‌گذارد، و چون خداوند را عامل این دوری می‌بیند، به خداوند بی‌اعتقاد می‌گردد و در حال کفر، با او درگیر می‌شود. انسان عادی و حتی سالک محبی که تحمل درد و بلا را ندارد، **نه** باید از خداوند درخواست بلا و مکافات کند، ـ که چنین خواسته‌ای (درخواست قربی‌شدن که بلا را لازم دارد) برای چنان کسانی، شرعی نمی‌باشد ـ و **نه** باید در دام ناسوت چنان گرفتار شود که مرگ و جدا شدن وی از آن دارایی‌ها، به درگیری با خدا و کفر وی بینجامد.

اما وارد شدن به جرگه‌ی محبوبان مقرب و در زمره‌ی محبان محبوبی گردیدن، دارای طریق می‌باشد. هرکسی رگه‌ای محبوبی درون خود دارد که اگر آن را بیابد، از طریق آن می‌تواند تمامی صفات و خصوصیات دیگر خود را میزان نماید و در اعتدال نگاه دارد. کسی‌که رگه‌ی محبوبی خود را زیر نظر مربی محبوبی بیابد، از طریق آن می‌تواند چنان رشدی داشته باشد که از محبوبان قربی فراتر رود و با وصول به ذات حق‌تعالی، از محبوبان حقی شود؛ اما وصول به این مسیر، پاره پاره شدن و از دست دادن تمامی موجودی‌ها، اعتبارها و آبروها را لازم دارد و کسی‌که چنین علاقه و توانی را در خود نمی‌یابد، بهتر است مسیر طبیعی خویش را در پیش بگیرد.

تخصصی بودن ذکرهای سلوکی

ذکرهای سلوکی، امری تخصصی و علمی است. برخی ذکرها برای مقام اضطرار است و بعضی برای افرادی که موقعیتی عادی دارند. ذکری باید در شب و در تاریکی و خلوت گفته شود و ذکری درروز یا در ملأ عام؛ ذکری برای مقام سجده است و ذکری را نباید در حال سجده گفت؛ ذکری را باید داخل در نماز گفت و ذکری را باید با شفیع آورد؛ ذکری را باید با صلوات همراه ساخت و ذکری را در قبرستان گفت؛ ذکری باید در زیر آسمان گفته شود؛ ذکری ترتیب دارد و ذکری ترتّب و دیگری دارای شماره است. به هر روی، لازم است به حسب هر توانایی و خواسته‌ای، ذکری متناسب برای سلوک داشت؛ ذکری که تنها مربی محبوبی توان تجویز آن را برای سلوک شخص دارد و به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را به صورت خودتجویزی و به تعبیری «هردمبیل» آورد. نه تنها در رابطه با ذکر، بلکه انجام غیرعلمی هرگونه کردار مسلمانی، خاصیتی برای زندگی دنیا و آخرت ـ جز تضییع عمر و سرمایه، و پرتوقعی و نتیجه ندیدن و وازدگی از مسایل مذهبی ـ در پی ندارد؛ وگرنه اسلام باید خاصیت خود را در مسلمانان نشان می‌داد و در کشورهای اسلامی، زندانی‌های بزه‌کار، فراوان نبودند و مسلمانان به‌راحتی، تفاوت زندگیِ مسلمان نمازگزار را با مسلمان بی‌نماز حس می‌کردند.

مسلمانی که بدون نسخه و تجویز مستقیم مجتهد صاحب شرایط، مسلمانی می‌کند، سر از خودتجویزی درمی‌آورد و مسلمانی وی ناشیانه،

سطحی و غیرعلمی می‌باشد. برای زندگی باید نسخه، تجویز و دستورالعمل داشت. ما تفصیل این گزاره‌ی مهم دانش زندگی را در کتاب «***دانش زندگی***» توضیح داده‌ایم. برای هرکسی هرچیزی لازم نیست و باید گزاره‌های مسلمانی و ایمانی را رتبه‌بندی کرد و گزاره‌های تکلیفیِ هر مرتبه را برای فرد متناسب با آن بیان کرد؛ نه برای عموم مردمان، که در این صورت، کسی‌که تکلیف سنگین‌تری دارد، برخی از تکلیف‌های خود را نمی‌داند و در حالی می‌میرد که عهده‌ی وی از تکالیفی که بر او بوده، بیرون نرفته است و یکی نیز تکلیف‌های سنگینی می‌گیرد و کارهایی را انجام می‌دهد که وظیفه‌ی وی نبوده است و با آوردن آن‌ها، آرامش را از خود و خانواده‌ی خویش گرفته و سبب دین‌گریزی خود و آن‌ها شده است.

مسلمانی قاعده دارد؛ همان‌طور که خداوند نیز با قاعده کار می‌کند و به بنده‌ی خود و ادب و اخلاق و نوع برخورد و خواسته‌ای که دارد و به میزان فهم و عقل و معرفت او می‌نگرد و با وی معامله می‌نماید. سلوک، ذکر و به‌طور کلی، مسلمانی قاعده دارد و قاعده‌های آن را نیز باید از مربیان کارآزموده گرفت؛ مربیانی که هم انسان‌ها را می‌شناسند و هم احکام الهی مربوط به آنان را. مسلمان، اگر بخواهد تأثیر اسلام خود را بیابد، نخست باید مربی خود را بشناسد؛ آن هم مربی زنده در هر زمانی که به صورت مستقیم، از او حکم و دستور بگیرد. اهمیت ولایت و امامت در شیعه، به سِمت مربی‌گری قدسی و پیوندی است که امام و ولیّ خدا با حق‌تعالی دارد.

تشخیص نوع ذکرهای سلوکی که مددرساننده و انرژی‌بخش برای مجاهدت نفس و ارتقای کمالات می‌باشد، با مربی محبوبی است. مربی کارآزموده، ذکرپرداز را به صورت مرتب، مورد آزمایش قرار می‌دهد و قدرت تحمل و خویشتن‌داری و نگه‌داری او را می‌آزماید. توانمندی سالکان و خواسته‌های آنان، تنوع شگرفی دارد و ذکرهای سلوکی نیز به همین میزان، تنوع می‌پذیرد و هیچ‌گاه ذکر افراد عالی به افراد مبتدی یا متوسط داده نمی‌شود؛ وگرنه ممکن است عوارضی هم‌چون کفرزایی و سر درآوردن از جهنم عذاب، یا دست‌کم خواستار شدن قدرت بر انجام گناه ـ به سبب هوسی که در نفس خود دارد ـ را در بر داشته باشد.

سالکی محبی و ارضی و غیرمرید و دیگری ارضی و مرید می‌باشد، و آن یکی محبوبی سماوی و الهی (قربی) اما غیر وحیانی و یا دارای ظهوری وحیانی و حقی و ذاتی می‌باشد و هریک، ذکر خاصی را می‌طلبند و نمی‌توان با ناآگاهی از ظرایف این بحث، از بعضی روایات سوء استفاده کرد و تناسب‌ها و اندازه‌ها را نگه نداشت و برای خود یا دیگران توصیه به هر ذکری داشت و از خداوند چیزی را خواست که خیر فردی یا جمعی ـ آن هم به صورت مشاعی ـ ندارد.

ما توضیح مراتب اهل سلوک و محبوبان را در کتاب مستقلی آورده و در آن‌جا گفته‌ایم: تنوع امور معنوی ـ به دلیل این‌که از کاستی‌های عالم مادی خالی است ـ بسیار بیش از تنوعی است که آدمیان در ناسوت به حسب رشته‌های علمیِ محدود به امور مادی دارند.

سلوک ـ حتی سلوک برای محبوبان قربی و نیز جلای محبوبان حقی ـ نیازمند

مربی محبوبی می‌باشد و اولیای محبوبی باید به حضور اولیای محبوبیِ واصل و مقرّب برسند و از آنان نسخه‌ی ولایی بگیرند؛ وگرنه حتی آنان نیز که در پناه حمایت خاص می‌باشند، گمراه و ضایع می‌گردند. حق، بدون مربی محبوبی در نهاد کسی نمی‌نشیند و آنان‌که محبوبی حق‌تعالی می‌باشند، باید با تربیت یک ولیّ محبوبیِ واصل، حقی را که در نهاد آنان گم می‌باشد، بیابند. مربی نیز باید از محبوبان باشند و اولیای محبّی توان دستگیری از اولیای محبوبی را که حق در آنان مکتوم است، ندارند و تنها آنان را سرگردان می‌سازند. محبان ـ که کم‌تر می‌شود از سلوک ناسوت فراتر روند ـ خود پیاده هستند و نمی‌توانند کسی را که قرب حق‌تعالی را به صورت موهبتی در نهاد خود دارد، دستگیری نمایند. چیرگی ظاهری محبان در بحث‌های عرفانی، مسیر سلوک را برای دیگران لوث نموده و آن را از قاعده خارج ساخته است؛ قاعده‌هایی که برخی از آن در کتاب «***دانش سلوک معنوی***» و مجموعه‌ی «***سیر سرخ***» آمده است.

سلوک، یک دانش و یک علم مترقی، پیچیده و پیشرفته است که با قلندری و درویشی یا با چیرگی محبان محدود و کوتاه‌نظر، به انحطاط کشیده شده است و کسی‌که از چنین عرفان‌هایی استقبال می‌کند ـ به‌ویژه امروزه که محفل‌های چراغ‌داران کاذب یا ساحر یا دارای قدرت‌های ارضی شیطانی فراوان شده است ـ جز گمراهی و بیچارگی و از دست دادن دنیا و آخرت و وازدگی از معنویت و خدا، پسامدی ندارد. مربیان امروز عرفان و اخلاق، خود مایه‌ی بدبختی جامعه می‌باشند. بهتر است آنان قصد خیر کنند و دست از تربیت مردم بردارند و از چراغ‌داری و مریدپروری توبه کنند؛ اما

هوس‌های نفسانی و خباثت‌های باطنی، مانع چنین قصدی است. ای کاش عرفان و دیگر علوم انسانی و اسلامی نیز هم‌چون پزشکی، به خود نظام می‌گرفت تا کسی بدون مجوّز و شماره‌نظام، ادعایی به میان نیاورد.

ذکرهای توحیدی و ولایی

اذکار سلوکی به صورت کلی بر دو قسم توحیدی و ولایی می‌باشد. این دوگونگی، به ذکرها دو سیستم متفاوت توحیدی و ولایی داده است. مهم‌ترین اذکار توحیدی، به ترتیب: «بسمله، تهلیل، تحمید، تسبیح، یا حیُّ و یا قیوم و حوقله» می‌باشد. این اذکار، عمل به توحید و توحید عملی است که ماجراهای بسیاری را در مسیر قرب آدمی پیش می‌آورد.

بسمله از اذکار سنگین محبوبی و نخستین آن‌ها در اذکار خاص می‌باشد. کسی‌که از محبوبان الهی است یا رشحه‌ای از معرفت محبوبی در وی می‌باشد، ارتزاق معنوی از این ذکر دارد و سپس به ذکر صلوات رو می‌آورد. بسمله، ذکر توحید جمعی می‌باشد.

اما در باب ولایت، اصل در اذکار ولایی، صلوات می‌باشد. صلوات، نخستین ذکر محبان و از اذکار عام می‌باشد. محبان بعد از این ذکر، باید ذکر حوقله را بیاورند و نمی‌توانند از بسمله ـ که ذکری سنگین است و سنگین‌ترین ذکر محبوبی می‌باشد ـ ارتزاق نمایند؛ هرچند ما در این کتاب، به دلیل نداشتن ذکرپردازی که خواهان یافتن تخصص در ذکرهای سلوکی باشد، نتوانستیم برخی از ذکرهای مهم سلوکی مانند حوقله را تبیین کنیم و آن را به فرصت دیگری وامی‌نهیم.

اذکار توحیدی و ولایی، یا به افتراق گفته می‌شود و یا به صورت ترکیبی و جمعی.

اذکار ولایی، از ذیول اذکار توحیدی و در مرتبه‌ی ثانی و ظهور آن است و چنین نیست که در عرض آن قرار گیرد و رقیب آن باشد.

تمامی اسلام در دو چهره‌ی توحید و ولایت بروز دارد و از این دو چهره ظاهر می‌شود. چهره‌ی ولایت در اسلام بسیار شفاف و ممتاز می‌باشد؛ به‌خلاف ادیان پیشین که ولایت را در نقش انصار و حواریون ـ آن هم به گونه‌ی ضعیف ـ نقش می‌زد. مراد از ولایت در این‌جا، حقیقت نزولی هدایت، سلامت و عصمت، و قرب حقیقی به حق‌تعالی است که منحصر به چهارده معصوم علیهم‌السلام و نایبان خاص آن حضرات می‌باشد. متأسفانه کسانی ادعای ولایت داشته‌اند که از خلفای جور و افراد جنایت‌کار و ستم‌پیشه یا ناآگاه و ضعیفِ در علم و شخصیت باطنی بوده‌اند؛ کسانی‌که نه تنها شرایط سخت ولایت تکوینی در آنان نبوده است، بلکه جز آلودگی، جهل و ظلم نداشته‌اند. وانگهی داشتن هزاران کمال ظاهری و باطنی، ولایت‌آور نیست؛ زیرا ولایت، امری است که در انحصار خداوند می‌باشد و آن را تنها به کسانی که برگزیده‌ی خاص او هستند، اعطا می‌کند. این گمراهان، همواره چهره‌ی ولایت را به انحراف برده و سد راه صاحبان ولایت حقیقی و الهی بوده‌اند. البته این روزها، جنجال‌آفرینی از ولایت، توسط برخی از تعزیه‌چیان و روضه‌خوانان و مداحان انجام می‌شود و آنان در گرداب توهّمات خویش، پیرایه‌های بزرگی به آن وارد آورده‌اند. ما از گمراهی‌های پیش‌آمده در مسیر ولایت، در کتاب «***جامعه‌شناسی عالمان دینی***» سخن گفته‌ایم.

ورود به ذکرهای توحیدی نیز یا از اسمای الهی است، یا بر پایه‌ی آیات

قرآن کریم، که در این صورت، از اسمایی که در قرآن کریم آمده است، بهره برده می‌شود. برخی نیز عناوین اذکار مجرب را فارغ از این‌که از اسمای حسنای الهی است یا در قرآن کریم آمده است، پایه‌ی ذکردرمانی قرار می‌دهند. این نوع حرکت، آزاد می‌باشد و از تمامی سیستم‌ها بهره می‌برد. شروع آن برای محبان نیز با اذکار عام می‌باشد. در این سیستم، برخی از اسما، اوراد و مجرّبات در قالب حرز یا طلسم ساخته می‌شود یا خود طلسم‌شکن می‌گردد و نیز سحر، جادو، آفاق، اعداد و جفور را نیز در بر می‌گیرد و افزون بر اسما و آیات، از برخی پدیده‌ها ـ هم‌چون انواع سنگ‌ها، آب، چوب، استخوان، اعداد و ارقام و برخی انسان‌ها ـ نیز بهره می‌برد. این سیستم، سبکی عام با زمینه‌ی خاص، آن هم در قالب عملیات دارد و سبک آموزشیِ آن، تنها بر پایه‌ی امور نظری صرف و مدرسیِ رایج نیست. در این سبکِ ترکیبی، گاه اسمی با آیه‌ای ذکر قرار داده می‌شود یا به عکس می‌باشد؛ اما سبک‌های دیگر که به بساطت عملی منحصر است، به سطحی‌اندیشی در ذکردرمانی نیز مبتلاست و توان پاسخ‌گویی به تمامی نیازمندی‌ها را ندارد و از عهده‌ی پرورش ذکرپردازان برنمی‌آید؛ هرچند ممکن است در مدرسه‌ی علمی، رونق آموزشی داشته باشد.

سبک ترکیبی ذکر، سبک عملیاتی است و مربی تا جایی‌که ذکرپرداز توان برداشتن گام داشته باشد، وی را برگفتن ذکر، امداد می‌کند و توان ویزیت ذکرپرداز را در تمامی مراحل با استفاده از امور گفته شده و نیز غیر آن را دارد. ما در دانش ذکر، از این سبک عام و ترکیبی بهره می‌بریم و این دانش را عملیاتی می‌دانیم، نه آموزشی صرف. آموزش نظری ذکر، جز

برای داشتن اطلاعات عمومی و مصون ماندن از آفت‌های خودذکری، انحرافات، خرافات و گرفتاری در دست شیادان، بهره‌ی دیگری ندارد و ذکر مستجاب نمی‌آورد. البته این دانش عملیاتی، نیازمند در دست داشتن معرفت نظری می‌باشد که در دانش‌هایی نظیر عرفان و اسماءالحسنی از آن‌ها سخن گفته می‌شود.

در این‌جا می‌خواهیم بگوییم دانش ذکر، نیاز به آزمایش عملی و تجربه دارد. تمرین‌هایی که گاه زمان‌بر است و نیز به تدریج حاصل می‌شود و تا پازل فهم و عمل به آن کامل نگردد، ذکر خاصیتی ندارد و مستجاب نمی‌گردد. دخالت تدریج و زمان و تجربه در ذکر عملی، نسبت به افراد ـ به‌ویژه با توجه به میزان صفای باطن آن‌ها ـ متفاوت است. فردی در شش‌ماه یا دو سال به ذکر مستجاب می‌رسد و دیگری در کم‌تر از ده روز. اگر فرد از محبان باشد، رسیدن به ذکر مستجاب، زحمت و تلاش و تمرین بسیاری را از وی می‌طلبد. بنابراین، فرد برگزیده‌شده برای ذکردرمانی، باید حیث استعداد خود را توجه نماید و با آوردن چند تمرین و ندیدن نتیجه، احساس ناکارآمدی و خستگی نداشته باشد و در این زمینه با مربی خود مشورت نماید و با وی همگام گردد. در ادامه، برخی از مهم‌ترین ذکرهای سلوکی می‌آید.

ذکر صلوات

صلوات، از ناحیه‌ی محتوایی که دارد و از جهت اعتقاد مذهبی و نیز به لحاظ آثاری که دارد، جایگاه بسیار مهمی در میان اذکار ولایی یافته و آن را از برترینِ این اذکار، بلکه اصل و ریشه‌ی آن‌ها ساخته است.

صلوات، از ذکرهای ابتدایی، اما استمراری و دایمی می‌باشد؛ به این معنا که صلوات گرچه نخستین ذکر محبّی است که گفته می‌شود، اما پایان‌ناپذیر است و استمرار دارد و با ذکرهای دیگر نیز جمع می‌شود. ذکر کلیِ صلوات به گونه‌ی «اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمد» می‌باشد. در این حالت، نه باید چیزی از آن کاست و نه چیزی بر آن افزود؛ اما در ذکر خاص صلوات، تنوعی بی‌شمار می‌باشد که برای هر نوع آن، خاصیتی منحصر می‌باشد که بعد از این، از آن سخن خواهیم گفت.

نخستین تمرین ورزشی در باشگاه ذکردرمانی محبّان، صلوات می‌باشد. نفس و روح آدمی با این ذکر، قوت و قدرت گرفته و جلا پیدا می‌کند. طهارتی که این ذکر به باطن می‌دهد، سبب می‌شود قدرت جذب آن را برای ذکرهای رفع حجاب یا ذکرهای نوری، بالا ببرد و آن ذکرها را به خود بپذیرد.

پیش از این نیز گفتیم ذکر صلوات، هم دارای توحید می‌باشد و هم ولایت. فرقه‌ای ناجیه می‌باشد که بتواند توحید و ولایت را با هم رقم بزند. نجات هر مؤمنی، به توحید و ولایت می‌باشد. کسی‌که در توحید و ولایت مشکل نداشته باشد، در امور دیگر مشکلی ندارد و دیگر مشکلات وی، به صورت قهری برطرف می‌شود. نه توحید بدون ولایت محقق می‌شود و نه ولایت بدون توحید به دست می‌آید. توحید، رسیدن به حق است که با توجه به این‌که از باب تفعیل می‌باشد، به صورت تدریجی و ذره ذره و با زحمت فراوان به دست می‌آید؛ چنان‌که در «منازل‌السائرین»، آخرین منزل سیر و سلوک، منزل توحید می‌باشد. کسی

در سیر منازل به توحید می‌رسد که ستون فقرات وی را شکـاف داده و اسکلت وی را زنده زنده بیرون کشیده و تمامی استخوان‌های آن را کوبیده و پودر نموده باشند. شکاف ستون فقرات با دو دمِ تیزی دال توحید انجام می‌شود و بنیاد شرک و کفر را از موحّد خارج مـی‌سازد. ولایت از «وَلی یلی»، به معنای قرب، نزدیکی و وصول می‌باشد. اگر تعیّنی برگزیده، از مسیر حق، به خدا برسد، ولایت می‌یابد. ولایت، موصِل و رساننده بـه حق می‌باشد. صاحبان ولایت، چهره‌های مستقل نمی‌باشند؛ بلکه نقش موصِل و رساننده را دارند و مصباح هدایت و کشتی نجات می‌باشند که به حق‌تعالی رهنمون می‌شوند و مـی‌رسانند و تـمامی بـه چـهره‌ی زیـبای حق‌تعالی اشاره دارند. صاحبان ولایت، ما را به خداوند نزدیک می‌کنند و قرب بندگان به حق‌تعالی را تسهیل می‌سازند. ولایت و توحید سر دراز دارد و ظواهر شکلی آن، مانند: سینه‌زدن، سیاه پوشیدن و غذای متبرک خوردن و شرکت در شادی‌های و عزاها، رایج شده است؛ اما حقیقت آن ـ که همان حق دیدن و حق پوییدن و داشتن بصیرت و بینایی نسبت به حق و قرب به حق‌تعالی داشتن است ـ به باطن و محاق رفته است. ما خودباخته‌ی صاحبان ولایت نیستیم، زیرا چهارده معصوم علیهم‌السلام نیامدند تا ما بازنده باشیم، بلکه ما دلباخته‌ی آن حضرات علیهم‌السلام می‌باشیم و این دلبـاختگی، بـرنده شـدن است. ارادت ما به آن حضرات علیهم‌السلام از سر فهم، آگاهی و معرفت می‌باشد. ما می‌دانیم که باب وصول بندگان به حق‌تعالی، آن حضرات می‌باشند و ما با چشم‌های باز، از آنان دنباله‌روی و تبعیت داریم. در این معرفت و ارادت نیز چنان دلباخته‌ایم که تحمل تمامی سختی‌ها و حتی قتل و شهادت در راه آنان برای ما افتخار می‌باشد.

متأسفانه ظاهرگرایی و ناآگاهی از بحث‌های ولایت، برخی را که دلباختگی نمی‌دانستند، به خودباختگی کشاند و آنان خود را غلام درگاه ولایت ساختند و واژه‌های رایج در این وادی را از واژه‌های تابع خودباختگی ساخت. خلط میان دلباختگی و خودباختگی، حقیقت ولایت را دچار تحریف معنایی ساخته است. خداوند، تمامی پدیده‌ها را آزاد آفریده است و کسی غلام و بنده‌ی دیگری نمی‌باشد؛ اما حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام مولای بندگان و اولیای ما می‌باشند و ما با چشم باز، از طریق آنان حرکت می‌کنیم و بر اساس این محور، خدا را می‌پرستیم و بر اساس طریق و سبک آنان، بندگی خدا را داریم.

صلوات، نماد ولایت می‌باشد. ولایت از شرایط توحید است و توحید بدون ولایت به دست نمی‌آید. نباید تنها به ظواهر ولایت ـ مانند سیاه پوشیدن در ایام شهادت و سوگواری ـ بسنده کرد، بلکه باید به حقایق ولایت نیز راه یافت؛ وگرنه ظاهرگراییِ یک‌سویه، مانع از وصول به حقایق ولایت و سبب دور داشتن جامعه از واقعیت‌ها و تنزل ولایت در حد یک سرگرمی می‌باشد که تنها برای بخش اندکی از جامعه، به قصد همراه ساختن آنان، مفید است.

در شیعه، دو ذکر بسیار مهم وجود دارد که اصل دیانت شیعیان دانسته می‌شود: یکی ذکر تهلیل و دیگری ذکر صلوات. ذکر تهلیل، بیانگر توحید و ذکر صلوات، خاطرنشانیِ ولایت و قداست و صفای مقام عصمت و طهارت و حقانیت آن می‌باشد. باید به این دو ذکر اهتمام فراوان داشت و در فواصل مختلف شبانه‌روز، از آن‌ها استفاده برد. دین نیز بر همین دو پایه می‌باشد.

«ذکر» را باید با صلوات شروع کرد. صلوات، خاصیت شفاف‌سازی باطن و ایجاد صفا در آن دارد و هیجانات نفس را رام، مهار و کنترل می‌سازد و حرکت آن را موزون و نرم می‌کند. صلوات بر اهل‌بیت علیهم‌السلام، به‌طور کامل در قرب به پروردگار، استجابت دعا و رسوخ و ظهور و بروز اعتقادات مؤثر است. اهتمام شیعه به صلوات، از زمینه‌های رشد و پیشرفت آنان بوده است؛ زیرا نوعی بروز اهتمام عملی آنان به اصل اعتقادی ولایت می‌باشد.

قرآن کریم، الگوهای غیبی ذکر صلوات را معرفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾[1].

خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او صلوات فرستید و به فرمانش به‌خوبی گردن نهید.

صلوات از «صلو» به معنای عطف و توجه نظر می‌باشد، نه به معنای دعا. این توجه، هم از ناحیه‌ی خدا به آفریده‌های خود می‌باشد و هم از ناحیه‌ی مؤمنان و فرشتگان به خداوند و به آفریده‌های او. این توجه، نیازمند قرب می‌باشد. این قرب، میمنت را در خود دارد.

صلوات خدا به بندگان، توجه رحمتی و مرحمت خاص او می‌باشد. صلوات، برای مؤمنان و اهل ولایت می‌باشد و کسی‌که ایمان ندارد، صلواتی برای او نیست و از آن بی‌بهره می‌باشد. صلوات، باب و دروازه‌ی توحید است که سبب توجه نظر مؤمن به مقام قرب معصوم و التفات

۱- احزاب / ۵۶.

عملی وی می‌گردد. این التفات، تقرب به صاحبان ولایت را موجب می‌شود.

صلوات به معنای عطف و توجه می‌باشد؛ آن هم توجهی که جهت ستایش و سپاس و حق‌بینی، عظمت و برتربینی در آن لحاظ می‌شود. سلام و درودگویی، وفاق، رفق، سلم، همراهی و جفت شدن را می‌رساند و دارای جهت انقیاد و کرنش می‌باشد؛ کرنشی که به اتحاد و یکتایی منجر می‌شود. وقتی کسی به دیگری سلام می‌کند، به این معناست که با وی رفیق و موافق می‌باشد و رفق و وفق آنان، یگانگی و اتحاد آورده است؛ به‌گونه‌ای که جیب خود را جیب او می‌داند و اگر یکی، بدون اذن قبلی از دیگری، دست در جیب وی ببرد و چیزی بردارد، به دل نمی‌گیرد و ناخرسند نمی‌شود؛ بلکه از آن خوشایند دارد و استقبال می‌کند. به چنین کسی رفیق می‌گویند، که تفاوت معنایی با دوست دارد. بنابراین میان صلوات و سلام، تفاوت معنایی می‌باشد. این تفاوت، در هویت معنایی آنان می‌باشد، نه در عوارض همراه. بر این پایه، نمی‌شود صلوات را درود متصل و سلام را درود منفصل دانست. صلوات، صرف ستایش کمالات و بزرگی‌هاست، بدون آن‌که لحاظ همراهی در آن باشد؛ برخلاف سلام، که لحاظ تسلیم و در خدمت و در اختیار بودن را دارد. صلوات، شناخت و اقرار به بزرگی‌ها و عظمت است و سلام، همراه شدن با خواسته‌ها و مقاصد است و قرب یافتن است؛ به گونه‌ای که با دیگری اختلاف نکند و با او وحدت یابد.

سلام در زبان فارسی به معنای درود می‌باشد، نه صلوات. درود،

معنای همراهی و جفت شدن و موافقت را دارد. صلوات، صرف ستایش از ناحیه‌ی ناظر محترم است و وی با صاحب حمد درگیر نمی‌شود و با او ارتباطی ندارد؛ بلکه فقط می‌بیند و قضاوت خود را در یافت عظمت او بیان می‌دارد.

سلام از «سلم» به معنای توجه عملی است و نمود دل‌سپردگی می‌باشد. هویت سلام، کشش عاشقانه و محبانه در پذیرش عملی می‌باشد؛ بر این پایه، سرسپردن به جبر و زور، جایی در آن ندارد. سلام، قرب عملی است.

در آیه‌ی شریفه، صلوات مقدم بر سلام آمده است؛ به اعتبار این‌که نخست باید عظمت و بزرگی دیگری را دید و سپس با او همراه شد؛ چنان‌که اولیای محبوبی، نخست عظمت و کمالات را رؤیت می‌کنند و سپس همراه می‌شوند؛ برخلاف محبان که تا همراه نشوند، نمی‌توانند ظرایف و عظمت‌ها را به نیکی دریابند.

در این آیه، خداوند و فرشتگان، عظمت و بزرگی پیامبر اکرمﷺ را با صلواتی که دارند، ستایش می‌کنند. حق‌تعالی و فرشتگان، پیامبر اکرمﷺ را برتر از تمامی پدیده‌ها می‌یابند و عظمت او را می‌ستایند. خداوند، پیامبر اکرمﷺ را ستایش می‌کند؛ همان‌طور که با تکمیل آفرینشِ دوره‌ی جنینی انسان، هم خود را نیکوترین آفریننده و هم آفریده‌ی خویش را ستایش کرده و او را نیکوترین پدیده و مخلوق شمرده است: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

باید توجه داشت که از حیث اشتقاق «صلو» (ناقص واوی) با «سلی»

(ناقص یایی)، قرب معنایی دارد و در هردو، حرارت و گرمی وجود دارد. «تصلیه» حرارت جهنم و سوختن در آن را می‌گویند. ولایت نیز حرارت، گرمی، حریت، آزادی، سلحشوری و شجاعت و از همه مهم‌تر، آتش محبت و عشق را دارد و از رخوت، سستی، پستی، جبن و ترس دور است. هویّتِ حب و عشق، حرارت درونی و باطنی می‌باشد. حرارت محبت وقتی شدت می‌گیرد، به عشق تبدیل می‌شود. کسی‌که حرارت و گرمی ندارد و دارای سردی مزاج می‌باشد، بزدل، ترسو و محافظه‌کار می‌گردد.

تمامی حرکت‌های مادی و نیز سیر باطنی، دوری است و فراز و فرود دارد. حرکت بر اثر حرارت پدید می‌آید. صلوات، انرژی و سوخت لازم برای حرکت را ایجاد می‌کند و سلام، حکم خنک‌کننده‌ی این موتور حرکتی را دارد. صلوات، حکم چاشنی انفجاری و باروت آتش‌زای فشنگ را دارد. صلوات بدون سلام، منقرض می‌شود و از بین می‌رود؛ زیرا نگهداشتن باطن خود به صورت دایمی در کوره‌ی صلوات، آن را می‌سوزاند و جزغاله می‌کند.

«صلوات»، آتش عشق و حرارتِ حب است و «سلام» سالم‌سازی، صفا و سرور می‌باشد و این‌دو باید با هم باشد تا به خشونت منجر نشود؛ چنان‌چه نماز (صلاة) بدون سلام، باطل است. کسی‌که به دیگری سلام دارد، در صورتی سلام وی حقیقی است که بتواند دل او را مسرور سازد و با صفای باطن و حسن خلق و کردار نیکوی خویش، خنکای شادی را به او هدیه دهد. شیعه، کسی است که مرام صلوات و سلام را داشته باشد، و دل بندگان حق‌تعالی را مسرور و شادمان و نرم گرداند و با حرارت آتش عشق با آنان مواجه شود و خنکای رفاقت به آنان بچشاند.

صلوات، ایجاد پیوند با حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌باشد؛ پیوند با کسانی‌که خداوند، ظهور پدیده‌ها را به آنان آغازیده و وجود را به ایشان به ظهور رسانده است؛ به صاحبان ولایتی که حقیقتی فرازمانی و دارای فصل نوری و مقام نورانیت بی‌حد و حصر می‌باشند و پدیده‌ای بدون عنایت آن‌حضرات علیهم‌السلام نمی‌تواند حرکتی داشته باشد و ذکری بدون اذن و توجه آنان، مستجاب نمی‌گردد.

پیش از این در تبیین سبک اختصاصی خود در ذکر، گفتیم: ما برای تربیت محبانی که می‌خواهند با ذکردرمانی به ذکر مستجاب برسند، از صلوات شروع می‌کنیم. دلیل این انتخاب، آن است که پایه‌ی ذکردرمانی بر اساس حرارت و گرمی باطنی می‌باشد و صلوات، در ماده و محتوای خود، حرارت و گرما دارد؛ برخلاف استغفار که خنکی و سردی دارد و همانند زدن چکش بر آهن سرد می‌باشد و حرارتی از آن بیرون نمی‌آید. تنها ذکری که کوره دارد و باطن را با حرارت خود به حرکت وامی‌دارد، صلوات می‌باشد. حتی ذکر «**لا اله الّا الله**» حرارت لازم را ندارد و شرط آن، ولایت قرار داده شده و با این شرط است که حرارت می‌یابد. حدیث شریف سلسلةالذهب، گویای این امر است. هیچ ذکری بدون صلوات، اثر ندارد؛ زیرا کوره‌ی تمامی اذکار الهی، تنها صلوات می‌باشد. محبان برای شروع ذکر، باید مدتی پیش از آن، صلوات داشته و از باب صلوات، به دیگر اذکار ورود یابند. مطالعه‌ی متن روایاتی که از صلوات سخن گفته است و نگاه آماری به آن، گویای این امر می‌باشد.

برجسته‌ترین امتیاز ذکر صلوات، حرارت‌آفرینی، حب‌زایی، و در

اختیار داشتن گرمیِ آتش ولایت می‌باشد. ولایت به سبب حرارتی که دارد، اگر کسی بدون زمینه‌ی مناسب، به صاحبان ولایت نزدیک شود و در خدمت آنان قرار گیرد، ممکن است در زمره‌ی بدترین مردمان و مصداق «خدّامنا و قوامنا شرار خلق الله»[1] شود؛ زیرا این کوره، آنان را که خالص نیستند، نسبت به خدا و دین، بی‌اعتقاد می‌کند و فساد باطن فرد را به او نشان می‌دهد؛ هرچند اگر وی مشکل خود را بیابد و در اطاعت‌پذیری از صاحبان ولایت، بر آلودگی‌های خود غلبه کند و پایداری نشان دهد، می‌تواند باطن ناراستِ خود را تحت تربیت و اِشراف استاد معنوی، تصفیه سازد و کاستی‌های لقمه و نطفه را که به گونه‌ی شک، وسوسه، وسواس، بدبینی و سوءظن به اولیای الهی نمود می‌یابد، جبران کند؛ اگر خباثت و عناد ذاتی نداشته باشد؛ هرچند چنین خباثتی نیز توسط برخی اذکار، قابل مهار می‌باشد تا فرد به خونریزی و فساد دست نیالاید.

اذکار برای آن‌که خاصیت داشته باشد، نیازمند کوره است و کوره‌ی ذکر، صلوات می‌باشد. ذکر، بدون حرارت صلوات و سلام بر محمد و آل محمد، خاصیتی ندارد و به نتیجه نمی‌رسد. صلوات، از اذکاری است که در بیش‌تر دعاها، آن هم به گونه‌های فراوان، آمده است.

ولایت، کوره‌ی دیگر واجبات ـ چون نماز ـ می‌باشد. نماز بدون ولایت، مانند آهن خشک است که پتک زدن بر آن، خاصیتی ندارد. نماز را باید با

۱- شیخ طوسی، الغیبة، ص ۳۴۵.

حرارت کوره‌ی ولایت آورد. نماز با سلام، تمام می‌شود؛ زیرا سلام، همراهی است و خنکی می‌آورد و حرارت را فرو می‌نشاند. در این آیه‌ی شریفه نیز کوره‌ی پر حرارت صلوات، با خنکای سلام تمام می‌شود. کسی که به حرارت صلوات یا به گرمی نماز (صلاة) وارد می‌شود، باید خود را در جایی خنک سازد؛ وگرنه آرمیچر حرکت‌زای باطنِ وی در جایی هنگ می‌کند و سفت می‌شود. این خنکی، به حرارت پیشین، ایست می‌دهد. سلام چون خنکی دارد، برای برطرف کردن ضعف اعصاب ـ به‌ویژه در کسانی که حرارت آتشین دارند و زود عصبانی و عصبی می‌شوند ـ مفید است. چنین کسانی باید به خود سلام دهند. همان‌طور که توصیه می‌شود چنان‌چه فردی عصبانی شد، به وی آب خنک بدهید، اگر فرد عصبانی، ده سلام به خود یا به فرشتگان یا به اولیای خدا یا به خود خدا بگوید، حرارت وی فرو می‌نشیند. حضرت عیسی علیه‌السلام در گهواره به خود سلام داد و فرمود:

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً﴾[1].

و درود بر من، روزی که زاده شدم، و روزی که می‌میرم، و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.

افراد تندمزاج و دارای حرارت آتشی که بیش‌تر عصبی و تند می‌باشند، باید به خود سلام کنند. آنان باید سلام را با الف و لام بیاورند تا آن را محکم ببندند. سلام، خنک‌کننده، سرمازا و برودت‌آور است؛ برخلاف صلوات که گرمایشی و حرارت‌زاست و اساتید ذکردرمانی، از

۱- مریم / ۳۳.

این دو وسیله‌ی گرمایشی و سرمایشی در هر جا که به حرارت یا خنکی نیاز باشد، استفاده می‌برند. بر این پایه، ذکرپرداز برای آن‌که با حرارت صلوات، هنگ نکند، لازم است در کنار صلوات، از سلام استفاده کند.

صلوات، آنتی‌بیوتیک اذکار می‌باشد که مانع ضرررسانی و خسارت ذکر می‌شود. ذکر بدون صلوات، آسیب می‌رساند. با مداومت بر ذکر صلوات، می‌توان مانع آفات ذکر شد. صلوات، در نماز و در بیش‌تر ادعیه وارد شده است.

صلوات به نفس، قلب و روح، حرارت و نیرو می‌دهد و حکم ورزش برای آن‌ها را دارد. ورزش نیز بدن را گرم و نرم می‌سازد. صلوات، چون حرارت‌زایی دارد، ایجاد حب و عشق می‌کند. این حرارت برای آن‌که بیش از اندازه شدت نگیرد و مهار گردد، نیاز به وسیله‌ای خنک‌کننده و سرمایشی دارد و سلام، ابزار سرمایشی آن می‌باشد.

تناسب سلام و صلوات در قرآن کریم ۱۳۰ به پنج می‌باشد. رفوزه‌ی آن با عنوان «تصلیه» که سلام به آن نخورده است، نیز بیست و پنج مورد می‌باشد که سبب می‌شود فرد، دوزخی شود.

صلوات با سلام، طمأنینه و آرامش قلب و صفای نفس می‌آورد. استفاده نکردن از صلوات و سلام نیز تصلیه و مردودی می‌آورد. مردودی‌ها افراد بی‌اعتقاد و بد عمل می‌باشند؛ آنان‌که دروغ، فریب، تزویر، ریا، سالوس و سرقت دارند؛ یعنی همان کسانی‌که در کوره‌ی دین و ولایت وارد شده‌اند و به سبب نداشتن سلامت نفسانی و سلام نبودن، خنک‌کننده‌ای نداشته‌اند و بر شکل کژی و کاستیِ باطنی خود، سخت

شده‌اند. می‌بینی برخی بسیار عصبی، تند، تیز و خشن می‌شوند و چون سلام ندارند، خنکی، نرمی، لطافت، ملاحت، تمیزی، صافی، روشنی و طهارت در آنان کم است. سلام، فرد را گوارا می‌سازد و چهره‌ی او را به چهره‌ی حق می‌دهد و محسن و شیرین می‌سازد. محسن، کسی است که به هر کس می‌رسد، برای او شیرین و مهربان و نرم می‌باشد و کسی از او نمی‌ترسد و واهمه ندارد. خنکای نسیم سلام، برای همه شیرین است و شیرینی می‌آورد. کسی‌که با دیگران سلم است، بزرگ می‌شود. سلام، بزرگی و احترام می‌آورد؛ برخلاف خشونت و قلدری، که از دست دادن احترام، انزوا و شکست را در پی می‌آورد. در ناسوت، دست بالای دست فراوان است و آن‌که امروز به پشتوانه‌ی زور مالی یا بدنی یا نفوذ اجتماعی و شهرت و قدرت خود، بر زیردستان رحم نمی‌آورد، فردا زیردست دیگران می‌گردد. این سلم و سازگاری است که فرد را برتری می‌دهد.

باید توجه داشت سلام نیز دارای تنوع می‌باشد و از هر عبارت آن، کاری خاص برمی‌آید. سلام، اذن دخول به هر مکانی از جمله به ملکوت عالم و پیوند یافتن با پدیده‌های غیبی است. تا کسی با دیگران سلم نشود و سلام در او تحقق نیابد و با پدیده‌ها سازگار نشود، جواز ورود سالم به جریان قدرت غیبی را نمی‌یابد. نه تنها پدیده‌ها نسبت به یکدیگر سلام دارند و نه تنها پدیده‌های پایین‌تر به پدیده‌های بالاتر اظهار سلام دارند، بلکه پدیده‌های عالی نیز به پدیده‌های دانی توجه دارند و به آنان سلام و درود می‌فرستند؛ بلکه باید گفت حتی خداوند نیز به پدیده‌های خود سلام دارد و به آنان درود می‌فرستد. نمونه‌ی سلام‌های خداوند به

پیامبران الهی علیهم‌السلام در قرآن کریم فراوان می‌باشد. در سلام کردن، کسی نمی‌توانسته است بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیشی بگیرد و آن‌حضرت به همه، حتی به کوچکترها، زودتر سلام می‌کرده‌اند.

«**سلام**» از اسمای جمعی خداوند می‌باشد. ما از اسم «**سلام**» در کتاب «***دانش اسماءالحسنی***» فراوان و به تفصیل، سخن گفته‌ایم.

تناسبی که در استفاده از سلام و صلوات یا صلاة در قرآن کریم می‌باشد، چنان‌چه رعایت نگردد و حرارت فردی با سردیِ مورد نیاز برای وی هماهنگ نباشد، خشونت، تندی و تیزی و پایین آمدن حس تحمل و ضعف اعصاب را در پی دارد. متأسفانه جامعه‌ی ایمانی ایران ـ به‌ویژه در شهرهایی که کم‌ترین آمار بی‌نمازی را دارد ـ به سبب استفاده‌ی یک‌سویه از صلوات و نماز (صلاة)، که هردو حرارت‌زا است، به بیماری خشونت‌گرایی مبتلا شده است. ما از این بیماری شایع، در کتابی مستقل سخن گفته‌ایم. البته میان بیماری خشونتِ حاصل از نماز، با بدی باید تفاوت گذاشت و نیز توجه داشت که زندگی سالم، با آگاهی به دست می‌آید. کسی‌که می‌خواهد صلوات داشته باشد، باید از سلام، رفق و مدارا با مردمان، بیش‌تر استفاده کند تا به تصلیه و حرارت زیاد مبتلا نشود.

درست است که اگر حرارت باطنی نباشد، حب و عشق پدید نمی‌آید و سیر در عوالم ربوبی محقق نمی‌شود؛ ولی همین حرارت، اگر به تناسب شخصیت باطنی تنظیم نگردد و شدت یابد، ضررآفرین می‌گردد و تبدیل به تصلیه و آتش جهنم می‌گردد و فرد را به کفر می‌کشاند. متأسفانه، نبود آزمایشگاه و تحقیق علمی در مسایل معنوی، مشکلات فراوانی را برای

جامعه‌ی مبتلا به غیبت امام معصوم علیه‌السلام و بریده از تحقیق علمی پیش آورده است. حرارتی که می‌تواند محبت و عشق آورد، با رعایت نکردن اندازه‌ها و تناسب‌ها، به کفر تبدیل می‌شود. فراوانی از ریزش‌های تابعان و مدافعان صاحبان ولایت، به سبب افراط آنان در عبادت و محبت بوده است. حرارت بیش از اندازه و نامتناسب، گاه چنان خباثت و قساوت قلبی می‌آورد که یک مسلمان را به قصاب هم‌کیشان خود تبدیل می‌کند. نمونه‌ی آن، گروه‌های افراطی خوارج می‌باشد که عبادت فراوان، از میان آنان، بدترین قسی‌القلب‌ها را تربیت کرد. ما در میان کفار، حرمله نداشته‌ایم؛ اما حرمله‌ها، ابن‌ملجم‌ها، عمروعاص‌ها، معاویه‌ها و شبث‌ها، تمامی از میان مسلمانان بر خاسته‌اند؛ بلکه برخی از آنان، شیخ مسلمانان و از دواخل بوده‌اند؛ دواخلی که این روزها باید از اسلام سنگین آنان ترسید. باید حرارت باطن را با سردی تنظیم کرد. درست است که سردی برای سیر باطن خیلی بد است، اما مقداری از آن لازم می‌باشد تا فرد، دست به اعمال افراط‌گونه و برآمده از توهّمات حرارت عشق نزند و به دیگران، به اسم خدا و مقدّسات، ظلم و تعدی نداشته باشد و به تصلیه‌ی دوزخ تبدیل نگردد.

کسی می‌تواند اهل صلوات گردد و با صلوات حرکت کند که تناسب صلوات را با قدرت باطنی خود تنظیم کند. کسی‌که در صلوات، اندازه نگاه نمی‌دارد، نرمی، لطف مرحمت، تواضع، ادب و قدرت گذشت خود را از دست می‌دهد. کسی‌که صلوات می‌فرستد، باید توان تحمل و گذشت خود را امتحان کند و اگر تحمل وی پایین آمده است، خود را به سلام بکشاند.

صلوات، ذکر شروع حرکت باطن می‌باشد و مسیر ذکردرمانی نیز با صلوات شروع می‌شود؛ اما صلواتی که بر اساس شناخت باطن و اندازه‌ی خویشتن خویش آورده شود و با خنکای سلام تنظیم گردد. صلوات را باید به گونه‌ای آورد که باطن به سلام کشیده شود، نه به زمختی و سختی. متأسفانه شکل‌گرایی و شعارزدگی همه‌ی حقیقت‌ها را یا به فراموشی کشانده و یا مسخ کرده است.

ذکر صلوات، دارای تنوع بی‌شماری می‌باشد. هریک از ذکرهای صلوات، دارای خاصیت منحصری می‌باشد. ما فهرست ذکرهای صلواتی را که در صحیفه‌ی سجادیه آمده است، در کتاب «***صحیفه‌ی عشق***» آورده‌ایم. البته در این کتاب، از آثار این صلوات‌ها چیزی نگفته‌ایم. در آن کتاب، بیش از صد نوع صلوات، تنها از متن صحیفه‌ی سجادیه استخراج شده است. صلوات‌های بسیاری بوده که با گذر زمان، اهمیت داده نشده و از بین رفته است.

در مأثورات، هزاران گونه صلوات، آن هم با آمار بسیار بالایی آمده است. نگاه به صلوات‌هایی که در بحارالانوار آمده است ـ که با مراجعه با المعجم المفهرس آن قابل دستیابی است ـ فراوانیِ استفاده از صلوات را می‌رساند. آمار بالای استفاده از انواع صلوات‌ها در مأثورات، بسیار شگرف است. این آمار، چنان بالاست که می‌شود ادعا کرد که صلوات، یکی از چهار ستون اصلی دیانت می‌باشد.

گفتیم ذکر صلوات، یکی از اذکار تبلیغی اسلام می‌باشد. این ذکر، افزون بر ایجاد توفیقِ قرب الهی، بیانگر یکی از مهم‌ترین پایه‌های

اعتقادی و کمالی اسلام می‌باشد. این ذکر، امر مهم ولایت را خاطرنشان می‌شود و اسلام به همین منظور، حساسیت بالایی نسبت به آن داشته است. بعد از ذکر تهلیل و بسمله، گفتن صلوات سفارش شده است؛ به‌گونه‌ای که پیش از هرگونه دعا یا ذکری و بعد از آن می‌آید و اجابت دعایی که در میان دو صلوات قرار گیرد، تضمین شده است. دعا بدون ذکر صلوات مقبول نمی‌افتد. دعایی که صلوات با آن نباشد، دعایی سرگردان است که نمی‌تواند مطلوب خود را محقق سازد؛ اما دعا با صلوات، مسیر استجابت خود را می‌یابد و بالا می‌رود. صلوات به خداوند و به حضرات معصومین علیهم‌السلام قرب‌آفرین است و دعا با قرب حاصل از صلوات و به تعبیر دیگر به سبب قرب شدید اهل‌بیت علیهم‌السلام به خداوند و مقرب درگاه او بودن، ارتباط معنوی به قدرت حق‌تعالی می‌یابد. کثرت شمارگان صلوات، به خودی خود امری مطلوب است؛ اگر تناسب آن با ذکرپرداز رعایت شود و بتوان نیاز (برات) و ناز ذکر را ادا کرد.

کسی‌که فراوان صلوات می‌گوید، بر بسیاری از مشکلات دنیا و آخرت خود فایق می‌آید. متأسفانه، جامعه با آن‌که اعتقاد فراوانی به ولایت و شعار آن ـ صلوات ـ دارد، اما در عمل، اهمیت چندانی به آن داده نمی‌شود و کم‌تر کسی است که روزانه دست‌کم صد صلوات صبحگاهی بعد از نماز داشته باشد. باید با صلوات زندگی کرد تا موفق بود. کسی‌که به ذکر صلوات اهتمام دارد، در پی آن، اعتقاد به ولایت در وی رسوخ می‌یابد و همان اعتقاد راسخ و محکم، برای او حرکت‌آفرین می‌شود و اصرار بر پایداری بر خط و مرام اهل‌بیت علیهم‌السلام و صاحبان ولایت پیدا می‌کند.

می‌توان محتوای اسلام را در سه زاویه قرار داد: صلوات، نماز (صلاة) و سلام. استارت ذکردرمانی و یافت قدرت باطنی برای داشتن ذکری مستجاب و نیز شروع سلوک در عرفان عملی برای محبان، با صلوات می‌باشد. پیش‌تر از نماز (عبادت و بندگی) در فصل پیشین سخن گفتیم. از سلام نیز با عنوان «خریدن ناز حق‌تعالی» سخن گفتیم.

ذکرهایی که در لسان شریعت آمده است، فقط لقلقه‌ی زبان نیست و به ساختار حقیقی باطن آدمی ناظر است. یکی از این ذکرها صلوات است. کسی‌که ذکر صلوات ندارد، تلاش معنوی وی به جایی نمی‌رسد و هرچه تلاش کند، تنها خود را خسته، ناامید، مأیوس و گاه بی‌اعتقاد می‌سازد. زندگی، سلوک معنوی و ذکرپردازی، کاری حرفه‌ای است و اگر کسی حرفه‌ای و آگاهانه وارد آن نشود، تلاش بی‌خاصیت می‌کند و مانند حمار طاحونه (= آسیاب) پیشرفتی ندارد.

برای استفاده از صلوات، باید اهلیت آن را یافت. اهل صلوات بودن، یک حقیقت است که اگر تحقق پیدا کند، الزامات بسیاری را با خود دارد. با ذکر صلوات، باید بسیاری از امور را لحاظ کرد. صلوات، اگر برخی امور را نداشته باشد، صحت ندارد و هویت خود را از دست می‌دهد و دیگر صلوات نمی‌باشد و فاسد می‌گردد؛ همان‌طور که آب می‌تواند به فاضلاب تبدیل شود. نمونه‌ی آن، استفاده از حرام ـ مانند ربا و نزول ـ می‌باشد که هر عبادتی را به فساد می‌کشد. کسی‌که اهل صلوات می‌شود، دیگر نمی‌تواند هر کرداری داشته باشد و باید ملاحظه‌ی بسیاری از امور را بکند. ذکرپرداز تا اهل صلوات نشود، جواز عبور به ذکر دیگر را نمی‌یابد. از سویی، وی

در صورتی اهل صلوات می‌شود که بسیاری از کارهای عمومی را ترک کند و به صورت خاص، زندگی کند؛ آن هم به‌گونه‌ای که با قدرت کتمان وی در تخالف نباشد و از جریان عمومی جامعه، دور نیفتاده باشد. ذکرپرداز باید خاصیت صلوات و اثر آن را حفظ کند و بدین‌منظور باید علمی و مدرن زندگی کند؛ نه مانند عموم افراد جامعه. حفظ خاصیت صلوات، همانند حفظ خاصیت غذاها و داشتن تغذیه‌ی ترکیبی اما سازگار می‌باشد. کسی می‌تواند به ذکر مشغول شود که نخست، اهل صلوات گردد و کسی اهل صلوات می‌گردد که بسیاری از کارهای عادی را ترک کند؛ وگرنه خاصیت و اثری برای صلوات او نیست تا زمینه‌ی گفتن ذکر را در باطن وی فراهم آورد.

نخستین شرط برای اهل صلوات بودن، این است که ذکرپرداز، آن را به‌طوع و با رضایت، استقبال و خوشامد آورد؛ وگرنه ذکر ملفوظ وی دارای منطوق و معنا نخواهد بود. گفتیم صلوات، همان ولایت می‌باشد. صلوات یعنی ورود به خانه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام. داشتن صلوات، یعنی اعتقاد داشتن به امیرمؤمنان علیه‌السلام؛ اعتقادی که به ذکرپرداز، صبر و بردباری می‌آموزد و به او انرژی و توان برای حرکت می‌دهد؛ توانی که برخاسته از حرارت و آتش حب و عشق می‌باشد. اگر خاصیت صلوات ـ که همین عشق است ـ با کردار گناه‌آلود از بین رود، ذکرپرداز اهل صلوات نمی‌گردد و بر این پایه، به او جواز ورود به ذکر قدرتی داده نمی‌شود. صلوات از ارکان رئیسی و پایه‌ای نماز است؛ زیرا نماز بدون تشهد، باطل است و تشهد بدون صلوات، شکل نمی‌گیرد. در روایات آمده است: صلوات در هر

موطن و جایگاهی لازم است[1]؛ چنان‌که در نماز نیز آمده است. برخی از ذکرها را نباید در برخی موقعیت‌ها گفت و برای این کار، باید اراده‌ی آن را داشت؛ اما ذکر صلوات، از اذکار دایمی است که باید آن را در هرجایی آورد. این بدان معناست که باید صلوات را در هر نفَس داشت و آن را به ذکر دایمیِ خفی تبدیل نمود. ذکر صلوات به سبب این‌که ذکر دایمی است، اگر قلبی شود، دیگر ذکرپرداز را رها نمی‌کند و به صورت خودکار، در هر موطنی آورده می‌شود. وقتی صلوات با هر کاری باشد، هم آن کار و هم فضای دل را ضدعفونی می‌کند و سبب می‌شود کار مورد نظر باصفا و خلوص و به صورت شفاف و به‌دور از حقه و نیرنگ و حسابگری و با عشق پاک و بدون طمع و البته به حسب مرتبه‌ی ذکرپرداز آورده شود. البته، شب‌های خلوت، بهترین زمان برای دورگرفتن ذکر صلوات و قلبی نمودن آن می‌باشد.

در صلوات، از خداوند خواسته می‌شود ستایش و سپاس صلوات‌فرستنده به اهل‌بیت علیهم‌السلام از ناحیه‌ی حق‌تعالی رسانده شود. بر این پایه، ذکرپرداز، با ظهور محدود و شعاع روشنی که دارد، خود را به دریای بی‌کران و نیروی عظیم حق‌تعالی متصل می‌سازد و توان صلوات خود را بی‌نهایت می‌گرداند.

برای یافت قدرت و اثر صلوات، کافی است از میان اهل کفر یا از اهل‌سنت، دانشمندان نابغه‌ای که با صلوات آشنایی و انس نداشته‌اند را

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۳۲.

با عالمان شیعیِ محشور و مأنوس با ذکر دایمی صلوات، مورد آزمایش، سنجش و ارزیابی قرار دهید، تا تأثیر شگرف صلوات، تنها در حیطه‌ی علم آنان به دست آید. متأسفانه، امور معنوی هنوز که هنوز است آزمایشگاه و تست ندارد و این بزرگ‌ترین خطا در علوم انسانی و معنوی است. برای علمی ساختن دانش ذکر، ناچار از تأسیس آزمایشگاه‌های ذکر و مراکز ذکردرمانی هستیم تا تأثیر هر یک از ذکرها بر افراد مختلف با گرایش‌های مذهبی گوناگون، به صورت تجربی و با مشاهده‌ی دقیق آثار آن به دست آید.

صلوات، هم در صلوات‌فرستنده تأثیر دارد و هم برای اهل‌بیت علیهم‌السلام باعث جلا و رونق می‌شود؛ هرچند کوچکی پدیده‌ها قادر به درک عظمت و بزرگی اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست و آنان نمی‌توانند برکت و رونق حاصل از صلوات پدیده‌ها و حق‌تعالی را در آن‌حضرات بیابند. هیچ‌یک از پدیده‌ها، از دانی گرفته تا عالی، ثابت نمی‌باشد و حتی خورشید نیز سیاره است، نه ستاره‌ی ثابتی که حرکتی نداشته باشد. اولیای معصومین علیهم‌السلام نیز حرکت باطنی و رونق و جلا دارند و کم‌ترین عبادتی که پدیده‌ای انجام می‌دهد، درصدی از آن به حساب آن‌حضرات علیهم‌السلام منظور می‌شود؛ زیرا آنان واسطه‌ی در ظهور، فیض و هدایت می‌باشند؛ هرچند حساب این داشته‌های معنوی، از توان بشر عادی بیرون است. این کار، مانند مشارکت بانکی یا ساخت مسجد توسط یکی از خیّران می‌باشد که نمازی که در آن گزارده می‌شود، سهم خیّر مسجدساز واریز می‌شود. اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز بنای دیانت را ساخته‌اند و سهم اسلام و بندگی هر مسلمانی در هر گوشه‌ی دنیا به حساب آن‌حضرات علیهم‌السلام واریز می‌شود. با

توجه به کردار مشاعی عالم و با عنایت به این‌که اهل‌بیت علیهم‌السلام واسطه‌ی در فیض می‌باشند، صلواتْ نوعی سپاسداری و قدرشناسی از عنایات آن‌حضرات علیهم‌السلام به پدیده‌ها می‌باشد؛ زیرا اصل ظهور هر پدیده و کمالاتی که دارد، از آن‌حضرات علیهم‌السلام می‌باشد.

صلوات را باید بسیار گفت؛ زیرا سپاسداری از صاحبان فیض و ولایت علیهم‌السلام می‌باشد؛ یعنی ستایش کسانی که قوام پدیده‌های هستی به آنان است. خیمه‌ی پدیده‌های هستی و آفرینش، با تمامی شگفتی‌هایی که دارد، به عمود آنان برافراشته شده است.

صلوات، حرارت و آتش محبت و عشق را شدت می‌بخشد. صلوات می‌تواند انسان را به عشق هستی بکشاند و به وحدت با حقیقتی برساند که رها کردن آن ممکن نباشد، مگر این‌که پدیده‌ای ناسوتی هم‌چون حمیرا (عایشه) که سخت به زمین چسبیده است، با سخن‌گفتن با او، وی را به ناسوت برگرداند یا ذکر سلام، این عشق بی‌کران را مهار کند و لنگر آن در این موج‌های سهمگین و آتش بنیادبرافکن گردد؛ وگرنه آن‌که به چنین عشقی پیوند خورده است، سر به سجده می‌گذارد و آنقدر ***لا اله الا الله*** را تکرار می‌کند، که دیگر نفْسی برای بازگشت به ناسوت نماند.

تنوع صلوات‌ها، به این ذکر ولایی خاصیت‌های بسیاری داده است. همان‌گونه که هر صلواتی معنایی دارد، خاصیت آن نیز تغییر می‌پذیرد. برای نمونه، کسی‌که می‌خواهد سلوک عملی داشته باشد، باید اسم رب خود را بیابد و ذکر صلوات را به تناسب اسم رب خود بیاورد؛ وگرنه استفاده از عنوان کلی صلوات، سلوکِ بردهنده و اوج‌گیرنده‌ای به وی

نمی‌دهد. برخی از بیماری‌ها نیز چندین داروی درمانی دارد، که هریک برای بیمارانی خاص می‌باشد و هر بیماری باید از همان داروی ویژه و متناسب با خود مصرف کند. بنابراین نباید تنوع صلوات‌ها را تکرار صلوات و فاقد خاصیت منحصر و ممتاز دانست. برای نمونه، استفاده از صلوات حبی در برابر فرد بدخواهی که قصد سوء دارد، وی را نرم می‌سازد و او را به مراعات حرمت صلوات‌فرستنده می‌کشاند.

ذکر صلوات، تنها ذکر خاصی است که با تمامی اذکار همراه می‌شود و هیچ افتراقی از آن‌ها ندارد؛ برخلاف ذکرهای دیگر که گاهی اجتماع دارند و گاه افتراق آنان لازم است.

از ذکر صلوات حتی می‌شود در طلسمات و در جادو استفاده کرد، با آن‌که در سحر و جادو از اذکار لطفی استفاده نمی‌شود؛ زیرا صلوات از اذکار حبی است که حرارت می‌آورد و قلمرو کارایی آن، چنان گسترده و نامحدود است که حتی در این امور کاربرد دارد. گاه طلسم‌هایی با صلوات بسته می‌شود که باز کردن آن، جز به دست توانای اولیای محبوبیِ ذاتی ممکن نیست.

صلوات در تمامی دعاها آمده است؛ زیرا دارای این توان می‌باشد که هر دعایی را نگه دارد؛ چنان‌چه برای موفقیت در هر کاری، باید صلوات داشت؛ هم در ابتدای آن و هم در پایان آن و هم در وسط؛ چنان‌چه صلوات نماز در تشهد آمده است.

صلوات با آن‌که توصیه‌ی عمومی دارد و از اذکار عام می‌باشد، اما در عین حال، از اذکار خاص می‌باشد که با هر ذکری همراه می‌شود و این از

شگرفی این ذکر می‌باشد که در عین حال که عام‌ترین ذکر می‌باشد، خاص‌ترین اذکار نیز هست. البته استفاده‌ی خاص و همراه با اذکار دیگر از آن، منوط به ویزیت شخصی و مراجعه به مربی کارآزموده می‌باشد.

اما در شماره‌ی صلوات، آن هم به صورت ذکر خاص، به تناسب کار مورد نظر، در بسته‌های تکی، دوتایی، پنج‌تایی و گاه در بسته‌های ترکیبی «دو و یک» یا «سه و دو» و غیر آن آورده می‌شود که شمار آن در اختیار اساتید ذکردرمانی می‌باشد. برخی از کارهای خاص با هزار صلوات آورده می‌شود. گفتن هزار صلوات خاص (نه عام)، اگر تناسب ذکرپرداز را رعایت نکرده باشد، افزون بر این‌که مؤثر نخواهد بود، ذکرپرداز را بسیار آزار خواهد داد. هزار صلوات برای کارهای بسیار بزرگ آورده می‌شود؛ نه حاجات خُرد. البته شمارگان زیاد آن، باید به تناسب ذکرپرداز باشد. بسیاری از کسانی که برای برآورده شدن حاجات خود صلوات‌هایی چهارده‌هزار تایی نذر می‌کنند، دچار اشتباه هستند و نباید مردم را به انجام چنین نذرهایی تشویق کرد؛ ضمن آن‌که در شمار فراوان ذکر، به ضرورت تناسب آن با نیاز و ناز، توجه نمی‌شود. گفتن صلوات‌های ترکیبی، برای اندک مواردی دارای مجوّز است. کسی‌که می‌خواهد صلوات را برای استجابت دعا بیاورد، باید سبک ویژه‌ی آن را بداند.

از اقسام صلوات، صلوات رعبی می‌باشد که ذکرپرداز با استفاده از آن در دل بدخواهان و دشمنان خود ایجاد رعب می‌کند. وقتی حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام را با سر برهنه به مسجد آوردند، ایشان را با عزت و احترام برگرداندند. آن‌حضرت در این هنگامه، از ذکر صلوات استفاده نمودند.

صلوات، می‌تواند نسل فردی را قطع کند؛ چنان‌که در سوره‌ی کوثر آمده است: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾[1].

صلوات می‌تواند نقش نیروی محافظ و اسکورت را داشته باشد. صلوات، معجونی است که خصم را می‌زند. گرچه صلوات، نوعی سپاسداری و ستایش نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد، اما نباید منّت گذارد؛ زیرا صلوات، خود فرد را بیمه و ضدعفونی می‌کند و وسواس و کدورت را از دل می‌زداید. اگر کسی به وسواس مبتلاست یا در دل، کدورتی نسبت به دیگران دارد و نمی‌تواند آنان را ببخشد، یا فردی ترسوست یا به فقر دچار شده است یا فردی توهّمی و آلوده به اوهام است یا بسیار ضعف دارد، می‌تواند با استفاده از ذکر صلوات، این نابسامانی‌ها را رفع کند.

صلوات را می‌توان در ضمن نماز در حال سجده یا قنوت یا بیرون از نماز و در حال سجده یا در حالت عادی آورد. صلوات اگر در حال نماز و همراه با سلام آورده شود، معجونی است با ترکیب حرارت و سردی که سبب قوت قلب می‌شود و دل را باز و منشرح می‌سازد و چاک بر چاک دل می‌آورد و آن را به شدت تقویت می‌کند و توان و قوت مضاعفی می‌بخشد؛ به‌گونه‌ای که می‌تواند فضای عالم را در دل خود جا دهد. البته چنین ترکیبی در صلوات، نمی‌تواند علیه خصم و دشمن استفاده شود و تأثیری بر او ندارد؛ هرچند ترکیب گفته‌شده، از برترین معجون‌ها برای

۱- کوثر / ۳.

تقویت قلب و انشراح و انبساط آن می‌باشد. ما از اهمیت بسط قلب، در کتاب «***تپش کفر و ایمان***» سخن گفته‌ایم و کسی‌که آن کتاب را به دقت مطالعه کرده باشد، اهمیت این خاصیت صلوات را درک می‌کند و آن را از دست نمی‌دهد و با توجه به شناختی که از این خاصیت صلوات دارد، به‌نیکی می‌داند که نباید از صلوات در خواسته‌های دنیوی استفاده کرد.

کسی‌که می‌خواهد در دانش تأویل و تعبیر مهارت ژرف یابد، نیاز به قوّت دارد و صلوات به وی نیرو می‌بخشد؛ البته باید آن را به صورت ترکیبی و با تناسبی خاص آورد. در یک کلمه می‌توان گفت: صلوات، معجزه می‌کند. صلوات، گُردانی حفاظتی، عملیاتی و ضربتی است و حکم لشکر برای اولیای خدا را دارد. با صلوات می‌توان تمامی موانع را ریخت.

محال است کسی اهل صلوات باشد و غرور یا تکبر داشته باشد یا دروغ بگوید یا به دزدی آلوده شود. کسی‌که عادت به دزدی دارد و نمی‌تواند از آن دست بردارد، باید از این ذکر مدد گیرد.

صلوات، ذکری است که انسان را از حرام‌ها و آلودگی‌ها دور می‌کند. کسی‌که بر ذکر صلوات مداومت دارد و شرایط آن را حفظ می‌کند و اهل صلوات شده است، صلوات، چنان وی را شفاف می‌سازد که دیگر نمی‌تواند دروغ بگوید. صلوات از اذکار بازدارنده از معاصی است که توان مهار و کنترل سرکشی‌های نفس را دارد. البته هریک از خاصیت‌های گفته‌شده، برای صلوات ویژه‌ای است؛ زیرا ذکر صلوات، داری تنوع بی‌شماری است. برخی از صلوات‌ها برای دفع بیماری مناسب است.

صلوات، از اذکاری است که موکّل می‌یابد؛ بر این پایه، می‌شود حل مشکلات خود و انجام خواسته‌ها یا آتیه‌ی خویش را به صلوات سپرد. هم‌چنین به هنگام رفتن به رختخواب و داشتن آهنگ خوابیدن، می‌توان خود را به صلوات واگذار کرد تا موکّل صلوات، حفاظت از فرد و نیز صلوات را به عهده گیرد. آدمی به خواب که می‌رود، بدن و نفس وی در اختیار تمامی پدیده‌ها قرار می‌گیرد و نیازمند حصن و حرز می‌باشد و ذکر صلوات بهترین حصن و زره برای آن می‌باشد. ذکر صلوات، تمامی شؤون زندگی ـ از مال، خانه، فرزند، علم، عقل، هوش، نفس و ایمان ـ را صیانت می‌کند، شارژ می‌نماید و نیرو می‌بخشد. صلوات، برای برطرف کردن ضعف نفس و وسواس، از ذکرهای بسیار مؤثر می‌باشد. ذکر صلوات، منحصر به پیش، بعد یا وسط کار نیست و در هرجایی می‌آید. بهتر است در شروع هر کار، صلوات فرستاد و آن را نیز با صلوات تمام کرد و به پایان رساند. بهتر است خود را عادت داد در وقت عصبانی شدن یا روشن کردن چراغ در تاریکی، صلوات فرستاد.

بعد از آن‌که انسان از خواب بیدار شد، نخستین ذکر خود را سلام قرار بدهد و در ابتدا به خداوند سلام دهد و سپس به رسول خدا و دیگر اولیای معصومین علیهم‌السلام.

صلوات، دارای حرز می‌باشد و حرزِ آن، توان و حفظ می‌آورد و عمر را بیمه می‌کند. بیمه‌ی صلوات، چنان تضمینی است که زره‌ی محافظتی و نفوذناپذیر فرد می‌شود و به فرض، اگر جنگی اتفاق افتد، حتی یک تیر به صاحب صلوات نمی‌خورد و چنان‌چه بمبی در کنار وی منفجر شود، آسیبی به وی نخواهد رسید و اگر آتش بر او افتد، در وی کارگر نمی‌شود و

بلا به او نمی‌نشیند. اگر امام‌حسین علیه‌السلام می‌خواست از این ذکر در روز عاشورا استفاده کند، کوچک‌ترین زخمی بر هیچ‌یک از یاران و عزیزان ایشان نمی‌افتاد؛ اما آن‌حضرت با آن‌که صاحب صلوات می‌باشد، تقدیر الهی را به عشق رقم زد. البته امام کاظم علیه‌السلام از این حرز استفاده کرده است.

صلوات، مرگ افراد را عقب می‌اندازد، بلا را دور می‌کند و بیماری‌ها و ضعف‌ها با آن قابل علاج است؛ اما تشخیص چگونگی درمان با آن، نیاز به تأسیس مراکز ویژه‌ی ذکردرمانی و داشتن مجوّز رسمی از نهادهای دخیل می‌باشد و متأسفانه امروزه، زمینه برای طرح بیش‌تر این مسایل نمی‌باشد؛ به‌ویژه آن‌که فضای درمانی کشور در انحصار پزشکان و روان‌پزشکان می‌باشد و ذکردرمانی، جایی برای طرح و بررسی ندارد؛ هرچند دو گروه یاد شده به جهت ناآگاهی در حیطه‌ی بیماری‌هایی که تنها با ذکر درمان می‌شود، دخالت می‌کنند و مردمِ گرفتار را بیچاره‌تر می‌سازند. بیماری‌هایی که با ذکردرمانی علاج می‌شود، صدها سال آینده، مسیر علمی و قانونی خود را خواهد یافت و ما نیز که در این کتاب، سخن می‌گوییم، می‌خواهیم مسیر تحقیق و بررسی آن را برای آیندگان هموار سازیم و امیدی به طرح‌های زودبازده آن نداریم.

متأسفانه، فرهنگ تشیع و اسلام با محتوا و عیار بسیار بالایی که دارد، با چیرگی و حاکمیت دشمنان و ناآگاهان و غیرمتخصصان، شفاف و شکوفا نشده است و در ظلمت عصر غیبت، این محتوا چنان به پیرایه‌ها آلوده شده و از دست رفته که جز شکلک‌هایی از آن نمانده است؛ به گونه‌ای که هنوز که هنوز است، زمینه برای طرح رمز و رازهای ذکر صلوات نمی‌باشد.

صفت زمانی صلوات

صلوات‌های خاص، دارای صفت زمانی می‌باشند. ختم صلوات در شب جمعه، عصر جمعه، سپیده‌ی صبح هر روز که می‌تواند در تعقیب نماز صبح آید، از این نمونه است. هم‌چنین است گفتن صلوات به هنگام خواب یا بیدار شدن؛ اگر انسان طراوت و سرزندگی لازم برای ذکر را داشته باشد.

هم‌چنین است به هنگام سرور و شادمانی ـ مثل مجلس عروسی و عقیقه‌ی فرزند و مانند آن ـ یا در حال مسافرت و تفریح یا شفا و بهبودی بیمار یا برای کسی‌که در حال احتضار است به نیت این‌که مرگ آسانی داشته باشد یا در زمان خطر. این صلوات‌ها از غفلت مانع می‌شود؛ غفلت‌هایی که گاه سپر محافظتی انسان در ناسوت را از او می‌گیرد و وی را در مسیر آفت‌ها و آسیب‌های رایج ناسوتی قرار می‌دهد.

صلوات خاص، گاه لحاظ شمارگان دارد. آوردن آن در بسته‌های پنج، سه، چهارده، صد و چهارده، سیصد و سیزده تایی رایج است. برای نمونه، آن را در پنج‌مرتبه و در هر مرتبه با پنج صلوات می‌آورند و هر پنج صلوات را یک مرتبه حساب می‌کنند.

صلوات در بسته‌های سه‌تایی به نیت حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد. بسته‌های پنج‌تایی آن به نیت خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام و بسته‌های چهارده‌تایی آن به نیت چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌باشد.

به حسب مقصودها و مرادهای متفاوتی که وجود دارد، می‌توان صلوات را در قالب نذر یا به یاد یکی از حضرات معصومین علیهم‌السلام یا دیگر اولیای الهی آورد. آوردن سه صلوات به نیت هدیه به حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام برترین این صلوات‌هاست. برای گرفتن حاجت نیز می‌توان صلوات را به یاد امام کاظم علیه‌السلام یا برای امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آورد.

صلوات، دارای صفت حالت انسانی نیز می‌باشد. صلوات در حال تربیع و چهارزانو نشستن و در یک مجلس، از این نمونه است. تفاوت این صلوات‌ها، به تفاوت ذکرپردازان و خواسته‌های آنان بازمی‌گردد.

ختومات صلوات

صلوات، دارای ختم‌های گوناگون و متنوع فردی، جمعی، مجلسی و سیری می‌باشد. هریک از این ختم‌ها را باید به تنهایی آورد و تا پایان نیافته است، ختم تازه‌ای را شروع ننمود تا شکستی در توان استجماع ذکرپرداز وارد نیاورد.

در ختم مجلسی آن، باید صلوات را در مجلس و به صورت جمعی داشت. ختم مجلسی آن، تنوع دارد و گاه باید آن را در چند مجلس و با افراد مختلف آورد.

ختم مجلسی را می‌توان برای حصول قرب نفسی یا در حال اضطرار برای رفع گرفتاری، بلا یا شفای بیمار و دیگر نیازمندی‌های عمومی داشت.

ختم هزار صلوات، برای رؤیت نفس مناسب است. می‌توان آن را در سه روز آورد و بهتر است آن را از عصر پنجشنبه شروع نمود و عصر شنبه به پایان رساند.

ختم صد صلوات برای برآمدن حاجت، در یک مجلس می‌باشد.

ختم چهارده صلوات برای چهارده معصوم علیهم‌السلام به این‌گونه است که نخست، حدیث کسا خوانده می‌شود و سپس چهارده صلوات به نیت چهارده معصوم علیهم‌السلام آورده می‌شود. هم‌چنین می‌توان آن را در چهارده بسته‌ی چهارده‌تایی آورد. لازم است این ختم در نهایت آرامش و با اختصاص زمان کافی آورده شود.

ختم صلوات به مدت یک‌هفته یا یک‌ماه که در هر روز، چهارده صلوات آورده می‌شود.

ختم صلوات به همراه نذر برای یکی از حضرات معصومین علیهم‌السلام؛ به‌ویژه حضرت رسول‌اکرم یا حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام یا امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) که در این صورت، انفاق مالی به فقیران و نیازمندان یا عالمان را لازم دارد. هم‌چنین این نذر می‌تواند به نیت یکی از امامزادگان شریف که از اولیای الهی هستند، باشد.

ختم سه روز صلوات، به این‌گونه که غسل کند و دو رکعت نماز حاجت بخواند و هر روز، صلوات را «سه به سه» در بیست بسته بیاورد. این ختم برای انجام کارهای مهم و رفع گرفتاری‌ها مجرّب است. آوردن صلوات در بسته‌های سه‌تایی در حالت اضطرار، بیش‌تر به هدف اجابت نزدیک است.

ختم صلوات در شب جمعه یا عصر جمعه در بسته‌های سه، پنج و چهارده‌تایی یا با دیگر شمارگان، از دیگر ختومات صلوات می‌باشد.

ختم تربیع صلوات به این گونه است که ذکرپرداز در مکانی خلوت می‌نشیند و مربعی دور خود می‌کشد و در آن می‌نشیند و صلوات را در بسته‌های سه‌تایی، پنج تایی یا چهارده‌تایی به نیت حضرات معصومین علیهم‌السلام، به تناسب شماره‌ای که برمی‌گزیند، می‌آورد.

ختم سنگریزه برای دفع خصم مناسب است. در این ختم، دست به زمین می‌برد و به تعداد سنگریزه‌هایی که به دست آمده است، صلوات می‌فرستد و در هر صلوات، یکی از آن‌ها را پرتاب می‌کند. این صلوات‌ها را نیز در بسته‌های سه، پنج یا چهارده‌تایی می‌آورد. ذکرپرداز باید برای سنگریزه‌هایی دست ببرد که از ماسه بزرگ‌تر باشد. این ختم برای نابودی خصم و شکستن طلسم کاربرد دارد.

برای گفتن صلوات، چنان‌چه در آب بنشیند یا بایستد و آن را در یکی از سه بسته‌ی رایج بیاورد، ختم آب گرفته است. این ختم برای شفا و بهبودی بیمار، قوت قلب، صفای روح و رام شدن نفس، کاربرد دارد. در این ختم، باید از اسراف آب، مانع شد.

ختم انفاق، باگفتن صد صلوات و انفاق مالی به فقیر و نیازمند، محقق می‌شود. این ختم، برای دفع بلا، آسانی مرگ فرد محتضر، با آوردن آن در بسته‌های سه، پنج یا چهارده‌تایی کاربرد دارد.

صلواتِ سِیری نیز در مسیر حرکت گفته می‌شود؛ خواه ملفوظ باشد یا نفسی و قلبی.

صلوات نفسی

صلوات نفسی، صلواتی است که نفس و قلب آدمی، صلوات را ذکر باطنی خود می‌گیرد. این صلوات، برای برآورده شدن حاجت نیست، بلکه تغذیه‌ی باطن از صلوات می‌باشد.

برترین نوع صلوات، صلوات نفسی می‌باشد. این صلوات، محدود و مقید به چیزی نیست و سبب توجه نفس به صاحبان ولایت و اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد. صفای باطن، قوت قلب، دفع نفاق و یافت توجه از آثار آن می‌باشد. باید گفت صلوات نفسی، صلوات معرفت است. با این صلوات باید دعای زیر را داشت: «اللهمّ عرّفنی نفسک و عرّفنی ولّیک و عرّفنی نفسی بحق الصلوات».

صلوات نفسی، غذای دل انسان می‌گردد که اگر با «بسم‌الله» باشد، موجب دوری از گناه و اشتباه می‌شود و بر قدرت و توان فرد می‌افزاید و وی را در حرز قرار می‌دهد؛ حرزی که اگر فرد را در دل آتش ببرند و از موج بلاها بگذرانند، فرد سالم می‌ماند و آفت‌ها و بلاها را از او دور می‌گرداند. کسی که صلوات نفسی دارد، حرز می‌یابد. حصن صلوات در این روزگارِ پر از حادثه ـ که قتلگاه‌های انسانی و مسلخ چیرگان برپاست و شیاطین در نطفه‌ها نفوذ می‌کنند تا دشمنان توحید و ولایت پدید آیند و صاحبان نطفه‌های شوم به قلع و قمع مؤمنان ولایتمدار اقدام کنند ـ از موهبت‌های برتر خداوند به بندگان خاص خویش می‌باشد.

صلوات، افزون بر حصن جسمانی، دارای حصن ولایی می‌باشد و

صفای باطن، قرب ذاتی و وصول الهی می‌آورد. صلوات نفسی، فرد را به قربی می‌رساند که می‌تواند مولای خود و امام معصوم علیه السلام را در بیداری، حس نماید و رؤیت کند. او بلاها و نیز مرگ خود را نیز در بیداری و با رؤیت می‌یابد، نه در خواب. البته کسی‌که نفس کاسب‌کارانه و غیرصافی دارد، از این رؤیت محروم می‌باشد. کسی‌که صلوات نفسی داشته باشد و با عشق به حق‌تعالی و بندگان او زندگی کند، از موهبت‌های این ذکر بهره‌مند می‌شود. چنین کسی عناد و کینه‌ای با پدیده‌ای ندارد و با همه‌ی هستی و تمامی مردم، با عشق زندگی می‌کند؛ آن هم به‌حق. دوستی وی با پدیده‌ها، دوستی قربی می‌باشد، نه بر اساس هوس‌های نفسانی و شهوانی.

کسی‌که نجاست و آلودگی لقمه یا نطفه‌ی حرام در خود دارد، از صلوات گریزان می‌گردد و از آن استفاده‌ای نمی‌کند. خوشامد از صلوات، آزمایش و تِستری است برای پی بردن به میزان صفا و سلم نفس.

رویگردانی از صلوات، دو عامل عمده دارد: **نخست**، داشتن نفاق باطنی به سبب وراثتی که از نفوذ لقمه یا نطفه‌ی حرام دارد. این بدآیند ممکن است به نفرت یا به انکار و کفر نیز برسد. در این حالت، وی را می‌توان با ذکر مهار کرد. **دوم**، به سبب بیماری‌های نفسانی است، که در این صورت، قابل علاج و درمان است. برای نمونه، کسی‌که پدر وی در کنار کوره‌های آتش‌کار می‌کند، نطفه‌ی وی حرارت می‌بیند و ممکن است به سبب این حرارت، درگفتن صلوات، به نفاق مبتلا شود و به انجام شرور مایل گردد. چنین کسی با مهندسی تغذیه قابل درمان می‌باشد. اگر چنین

فرزندی در سیر تحصیلی یا تدریس خود گزاره‌هایی کفرآمیز داشته باشد، باید زمینه‌های درمانی وی را فراهم کرد، نه آن‌که فتوا به کفر، ارتداد و وجوب قتل او داد. فقیه ماهر، در چنین مواردی شناخت دقیق خود را پیش می‌آورد؛ اما فقیه ادعایی، دست خود را به خون بی‌گناهی آلوده می‌سازد.

صلوات، هم دارای ذکر است و هم دارای دعا و هم نماز، که تحقیقات گسترده‌ی دینی، تبیین آن‌ها را می‌طلبد و در فضای بسته‌ای که مانعان ظاهرگرا، فقیهان حقیقی را به بند اتهام و افترا می‌کشانند، نمی‌شود بیش از این، سخن گفت. برای گفتن صلوات باید مبادی عمومی ذکر؛ به‌ویژه طهارت بدنی (غسل و وضو) و باطنی (توبه و استغفار) را پاس داشت و آن را در حال حضور آورد.

بسمله

خداوند در انجام کارهای خود، دارای شگرد می‌باشد و سیستم و نظم دارد. یکی از شگردهای کاری حق‌تعالی، استفاده از بسمله در انجام فعل خود می‌باشد. بسمله، ذکری است که خداوند در ابتدای کارهای خود، به‌ویژه در ابتدای سوره‌های قرآن کریم، از آن بهره برده است؛ ذکری بسیار عجیب و مهم که در ابتدا و اول هر کار، از جمله ذکرگویی، استفاده می‌شود. ما به تجربه، «بسم‌الله» را همیشه به عنوان نخستین ذکر داشته‌ایم. باید توجه داشت که ما ذکر صلوات را ـ که خاصیت زنگارزدایی و از بین بردن حجاب‌های ظلمانی و معایب اخلاقی و نفسانی دارد ـ به عنوان نخستین ذکر سلوک عامِ محبی معرفی نمودیم؛ اما بسمله را نخستین ذکر خاصِ

محبوبی می‌دانیم که نیازی به چیزی، حتی بـه صـلوات، نـدارد و بـرای کسانی مناسب است که صفای لازم و آمادگی برای سلوک خاص محبوبی را دارند. صلوات، برای محبان، ذکر نخستین می‌باشد؛ ولی ذکر نخستینِ سیر محبوبی، بسمله می‌باشد؛ آن هم ذکری که خود کامل و تمام است و نیاز به همراهی چیزی حتی صلوات ندارد. ما تاکنون ذکر «بسم‌الله» را به عنوان اولین ذکر به کسی نداده‌ایم و تمامی کسانی‌که از ما ذکر گرفته‌اند، صلوات را نخستین ذکر خود یافته‌اند.

استفاده از این ذکر، به حسب استعداد ذکرپرداز می‌باشد. این ذکر برای یکی حکم فاز و برای دیگری، حکم نول را دارد؛ بنابراین، هـرکسی بـه گونه‌ای خاص می‌تواند از آن مصرف کند که دستور و نسخه‌ی آن را باید از متخصصان محبوبی در دانش ذکر خواست.

ما در این‌جا نمی‌خواهیم بحث‌های روایی مربوط به «بسم‌الله» را پی‌گیر باشیم. هم‌چنین نمی‌خواهیم از تجربه‌های منسوب بـه صـاحبان طـریق بگوییم؛ چنان‌چه بحث‌های مربوط به هریک از اسمای ترکیبیِ این ذکر و نـیز تـرکیب هـریک از ایـن اسـما بـا دیگـر اسـمای الهـی را در کـتاب «***اسماءالحسنی***» آورده‌ایم. البته بحث حروف نوزده‌گـانه و پـر رمـز و راز «بسم‌الله» ـ که از هر کدام برای انجام کاری استفاده می‌شود و جداول آن نیز دامنه‌دار می‌باشد ـ دشوار بوده و زمانه اجازه‌ی طرح آن را نمی‌دهد. اما در این‌جا تنها بخش اندکی از تـجربه‌های شـخصی خـود را نسـبت بـه «بسـم‌الله» می‌آوریم.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِـيم﴾ از اعظم اذکار است که از برخی حیث‌ها

هیچ ذکری به این قوّت و قدرت نمی‌باشد؛ چنان‌چه ذکر تهلیل این قوّت را دارد که هیچ حرفِ دارای نقطه‌ای در آن نیامده است و این ذکر از حیث این‌که نقطه ندارد، از بسمله قوی‌تر می‌باشد. اما وجه قوّت بسمله در تربیعی بودن آن است؛ به این‌گونه که چهار اسم ﴿اسْمِ﴾، ﴿اللَّه﴾، ﴿الرَّحْمَن﴾ و ﴿الرَّحِیم﴾ در آن آمده است. تربیع، کامل‌ترین شکل‌ها در غرایب می‌باشد.

اسم ﴿اللَّه﴾، اسمی جمعی و اسم ﴿اسْم﴾، اسمی اقتداری است. این دو اسم، بدون نقطه می‌باشد و اسم سوم، دارای نقطه‌ی فرد و اسم آخر، نقطه‌ی زوج دارد و ترکیب نقطه‌های فرد و زوج، به آن اقتدار خاص، هم‌چون اقتدار ﴿اسْمِ﴾ داده است؛ چنان‌که ترکیب اسم جلالی ﴿الرَّحْمَن﴾ و اسم جمالی ﴿الرَّحِیم﴾، آن را ذکری کمالی و تمامِ کلام ساخته است. این خصوصیات سبب می‌شود این ذکر به عنوان ذکر «قوّت قلب» شناخته شود و از بهترین ذکرهای معرفت‌زا و معنویت‌آور است. اقتدار آن نیز کاربرد آن را در ابطال سحر و طلسماتِ پیچیده، مسجّل ساخته است.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم﴾ را به دو صورت می‌توان استفاده کرد: **یکی** به گونه‌ی مستقل، چنان‌چه ما آن را در جلد دوم «***تفسیر هدی***» آورده‌ایم. **دوم**، با داشتن ذیل و همراه با متعلق، که ما آن را در جلد سوم همین تفسیر، ذیل سوره‌ی حمد توضیح داده‌ایم. تمامی سوره‌هایی که دارای بسمله می‌باشد، از اقسام ذکرهای بسمله‌ی مذیل است.

«بسم‌الله» اگر به گونه‌ی مستقل لحاظ و انشا شود، تمام ذکر می‌باشد و برای همین است که به ذیل و همراه احتیاجی ندارد و متعلق نمی‌پذیرد و

این، بسمله‌ی مستقل است که قوی‌ترین ذکر و نزدیک‌ترینِ آن به اسم اعظم می‌باشد؛ چنان‌که در روایات فراوانی اشاره شده است که بسمله، نزدیک‌ترین اسم به اسم اعظم الهی می‌باشد.

«بسم‌الله» مذیل و مضاف، فصلی بسیار طولانی دارد و با ذکرهای فراوانی ترکیب می‌شود که گویاترین آن، ذکر حوقله و ذکر «**یا حیّ و یا قیّوم**» می‌باشد.

اما از «بسم‌الله» به گونه‌ی سومی نیز می‌توان استفاده کرد و آن، بسنده کردن به یکی از اسم‌های به‌کار رفته در آن است. ما نحوه‌ی استفاده‌ی فصلی از اسم‌های بسمله را در جلد دوم «***تفسیر هدی***» به تناسب درس تفسیری که داشته‌ایم، تبیین نموده‌ایم. برای نمونه، ذکر تهلیل قابل انشعاب به ذکر دیگری نیست؛ ولی این ذکر تربیعی، از هر خانه‌ی آن که شروع شود، به مقصودی می‌رسد. کسی‌که می‌خواهد صاحب دولت و رفعت شود، از اسمِ ﴿اسْم﴾ شروع می‌کند و کسی که بخواهد صاحب قدرت گردد، اسم ﴿اللَّه﴾ را برمی‌گزیند و آن‌که می‌خواهد طلسمی را بشکند، از ﴿الرَّحْمَن﴾ مدد می‌گیرد و کسی‌که در پی معارف توحیدی می‌باشد، به ﴿الرَّحِیم﴾ تمسک می‌نماید. این اسمای داخلی را می‌توان به شکل ترکیبِ درون‌گروهی نیز استفاده کرد.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم﴾ ـ اگر تمامی اسمای آن با هم لحاظ شود ـ از اسمای قربیِ قلبی و فتح‌الفتوح آن‌ها می‌باشد که استفاده از آن، قفل‌ها را می‌گشاید و درها را باز می‌کند. بسمله در سه گونه فتح به کار می‌رود: «فتحی بدوی»، مانند پیدا کردن کار. خاصیت این اسم فتحی، آن است که

می‌توان با آن، کارِ خود و نیز گمشده‌ی خویش را یافت. قسم دوم، «فتحی جمعی» می‌باشد که ورود یافتن به چیزی است و «فتحی نقضی» که می‌توان چیزی مانند طلسم و سحر را با آن شکست. بنابراین، ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم﴾ از اسمای ضربی می‌باشد؛ یعنی می‌توان با آن، طلسم یا سحر را باز کرد و دشمن را بر زمین زد. اما مهم‌تر این‌که می‌توان با آن بر هوس‌ها، خواهش‌ها و هواهای نفسانی و حیله‌گری‌های آن غلبه نمود. کسی‌که نمی‌تواند در برابر گناهان، بر خویش غلبه کند، برای رفع معصیت و دوری از گناه، می‌تواند از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم﴾ مدد بگیرد. این ذکر، نفس را می‌شکند و آن را رام، کنترل و همراه می‌کند. با توجه به این خاصیت بسمله می‌باشد که در روایات، سفارش فراوانی برگفتن آن شده است.

نمونه‌ای از فتح‌های این ذکر، چنین می‌باشد که کسی امروز این ذکر را می‌گوید و لحظاتی بعد یا چند روز پس از آن، گزاره‌ای معرفتی به دل وی می‌نشیند؛ گزاره‌ای که هدیه‌ی این ذکر به او می‌باشد؛ هرچند ممکن است خود وی توجه نداشته باشد که فتح این گزاره‌ی معرفتی، به مدد ذکر بسمله‌ای بوده که پیش از آن داشته است؛ در حالی‌که اگر وی این ذکر را نداشت، آن گزاره به دل وی نمی‌نشست و در او نهادینه و قابل ذوق نمی‌گشت و آن را متوجه نمی‌شد.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم﴾ جمعیت قرآن کریم را داراست و تمامی قرآن کریم با آن برابر است؛ به‌گونه‌ای که متخصص این ذکر می‌تواند تمامی قرآن کریم را از آن بیابد و متن قرآن کریم را بر اسمای پنجگانه‌ی آن

توزیع کند. (در این لحاظ، حرف «باء» یکی از اسمالی الهی می‌باشد.)

اما لحاظ اسمای چهارگانه‌ی آن، مربع است. ذکرپرداز، این اسما را در ذهن و نفس خود یا بر روی کاغذ به این صورت: ﴿بِسْم﴾ ﴿اللَّه﴾ ﴿الرَّحْمَن﴾ ﴿الرَّحِیم﴾ تربیع می‌کند.

تربیع بر دو قسم «اذکاری» و «ارقامی» (عددی) می‌باشد. تربیع ارقامی، در سیر آفاقی کاربرد دارد و تقسیم اذکاری، برای سیر انفسی استفاده می‌شود.

هم‌چنین تربیع، یا «دوری» (سیری) است و یا «وقفی». تربیع دوری، بر دو گونه می‌باشد: یکی آن‌که در هر ضلع آن، اسمی قرار دارد و همان اسم قابل تکرار به چهار ضلع است و یا هر چهار اسم آن ـ که در چهار ضلع است ـ با هم لحاظ می‌شود و قابل تکرار می‌گردد. اما در تربیع وقفی، اسمای به کار رفته، به هیچ‌وجه تکرار نمی‌پذیرد.

تربیع دوری در حصن‌ها و حرزها به کار می‌رود. کسی‌که ذکر را به صورت تربیع دوری دارد، حتی اگر به آتش سوزان و شعله‌ور رود یا سرِ وی را ساعت‌ها در آب نگاه دارند و یا وی را به عمق ده‌ها متری زیر دریا برند، با تمام سختی‌هایی که دارد، آسیبی به او وارد نمی‌شود. صاحبان ولایت از این‌گونه اذکار استفاده می‌کنند؛ وگرنه بدخواهان معاندِ آنان، جز به نابودی آن‌ها رضایت نمی‌دهند. آنان با ذکرهای دوری است که قدرت حفظ و صیانت خود را دارند؛ وگرنه زورِ بازو یا قدرت فکر و اندیشه نمی‌تواند یک فرد را در برابر سیل بدخواهانی که در عناد با وی جمعیت دارند، حفظ کند. نمونه‌ی بارز این گفته، حضرت ابر اهیم علیه‌السلام می‌باشد که

دولت حاکم، وی را به آتش می‌اندازد و خلایق یک شهر را در انجام این مراسم مشارکت می‌دهد و آن را حرکتی مردمی نشان می‌دهد، ولی وی به سلامت از آن می‌گذرد. آگاهان بر نحوه‌ی انجام معجزه و کرامت و صاحبان ولایت و اهل راه، شگردهای این صاحبان حقایق را می‌شناسند و حصنی را که پناه آنان در مشکلات شده است، تشخیص می‌دهند.

حرزهای ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نیز کم و بیش در روایاتی آمده است؛ اما اسرار آن، مکتوم مانده و به ما نرسیده است.

کسی‌که تربیع دوری دارد، ترس و وحشت و رعب بر جان بدخواه خود می‌اندازد تا وی نتواند بر رساندن آسیب به وی، جازم شود.

تربیع «بسم‌الله» هم برای حصن و حرز است و هم برای فتح و نیز باطل کردن طلسمات و سحرها و نیز انشراح قلب و یافت معرفت نسبت به حقایق و دارا شدن قوت قلب که البته نحوه‌ی استفاده از آن را باید از آگاهان محبوبی گرفت؛ وگرنه آن‌چه در روایات آمده است، بیش‌تر سِمت گزارشگری نسبت به خواص این ذکر می‌باشد تا نسخه‌هایی که قابل استفاده باشد. کسی‌که با این ذکر، قصدِ یافتن قوت قلب و معرفت دارد، بعد از مدتی می‌یابد که چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش جاری گشته است و آن‌چه می‌گوید، گزاره‌های صادق و دارای حقیقت و نفس امر می‌باشد.

باید توجه داشت این ذکر، حلال‌درمانی در هر سه مرتبه‌ی بدن، ذهن و نفس و داشتن صدق را لازم دارد؛ هرچند حفظ صدق و سادگی، در این زمانه‌ی جور و جفا، بسیار سخت شده است.

هم‌چنین در ابتدا باید نفس را واداشت تا این ذکر را در شروع هر کاری و در ابتدای روز، با بیدار شدن تا هنگام رفتن به رختخواب و خوابیدنِ دوباره، با خود داشته باشد. نخست، این ذکر به صورت جلی و آشکار در هر موقعیتی ـ حتی در حال راه رفتن ـ آورده می‌شود؛ البته نه در حضور دیگران در جمع؛ بلکه در حال تنهایی و خلوت، تا به ریا و تظاهر و سالوس نگراید. مداومت بر ذکر جلی، سبب می‌شود این ذکر رفته‌رفته، در نفس و قلب نهادینه گردد و به ذکر خفی تبدیل شود. داشتن ذکر خفیِ بسمله، فرد را به صورت ناگهانی به منابع معرفت و رؤیت وارد می‌کند؛ به‌گونه‌ای که ممکن است تمامی خاطرات گذشته‌ی خود را به عیان ببیند و یا آن‌ها را در ذهن، تداعی کند.

ذکر ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ از اذکار قدرت حافظه می‌باشد و مداومت بر آن، توان حفظ متون را افزایش می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که به ذهن سپردن و به خاطرآوردن آن‌ها به‌راحتی و اتومات انجام می‌شود.

اما نخستین استفاده از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ به این است که بتوان آن را ذکر لفظی و زبانی خود قرار داد. برای این کار، باید تمرین داشت. هم‌چنین باید معنای استقلالی (نه ذیلی) این ذکر را دانست تا بتوان در گفتن آن، قصد انشا داشت. ما معنای بسمله را در جلد دوم «**تفسیر هدی**» و کتاب مستقل آن، «**چهره‌ی عشق**» توضیح داده‌ایم. باید خود را تمرین داد که این ذکر را به صورت ثابت و دایمی آورد. هم‌چنین درگفتن این ذکر ـ که گفتیم ذکری کامل و تمام است ـ چیزی را همراهِ آن نساخت و بر گفتن همان بسنده کرد.

بهتر است زمانی خاص نیز در زیر آسمان و در هوای آزاد قرار گرفت و آن را به صورت تربیعی تکرار کرد. باید توجه داشت این ذکر، هدیه‌ی الهی به بندگان خود می‌باشد؛ اما هدیه‌ای که ارزش و قدر آن، کم‌تر دانسته می‌شود. باید به این ذکر اهتمام داشت و آن را با همت والا آورد و درگفتن آن، سستی و اهمال نداشت. البته رعایت وفق نفس را داشت و توان نفس را درگفتن آن، لحاظ کرد. نفس برای گفتن این ذکر، باید شادابی و نشاط داشته باشد؛ وگرنه عنصر استجماع ـ که از شرایط مهم در استجابت ذکر است ـ از دست می‌رود. هم‌چنین نباید آن را تند آورد و باید طمأنینه، وقار و آرامش خود را حفظ کرد؛ هم‌چنین استجماع خود را کامل کرد و در نحوه‌ی نشستن و جای آن، در هیأت و موقعیتی بود که این شرط، مراعات گردد تا زمینه برای نشست آن در جان و نفس آدمی فراهم شود و به گونه‌ای در آن، جا بیفتد که حس کند این ذکر، عضوی ثابت و جداناپذیر از نفس او گردیده و همراه با وی است.

اگر کسی ذکر ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را برای مدتی مداومت داشته باشد، به مقامی می‌رسد که فرشتگان به دل وی وارد می‌شوند و به او علم می‌آموزند. وی دارای توان الهام (وحی) می‌شود و فرشتگان وحی‌آور را می‌یابد.

بسمله این توان را دارد که باطن ذکرپرداز را بشکافد و از آن، نقبی به غیب عالم و فرشتگان علم‌آور بزند؛ فرشتگانی که آن‌قدر معرفت به دل ذکرپرداز وارد می‌کنند که از آن همه، به خستگی می‌گراید.

بسیاری از مشکلات سلوک، تنها با ذکر ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

مرتفع می‌شود. راه یافت اسم اعظم الهی و توان اوج‌گیری و بر شدن به ملکوت آسمان‌ها با این ذکر، محقق می‌شود.

کسی‌که این ذکر را دارد، باید تنها بر آن مداومت داشته باشد و آن را با ذکر دیگری ترکیب نکند. مداومت بر این ذکر، ذکرپرداز را در مدتی که باید از آن استفاده داشته باشد، از دیگر ذکرها بی‌نیاز می‌سازد؛ زیرا بسمله، ذکری کامل و تمام است که برای تمامیت خود به چیزی نیاز ندارد. البته اگر کسی بتواند بسمله را پیدا کند، حتی به قرآن کریم نیز نیازی ندارد؛ زیرا تمامی قرآن کریم، تنزیل و ریخته‌شده‌ی بسمله می‌باشد. تفصیل این بحث را در کتاب «**چهره‌ی عشق**» آورده‌ایم.

در گفتن ذکر مستقل ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ باید بر ﴿الرَّحِيمِ﴾ آن وقف داشت و آن را به‌گونه‌ی منفصل از «بسم‌الله» بعد آورد. متصل آوردن دو «بسم‌الله» سبب می‌شود هیچ‌یک در ذکر، اعتبار نگردد. یکتایی و فرد بودن، از صفات ذکر بسمله می‌باشد. از چنین ذکری در انجام هرکاری می‌شود استفاده کرد و از این حیث، ذکری عام می‌باشد. بر این پایه، می‌توان از آن به قصد حرز و حصن یا قوّت قلب و دریافت معرفت و یا برای پیشگیری از بدخواهی خصم بهره برد.

این ذکر، همانند مین‌یاب‌های تمام اتوماتیک، می‌تواند تمامی کاستی‌ها و مشکلات و موانع انجام کار را پاکسازی کند و یاور و مددکار ذکرپرداز شود. نباید از این ذکر، به صورت مقطعی بهره برد؛ بلکه باید آن را ذکر دایمی خود ساخت.

در استفاده از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ باید توجه داشت که افراد به

حسب اختلافی که در استعداد دارند، به یکی از اسمای داخلی آن، جلا و قرب بیش‌تری پیدا می‌کنند تا دیگر اسمای آن. بر این پایه، همان اسم، با الف و لام یا با «یا»ی ندا یا ترکیب با اسمای متناسب و همجوار، به وی توصیه می‌شود. این تفاوت استعداد، به خود «بسم‌الله» نیز ترکیب می‌دهد و گاه آن را با انواع تهلیل‌ها ترکیب می‌سازند: مانند «***لا اله الّا الله***»، «***لا اله الّا أنت***» و «***لا اله الّا هو***». استفاده از این نوع ترکیب، در گرفتاری‌ها، شدائد، مخاطرات و بلایا مناسب است؛ به‌ویژه اگر به گونه‌ی «***بسم الله الرحمن الرحیم یا لا اله الّا أنت خَلّصنی***» یا «***بسم الله الرحمن الرحیم یا لا اله الّا أنت نجّنی***» آورده شود.

«بسم‌الله» را با انواع تحمید نیز می‌توان ترکیب نمود؛ مانند: «***الحمدلله***»، «***والحمدلله***»، «***الحمد لله ربّ العالمین***».

ذکر «***بسم‌الله و بالله و فی سبیل الله و من الله و الی الله و فی الله***» نیز از انواع ذکر بسمله می‌باشد.

اگر کسی می‌خواهد ذکر بسمله را به صورت ترکیبی با دیگر اذکار هم‌جوار استفاده کند، باید اصل را بر وحدت «بسم‌الله» قرار دهد و شماره‌ی اذکار هم‌جوار را کثرت دهد. برای مثال یک بسمله را با ده تهلیل آورد.

کسی‌که برای گفتن ذکر بسمله اجازه می‌یابد، خود می‌تواند از ترکیب‌های آن به گونه‌ی تجربی بهره ببرد و نسبت به این رزق معنوی، تنوع غذایی ـ آن هم به گونه‌ی وقف و انفصال یا با اتصال ـ داشته باشد و برای نمونه بگوید: «***بسم الله و بالله بسم الله والحمدلله بسم الله و بحقّ لا اله الّا الله نجّنی و خلّصنی اشفع لی***».

کسی‌که در پی اسرار، کنوز و گنج می‌باشد، نباید از ﴿الرَّحْمَن﴾ و ﴿الرَّحِیم﴾ آن استفاده کند.

در تربیع «بسم‌الله» که برای بستن یا شکستن طلسم استفاده می‌شود، اگر ذکرپرداز، فردی توانمند در امور معنوی باشد، تربیع لازم آن را در نفس خود انجام می‌دهد، بدون آن‌که از نوشته بهره ببرد؛ اما در صورتی که نفسی قوی و توانمند نداشته باشد یا بخواهد آن را برای افرادی ضعیف استفاده کند، به‌ناچار باید آن را بر روی کاغذ، سنگ، پارچه‌ی تمیز و شفاف یا پوست بنویسد و داخل پلاستیک گذاشته و نخ کلفتی به آن ببندد و در پای گل دفن کند یا در آب روان بیندازد یا سنگی به آن ببندد و در عمقِ چاه دارای آب اندازد تا در آن‌جا بماند؛ به این‌گونه این ذکر برای وی حکم حصن و حرز را می‌یابد و از او دفع بلا می‌کند و به وی طول عمر می‌دهد. اگر این نوشته را به آب روان دهد، ممکن است مدبّر یا ملکی آن را بیابد و گاهی به یاد وی افتد و او را در بعضی مواقع کمک کند.

تربیع بر دو گونه‌ی سیری و دوری است: نوشتن اجزای چهارگانه‌ی «بسم‌الله» در یک مرتبه، تربیع سیری است. تربیع دوری، نوشتن هریک از این اجزا در چهار مرتبه یا یک بسمله‌ی کامل به گونه‌ی «دو به دو» می‌باشد. هم‌چنین در نوشتن، می‌توان از «**هو**» به گونه‌ی فرد و «سه به سه» استفاده کرد و نباید آن را زوج و تربیعی آورد. البته می‌شود «**هو**» را جزیی‌تر و در بسته‌ی هفت، نُه یا یازده‌تایی آورد؛ ولی کسی‌که آن را در خود پیاده می‌کند، به تربیعِ بسمله، تنفس و بازدم می‌دهد و از راست به چپ، یک «**هو**» را به ضلع اول، و یک «**هو**» را به ضلع دوم و یک «**هو**» را به وسط می‌بندد.

این تربیع، طلسمی قوی برای بستن افراد یا پریشان‌ساختن آنان می‌باشد. البته این کار، تصرف نابه‌جا در غیر و حرام می‌باشد؛ مگر این‌که کسی سر عناد و دشمنی با خدا و ولیّ او را داشته باشد؛ در این صورت، تنها اولیای کمّل خدا برای انجام چنین کارهایی (تخریب) نسبت به کسانی‌که در دشمنی با خدا و آنان بی‌باک می‌باشند، اذن دارند؛ چنان‌چه قرآن کریم نمونه‌ای از آن را درباره‌ی حضرت خضر علیه‌السلام گزارش کرده است و در مدارک و منابع دینی نیز رگه‌هایی دیده می‌شود، که تنها برای آگاهان قابل تشخیص است.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ دارای نوزده حرف است. این ذکر را بر همین پایه می‌توان در بسته‌های نه، نوزده، نود و یک یا نهصد و نود و یک‌تایی (که به هزار نرسد) برای گرفتن حاجت، مصرف کرد. بعد از آوردن عدد لازم این ذکر، می‌توان دو رکعت نماز حاجت خواند.

بسمله و دیگر اذکاری را که در این کتاب توصیه می‌شود، می‌توان در نماز آورد؛ البته در مثل قنوت یا سجده که جای ذکر می‌باشد، بدون آن‌که نماز را فرع ذکر سازد و در موالات آن، خلل وارد سازد.

ما در ادامه، برخی از خصوصیات سه ذکر داخلی بسمله را می‌آوریم. از آن‌جا که این اذکار را در کتاب «***چهره‌ی عشق***» و «***دانش اسماءالحسنی***» توضیح داده‌ایم، تفصیل این بحث را به دو کتاب یادشده ارجاع می‌دهیم.

با تمرین‌هایی که پیش‌تر گفته شد می‌توان ذکر ﴿اللَّه﴾ را به ذکر خفیِ نفس تبدیل کرد. این ذکر بر اساس دم و بازدم تنظیم می‌شود؛ به این صورت که در هر بار تنفس، دو بار از آن مصرف می‌شود: یکی در دم و

دیگری در بازدم. این ذکر برای قوّت قلب و دریافت معارف، واردات، مشاهدات و رؤیت‌ها مناسب و مفید است. می‌شود ﴿الله﴾ را به تنهایی یا با ﴿هو﴾ و دیگر اسمای متناسب، به گونه‌ی ﴿هو الله﴾ یا ﴿هو الله الحیّ القیّوم﴾ یا ﴿هو الله لا إله إلّا هو﴾ استفاده کرد.

استفاده از ذکر ﴿الله﴾ در قیاس با بسم‌الله نرم‌تر، روان‌تر و آسان‌تر می‌باشد و «بسم‌الله» همان‌طور که کشیده‌تر است، سنگین‌تر می‌باشد.

اما از ذکر ﴿الرَّحْمَن﴾ در مخاطرات و گرفتاری‌ها و مواقع خطر و در برابر خصم و دشمن می‌توان بهره برد. این ذکر، شکل ترکیبی هم دارد و برای نمونه با ﴿هو﴾ می‌آید. این ذکر با الف و لام و بدون آن و نیز با یا و بدون آن و با ترکیب شدن با اسمای همجوار و متناسب می‌آید؛ برای نمونه، در برابر بدخواهان به صورت «***یا رحمن الجبّار***»، «***یا رحمن القهار***» می‌آید.

برای تلطیف، ترقیق، آرامش و آسایش این ذکر، می‌شود ﴿الرَّحِیم﴾ را به آن افزود. ﴿الرَّحِیم﴾ ذکری آرامش‌زاست. می‌توان آن را با «یا» یا «انت» استفاده کرد: «***یا رحیم***» و «***انت الرحیم***». هم‌چنین می‌توان آن را بدون «الف و لام» یا با اسمای همجوار مصرف کرد: «***یا رحیمُ یا رئوف***»، «***یا رحیمُ یا کریم***»، «***یا رحیمُ یا لطیف***».

ذکر تهلیل

در اذکار عام و محبی، بعد از صلوات، ذکر تهلیل می‌آید. تهلیل، نخستین ذکر توحیدی برای محبان می‌باشد که بعد از ذکر ولایی صلوات، قرار می‌گیرد.

گفتیم ذکرها به طور عمده یا محبوبی است و یا محبی. ذکرهای محبوبی، همراه با رؤیت نفس، ذات و حقیقت بوده و ایجابی می‌باشد. بسمله از ذکرهای ایجابی و محبوبی می‌باشد و ذکرهای سلبی، تمامی ذکرهای محبی است. ذکرهای بدون نقطه و بدون الف و لام در دایره‌ی ذکرهای سلبی و محبی است و ذکرهایی که الف و لام یا نقطه دارد، از ذکرهای ثقیل و سنگین می‌باشد. توجه شود که الف و لام و نقطه، یک علامت است نه یک حرف که ذکر را سنگین می‌سازد؛ چنان‌چه در بسمله آمده است. نقطه چون یک علامت است، حروف مشابه که با نقطه از هم متمایز می‌شوند، در غرایب، یک حکم دارد.

ذکر تهلیل از ذکرهای محبی است. تهلیل چون ذکر عامی است، شعار اسلام گردیده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همان ابتدا به آن دعوت نموده است. «**لا اله الّا الله**» ثقیل‌ترین و عالی‌ترین ذکر الهی برای محبان است. اسلام آن را شعار رستگاری و فلاح قرار داده و از همان ابتدا به آن دعوت نموده و فرموده است: «قولوا لا اله إلّا الله تفلحوا»[1]. با توجه به روایت شریف سلسلةالذهب، ولایت از شرایط این ذکر است.

گفتیم «**لا اله الّا الله**» سنگین‌ترین و گران‌ترین ذکرها می‌باشد. سنگینی آن چنان سهمگین است که حتی زبان برای گفتن زیاد آن به مشکل و لکنت می‌افتد و زبان به گفتن آن نمی‌چرخد.

«لا» برای نفی است و جلال دارد و «إلٰه» اسم جمال است. این ذکر

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۵۱.

ترکیب جلال و جمال را داراست. از ذکرهای بدون نقطه و بدون الف و لام می‌باشد.

تهلیل، اصل در اسمای الهی و کلمه‌ی توحید برای محبان می‌باشد؛ چنان‌چه بسمله، کلمه‌ی تام توحیدی و اصل در آن‌ها برای محبوبان است. تهلیل، ذکر عالم ناسوت است. این ذکر، بیان‌گر توحید سلبی می‌باشد و وقف بر «لا اله» نیز ممنوع می‌باشد و نمی‌توان با گفتن آن، تنفس داشت. توحید ایجابی و استفاده از «***الله***» تنها شایسته‌ی محبوبان می‌باشد؛ زیرا آنان غیر نمی‌بینند و تنها ایجاب مشاهده می‌کنند. محبان وقتی به ناسوت می‌آیند، نخست سینه‌ی مادر خود را می‌یابند و با «غیر» درگیر می‌شوند، از این‌رو، ذکر آنان با نفی شروع می‌شود تا نفی غیر کند. سیر محبوبان چون از بالا می‌باشد، چشم آنان بر حق‌تعالی می‌افتد و از خداوند پر می‌شود و هرچه می‌بیند، به گمانش که اوست. محبان چون همه غیر می‌بینند تا نفی آنان درست نشود، نمی‌توانند به اثبات رو آورند.

تهلیل، از اذکاری است که باید به زبان آید؛ چنان‌چه پیامبر اکرم ﷺ بر گفتن آن، دعوت می‌نموده‌اند و کلمه‌ی شهادت می‌باشد. تأکید بر گفتن لفظی آن، برای این است که کم‌تر کسی می‌تواند به محتوای بلند آن توجه نماید. شروع آن با نفی است تا بتوان به این بلندا رسید؛ برخلاف بسمله که آوردن یک بار آن، سیر هستی و پدیده‌های آن را لازم دارد؛ چنان‌که تا حدودی در جلد دوم «***تفسیر هدی***» از آن سخن گفته‌ایم؛ تفسیری که نشر آن با سنگ‌اندازی بدخواهان و مانعان روبه‌رو شده است؛ چنان‌که احتمال می‌رود این کتاب نیز از بدخواهی آنان ایمن نباشد. هم‌چنین است ذکر تنزیهی «***سبحان‌الله***» که لحاظ غیر در آن نمی‌باشد و ایجابی است.

تهلیل چون دارای نفی است، ذکری ناسوتی است؛ اما کسی‌که با ذکر ارتقا بگیرد و تا قله‌های بلند معنوی اوج یابد، خود را از سلبِ غیر رها می‌سازد و در آن بلندی‌ها، ذکری نیست که نفی و سلب به آن وارد شده باشد.

تهلیل، ذکر ترکیبی است که ذکری بسیط ـ حتی «الله» که به گونه‌ی اضافیِ ترکیبی با ادات استثنا آمده است ـ از آن بیرون نمی‌آید. محبی که به ناسوت گراییده و شیرین‌ترین چیز برای او همین ناسوت، به‌ویژه شیر مادرش می‌باشد، چگونه می‌تواند این بارِ منفی را از خود دور کند و «لا إله إلّا الله» بگوید؛ چنان‌که کسانی که فوج فوج با گفتن کلمه‌ی توحید به اسلام وارد شدند و ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً﴾[1] (= مردم دسته‌دسته در دین خدا درآیند) حتی چشم پیامبر اکرمﷺ را به خود معطوف نمود، تمامی ﴿يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ﴾[2] (= کسی بر دو پشت خود دگرگون می‌شود) و آیه‌ی شریفه‌ی زیر را مصداق بخشید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾[3].

در حقیقت تو هرکه را دوست داری، نمی‌توانی راهنمایی کنی؛ لیکن خداست که هرکه را بخواهد، راهنمایی می‌کند و او به راه‌یافتگان داناتر است.

این‌جا ناسوت است و نمی‌شود انتظاری دیگر برای آن داشت.

۱- نصر / ۲.
۲- بقره / ۱۴۳.
۳- قصص / ۵۶.

ذکرها یا عملی است و یا نظری. ذکر تهلیل، در گروه ذکرهای نظری است؛ برخلاف «**یا حیّ و یا قیّوم**» که از اذکار عملیاتی می‌باشد.

ذکر تهلیل برای قوّت قلب بسیار مفید است. در دفع شرک و نفاق، کارآمدی بسیار بالایی دارد. وسواس را نیز دور می‌کند.

این ذکرِ هدفمند، با منفی شروع می‌شود و جزو ذکرهای سلبی است. کسی‌که این ذکر را بدون تناسب با باطن خود بگوید، ممکن است از فراز منفی آن بیرون نرود و به ایجاب آن نرسد و منفی‌نگر شود و آسیب و ضرر ببیند؛ بر این پایه، ذکر تهلیل، از ذکرهای بسیار خطرناک می‌باشد که باید انشایی گفتن آن، زیر نظر مربی کارآزموده باشد.

«**لا اله الّا الله**» با آن‌که ذکری عام است و با این‌که گفتیم دومین ذکر محبان می‌باشد، آنان نباید استفاده‌ی فراوانی از این ذکر داشته باشند؛ زیرا از اذکار بلاخیز می‌باشد. اگر سالک محبی از این ذکر بلاخیز استفاده کند، برای نمونه، فرزند وی به زمین می‌خورد و در جا می‌میرد یا مصیبت دیگری به او می‌رسد. ذکر تهلیل، همه‌چیز را در خود حلّ و مندک می‌کند و چیزی را باقی نمی‌گذارد. بنابراین، آنان‌که مستِ مست از باده‌ی حضور حق‌تعالی نیستند و آگاه و حسابگر می‌باشند و جگر بلاکشی ندارند و با مشاهده‌ی اثر بلا، ترس، گرهِ تمامی تار و پود آنان را باز می‌کند، باید به ذکرهایی پایین‌تر بپردازند؛ ذکرهایی که نه تنها با خوشی منافاتی ندارد، بلکه مددکار آن نیز می‌شود.

محبوبان الهی نیز از این ذکر ارتزاق دارند و ذکر قلبی آنان به صورت موهبتی می‌باشد. محبوبانی که از این ذکر استفاده می‌کنند، دارایی خود را

از دست می‌دهند. تهلیل، ذکر اولیای محبوبی و ذکر سرور شهیدان، امام حسین علیه‌السلام می‌باشد؛ ذکری که کربلا را آفرید! از این ذکر و نیز دیگر ذکرهای محبوبی، باید به اندازه استفاده کرد؛ وگرنه استفاده‌ی فراوان آن به گونه‌ی انشایی، مناسب نیست؛ چنان‌چه این ذکر در متن نماز، یک بار در تشهد آمده است؛ آن هم دارای عطف می‌باشد و شهادت به عبودیت و رسالت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن عطف شده است؛ وگرنه شهادت به توحید اگر به تنهایی آمده بود، نمازگزار و داشته‌های او را در کوره‌ی انواع بلاها ذوب می‌ساخت. کسی‌که تهلیل می‌گوید، باید امتحان آن را پس بدهد و با بلاکشی و خرید ناز حق‌تعالی در چهره‌ی تحمل بر بلاهایی که به او می‌رسد، ثابت نماید که خدا خداست و وجود، منحصر در اوست!

از کودکی خویش به یاد دارم که ذکر خاص پدرم تهلیل بود. شب‌ها که پدرم در خواب بود و من بیدار بودم، وی در خواب خویش، ذکر تهلیل داشت. «***لا اله الّا الله***» با باطن پدرم عجین شده بود و البته باید عمری را با این ذکر گذرانده باشد تا به این مقام رسیده باشد. در آن زمانه، وقتی این ذکر را از پدرم می‌شنیدم، مسحور می‌شدم. این ذکر باطنی را در بسیاری از کسانی‌که یل میدان معرفت و آسمانه‌ی آن بودند، ندیدم.

با ذکر تهلیل، می‌شود حلال‌زاده بودن خود را بررسید. کسی‌که این ذکر را برای چند ماه بگوید و با آن محشور باشد، چنان‌چه حق‌تعالی را بعد از آن بپذیرد، حلال‌زاده می‌باشد و اگر این ذکر، بر ریشه‌ی فاسدی که دارد فشار آورد و عکس و خلاف ذکری را که دارد، در خود بیابد و به انکار خداوند مبتلا گردد، دارای مشکل نطفه می‌باشد و همین مشکل، وی را

در بند فراز منفی این ذکر، زندانی می‌کند. چنین کسی نباید به حوزه‌ی فقه و مرجعیت وارد شود؛ زیرا یکی از شرایط جواز تقلید، حلال‌زاده بودن می‌باشد. این تست، ویژه‌ی ذکر تهلیل است و نمی‌توان آن را با دیگر اذکار، حتی با ذکرهای سنگینی هم‌چون بسمله به دست آورد.

مهم‌ترین اثر و خاصیت ذکر ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾، تأثیرگذاری آن بر باطن و تهذیب نفس و پالایش دل و مراتب برتر آن ـ یعنی عقل، قلب و روح ـ می‌باشد. توضیح این‌که: انسان در مرحله‌ی نفس در پی شهوات است، در مرتبه‌ی عقل، پی‌جوی اندیشه و خرد می‌گردد و در مقام قلب، به معرفت بار می‌یابد و در مقام روح ـ که دل حقیقی می‌باشد ـ به عشق پاک و خالص و به ولایت می‌رسد. نفس آدمی با ابزار و آلت، کارپردازی دارد و عشق نیاز به ابزار ندارد. رابطه‌ی زن و شوهری که در مقام نفسانی هستند، بر محور مجامعت و مواقعه است؛ برخلاف رابطه‌ی پدر و مادر با فرزند یا استاد با شاگرد که بر اساس محبت قلبی و عشق نازل است و به آلت نیاز ندارد. عشق عالی نیز با خداوند و اولیای او می‌باشد که هیچ‌گونه ابزاری نمی‌خواهد. ذکر تهلیل، بر تمامی این مراتب باطنی کارآمد است و قوت قلب و غذای روح می‌باشد. ذکر ﴿لَا إِلَـهَ إِلَّا اللَّـه﴾ در فضای غبارآلود ناسوت ـ که بسیاری از کدورت‌ها درهم‌پیچیده و رها شده است و ممکن است هر کسی را هدف قرار دهد ـ سوخت لازم برای پرواز و بر شدن به سوی عوالم دیگر را به فرد می‌دهد و باطن او را موزون و مرتب می‌کند و صفای باطن و خلوص نیت می‌آورد.

این ذکر، برای نفی خواطر بسیار مفید است و خاطره‌های ناموزون،

مشکوک، شیطانی و وساوس فکری را از صفحه‌ی ذهن و دل می‌زداید و مانع آلوده‌شدن باطن می‌گردد. ذکر ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ تمامی آن‌چه را که سبب گندیگی دل می‌گردد و رسوبات قلب را می‌زداید و بوهای نامطبوع، به‌ویژه خواطر آلوده را، به حسب استعداد ذکرپرداز، از دل می‌گیرد. این ذکر، قوت قلب و خوراک دل می‌شود. دل عاشق، این ذکر را می‌خورد و قلب از آن قوّت می‌یابد.

ذکر تهلیل، خاصیت مهم دیگری نیز دارد و آن این‌که برای تقویت اراده مفید است. کسی‌که از ضعف اراده رنج می‌برد، اراده‌ی وی برای انجام کارهای لازم همراهی نمی‌کند ـ و به همین سبب، حال و حوصله و توان کارپردازی را از دست داده است ـ با مداومت بر این ذکر، اراده‌ای قوی می‌یابد؛ همان‌طور که خوردن آب قند، فشار کسی را که افتاده است، نرمال می‌کند.

این ذکر برای رفع غمومِ حاصل از بلایا یا ناکام شدن در آرزوها و هوس‌های نفسانی، کارآمد است.

با این ذکر می‌توان بر انواع وسوسه‌ها، شکوک و توهم‌ها غلبه کرد.

ذکر ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه﴾ از اذکاری است که ذکر خفی است و می‌توان آن را به‌گونه‌ای آورد که ظهوری نداشته باشد.

اما مهم‌تر از همه‌ی این آثار، ذکر تهلیل موجب توجه و عنایت ویژه‌ی خداوند به ذکرپرداز می‌شود و اقتدارِ الهام، انکشاف، رؤیت، معاینه، معارفه، کرامت، سعه‌ی نفس، انکشاف روح و وحی را در پی دارد و فرد را از معلمان ظاهری بی‌نیاز می‌سازد و به مدرسه‌ی حق‌تعالی ورود می‌دهد. محبان با این ذکر، می‌توانند به محبوبان ملحق شوند و به صورت مستقیم، از حق‌تعالی تعلیم و هدایت گیرند.

ذکر ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه﴾ به فرد توان بازدارندگی از ارتکاب معصیت را می‌دهد. کسی‌که به گناهی خاص آلوده است و نمی‌تواند بر نفس سرکش خود در این زمینه غلبه کند و آن را مهار سازد، با ذکر تهلیل، این قدرت را دارد که شحّ و طمع نفس را بگیرد و رفته‌رفته، نفس را برای دوری از گناه آماده سازد.

ذکر تهلیل، طلسم است و هم در مرتبه‌ی نفس و باطن و هم در خارج و واقعیت‌های ظاهری، خط‌شکن می‌باشد. بنابراین، افزون بر تأثیرهایی که بر نفس و باطن آدمی دارد، در انجام کارهای ظاهری و خارج از نفس نیز کارآمد است. برای نمونه، از آثار ذکر تهلیل این است که فردِ دربند و زندانی، می‌تواند با مصرف این ذکر، طریقی برای رهایی خود بیابد و دیواره‌ی زندان را با آن بشکافد. هم‌چنین تهلیل از اذکاری است که خصم ظالم، معاند و ملحد را در هم می‌شکند و می‌توان با آن، از بدخواهی‌های وی رهایی یافت. سومین خاصیت ظاهری (امور خارجی) ذکر ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه﴾ این است که می‌توان با آن، بر گرفتاری‌های ناسوتی غلبه کرد و در ادای قرض، برطرف کردن بلا و مصیبت، از آن مدد جست.

بهتر است این ذکر را در سجده یا به عنوان تعقیبات نماز آورد. بهتر است آن را در سجده در قالب یکی از دو ذکر زیر آورد:

الف: «لا إله إلّا الله حقّاً حقّاً، لا إله إلّا الله إيماناً وتصديقاً، لا إله إلّا الله عبوديّةً ورقّاً، سجدت لك يا ربّ تعبّداً ورِقّاً لا مُستَنكِفاً ولا مستكبراً، بل أنا عبدك الذليل المِسكين المستكين»[1].

۱- شیخ صدوق، الأمالی، ص ۷۴۲.

ب : «لا إله إلّا الله وحدَه وحدَه وحدَه. وحده في ذاته، وحده في صفاته، وحده في أفعالِه، اَنجَز وعدَه ونصرَ عبدَه».

ذکر ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه﴾ در میان اذکار، از اذکار ضروری و دایمی و اوّلی است که باید آن را هر روز در بسته‌های مشخص، مصرف نمود. استفاده از این ذکر، همانند استفاده‌ی متناسب از غذاهای اصلی (همانند گوشت، نان، آب، برنج و نمک) در سبد تغذیه‌ی روزانه است، نه غذاهای فرعی. ذکرهای اوّلی را باید همیشه داشت و ترک آن‌ها سبب آسیب و نابسامانی می‌شود. ذکر حوقله و استغفار نیز از اذکار اوّلی می‌باشد.

کسی‌که ذکر ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه﴾ را ترک کند، به کدورت دل، وسواس، قساوت، غفلت و تمایل به معصیت مبتلا می‌شود.

خفی ساختن تهلیل

ذکر خفی تهلیل قُوت قلب می‌شود و قوّت و صفای باطن می‌آورد. البته داشتن بلایای ظاهری و از دست ظاهر، از تبعات داشتن ذکر خفی تهلیل است.

ذکر خفی تهلیل با دو هنگ و در دم و بازدم انجام می‌شود: نفی آن «لا اله» در دم و اثبات آن «الا الله» در بازدم انجام می‌شود و در خواب و بیداری با فرد همراه می‌شود. ذکر خفی، صوت و صدا و عدد و وقت و زمان و ظاهر ندارد و بسیط‌ترین بسایط در ذکرها می‌باشد که هیچ قید و بندی برنمی‌دارد و به صورت دایمی و پیوسته در محیط باطن، شکل می‌پذیرد.

ذکر خفی هرچند با تنفس و دم و بازدم تنظیم می‌شود و سیلاب‌های

آن نیاز به هماهنگی با تنفس دارد، اما به هیچ‌وجه نباید صورت و شکل آشکار به خود بگیرد و کم‌ترین نمود و ظاهری داشته باشد. بزرگ‌ترین آفت ذکر، سالوس و ریا و شرک می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که کفر چنین خطری ندارد؛ به این معنا که کافر می‌تواند صادق باشد، ولی مشرک هیچ‌گونه صدقی ندارد.

ذکر خفی ـ که برترین اذکار است ـ به گونه‌ای پنهان می‌شود که می‌توان سخن گفتن عادی و روازنه‌ی خود را با آن داشت.

عشق‌بازی با حق‌تعالی به واسطه‌ی ذکر ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه﴾ هنگامه‌ای عجیب دارد. باطن صافی، این ذکر را چنان به خود می‌گیرد که قلب و دل آدمی می‌گردد و مانند تنفس، به امری طبیعی تبدیل می‌شود.

همان‌گونه که گفته شد، خفی ساختن این ذکر، به دلیل سنگینی آن، شکست‌های ظاهری می‌آورد و ظاهر زندگی و رونق مادی را از آن می‌گیرد و به جای آن، قوّت و صفای باطن و فنا و گاه مرگ به گونه‌ی شهادت می‌آورد. غربت و بی‌کسی و غریبی و تنهایی و یکتایی، از پی‌آمدهای آن است. ذکر خفی تهلیل، فرد را یکتا، بلکه بیتا می‌کند. از آسیب‌های ظاهری این ذکر، از دست دادن آبرو و حیثیت و گاه همسر و فرزند است. این ذکر، بسیاری از امور و خویشان را به مسلخ می‌برد و شهید می‌کند. زیاده‌روی در استفاده از این ذکر، با لحاظ ضعفی که در ذکرپرداز وجود دارد و سبب‌زیاده شدن آن می‌گردد، خطرناک است. برای گفتن بسیار این ذکر باید اراده‌ی قوی و همت داشت به‌گونه‌ای که بتوان وزنه‌ی سنگین این ذکر را بلند کرد؛ ذکری که عاشق‌کُشی را حلال می‌داند و اِبایی از آن

ندارد. البته در داشتن این ذکر، همانند هر ذکر دیگری، نباید به خمودی و سستی و ظلم به همسر و فرزند گرایید و باید ظواهر ارتباط سالم با آنان را رعایت کرد.

ختومات تهلیل

تهلیل در میان اذکار، بیش‌ترین ختومات را دارد. ختومات این ذکر، از ختومات بسمله و صلوات بیش‌تر است. این امر به سبب اهمیت و اصالتی است که این ذکر عام و محبی دارد. نخستین ذکر در اسلام و در کلام، ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه﴾ است. هم ذکر عام است و هم ذکر خاص. هم می‌توان آن را بدون عدد آورد و هم با حفظ شماره. هم ذکر خفی می‌گردد و هم جلی است. هم به صورت بسیط استفاده می‌شود و هم به گونه‌ی مرکب. در مجلس واحد باشد یا متعدد. ما نخست از ختم هفت به هفت آن می‌گوییم و سپس از ختم خفی آن.

ختم هفت به هفت: این ختم، بر محور عدد هفت می‌باشد. می‌توان آن را هفت، هفتاد، هفتصد یا هفتصدهزار و بیش‌تر آورد؛ ولی در هر عددی که تعیین می‌شود، باید بر پایه‌ی تقسیم آن بر هفت باشد. هم‌چنین زمان آن نیز بر محور هفت است و هفت روز (یک هفته)، هفتاد روز، یا هفت ماه یا هفت سال یا هفتاد سال آورده می‌شود. ذکرهای شمارگانِ بالای آن برای افراد دربند و زندانی یا بیابان‌نشین یا اهل خلوت مناسب است که شغل واجبی ندارند. فرد دربند ـ که زندان برای وی موهبتی الهی است ـ می‌تواند آن را در یک روز، هفتادهزار بار بیاورد و این ذکر را در تنهایی خود، انیس و

مونس خویش قرار دهد. این ذکر می‌تواند او را از غذا بی‌نیاز کند؛ به‌گونه‌ای که زندان در وی اثری نگذارد؛ اما کسی‌که خانواده و شغل واجب دارد، نمی‌تواند ختم تهلیل با شمارگان بالا داشته باشد؛ بلکه باید آن را هفت به هفت و با کیفیت بالا بگوید. این ختم را باید بر تهلیل بسیط بست و چیزی را با آن همراه نساخت و چیزی به آن نیفزود.

مکان این ختم، مهم است و گفتن آن در قبرستان، خلوت، تنهایی و تاریکیِ شب بهتر است. گفتن آن در مجالس عمومی و با دیگران، چندان اثربخش نیست. ختم ذکر را بهتر است در خلوت، تاریکی شب و تنهایی آورد. ختم ذکر در حال اضطرار و استیصال یا در میان بیابان یا در زیر آسمانی که آفتاب تابان دارد، بهتر نتیجه می‌بخشد.

تهلیل و سنگ‌های دارای حرمت: ختم ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه﴾ را می‌توان دارای ملازمی از سنگ‌های دارای حرمت ـ هم‌چون عقیق، یاقوت، فیروزه، لعل، دُرّ و مانند آن ـ ساخت. برای نمونه، اگر کسی در پی افزایش رزق و روزی است، می‌توان این ذکر را با فیروزه همراه کند و چنان‌چه در پی کسب آرامش یا بهبود بیماری است، آن را با دُرّ همراه نماید. می‌توان از این سنگ‌ها در قالب انگشتری استفاده کرد. این کار برای ذکر، هم‌چون افزودن چاشنی به غذا یا چای می‌ماند.

این سنگ‌ها در نسبت تهلیل به آن‌ها نیز کاربرد دارد؛ به این‌گونه که ذکر را چند ماه در این سنگ‌ها به ذکر می‌بندند و از آن طلسم می‌سازند و این سنگ به آن ذکر بسته است. این طلسمات یا جمالی است و یا جلالی و گاه برای وسعت رزق یا برای دولت است و یا به صورت خصم‌شکن از آن استفاده می‌شود. بر این پایه، برخی از ختومات با سنگ می‌باشد.

داشتن ختم با محوریت سنگ‌های محترم ـ که بیش‌تر در قالب انگشتری می‌باشد ـ با توجه به قصد و خواسته‌ای که دارد انتخاب می‌شود. برای قوّت قلب، اقتدار باطنی و معرفت، از عقیق، برای اقتدار ظاهری از یاقوت، برای حصول صفای باطن و نیز نشاط‌آوری از فیروزه، و برای حیات از دُرّ استفاده می‌شود. با این ختم، سنگ یا انگشتر خاص را طلسم می‌کنند و آن را برای همیشه و در حال وضو و طهارت، همراه خود برمی‌دارند. من در میان سنگ‌هایی که در اختیارم می‌باشد، یک انگشتری مخصوص دارم که به چهارصد امامزاده ختم بسته شده است و هرکسی را یارای دست کردن آن نیست؛ زیرا سنگین می‌باشد. این ختم‌ها ارزش آن را میلیاردی نموده است. استفاده از این انگشتری بدون اذن، جایز نیست.

در میان سنگ‌ها عقیق، اصل در سنگ‌هاست و باید آن را همراه داشت. عقیق با هر ذکر و هر کسی سازگار است.

ختم با آب و گُل: ختم ذکر تهلیل با آب و گُل نیز ممکن می‌باشد. اگر کسی ذکر بسمله را با آب دریا ختم بگیرد، برای وی حصن بسته می‌شود. البته این کار، بسیار سخت و سنگین است و شگردهای خود را لازم دارد. برای این کار، باید کنار آب نشست و ذکری را ختم گرفت.

اما ختم به گُل به این صورت است که ذکر را بر گُل تازه و زنده می‌گویند و سپس آن را خشک کرده و آسیاب می‌کنند و اندکی با غذا، چای، آب یا دوغ استفاده می‌کنند. این خوراک، می‌تواند قدرت بر شدن به ملکوت و پرواز را بدهد.

تهلیل ترکیبی: ذکرهای ترکیبیِ تهلیل، در روایات و مأثوراتِ فراوانی

آمده است. تهلیلِ ترکیبی به سبب کثرتی که دارد، برای بیش‌تر افراد کارآمدتر است تا ذکر بسیط تهلیل. ترکیب‌های آن نیز توحیدی یا ولایی یا ترکیبی از هردو می‌باشد؛ یعنی هم ذکر توحیدی و هم ذکر ولایی جوار آن قرار می‌گیرد. این ذکرها بیش‌تر جنبه‌ی آموزش و لحاظ تربیتی دارد و بیس‌تر به افراد ضعیف و عادی توصیه می‌شود تا همانند قرائت دعا، از آن‌ها استفاده کنند تا رفته‌رفته برای استفاده از ذکرهای بسیط، آمادگی پیدا کنند. ذکرهای تربیتی و تمرینیِ تهلیل، به جسم و روح آرامش می‌دهد.

تهلیل ترکیبی، بسیار متنوع است. تهلیل، با آن‌که از صفات ذاتی است، گاه با اسمای فعلی یا صفات خَلقی در مرتبه‌ی اضطرار ترکیب می‌شود. این نوع ترکیب در ذکر یونسیه آمده است. ترکیب‌های خلقی، گاه به صورت سلبی می‌آید، نه ایجابی. هم‌چنین گاه ظاهری است که باطن در آن لحاظ نمی‌شود و گاهی باطنی است. در ترکیب‌های حقی نیز گاه صفات توحید می‌آید و گاه صفات قدرت حق‌تعالی. توجه به صفات ترکیبی ذکر تهلیل، در شناخت آثار و به دست آوردن تناسب آن با ذکرپرداز، اهمیت دارد.

تنوع فراوان تهلیل ترکیبی در مأثورات آمده و نیازمند تحقیق مستقلی برای گردآوری و شرح و توضیح آن‌هاست. هریک از این ترکیب‌ها، دارای خاصیت منحصری است. متخصص در ذکردرمانی، لازم نیست از تمامی این ترکیب‌ها به تجربه استفاده کرده باشد؛ چنان‌چه داروساز تجربی و نیز داروشناسان، از هر دارویی مصرف ندارند. معرفت این اذکار برای ویزیتِ نیازمندانِ به آن‌ها لازم می‌باشد. این کار مانند «انفاق» در سیستم اقتصاد

اسلامی است که سبب می‌شود فردی که سرمایه‌های میلیاردی دارد و توان مصرف تمامی این ثروت را به تنهایی ندارد، رزق صدها خانواده را فراهم کند و نان‌آور و اشتغال‌زا برای آنان گردد و خوشحالی آنان را رزق خود گرداند و بدین‌گونه از تمامی ثروت و سرمایه‌ی خود استفاده‌ی بهینه نماید؛ وگرنه استفاده‌ی تجربی از تمامی این اذکار، نه‌تنها در توان یک فرد نیست، بلکه وی را بیمار و گرفتار می‌سازد.

هم‌چنین در ترکیب این ذکر باید توجه داشت، اسمای جمالی به صورت غالبی بر اسمای جلالی تقدم دارند؛ مگر آن‌که مقصود از ذکر، شکستن خصم یا ابطال سحر یا تغییر قضای الهی باشد.

از ترکیب ذکر تهلیل با بسمله باید به‌طور جدی پرهیز داشت و هریک را به‌طور جداگانه آورد.

لحاظ نسبت

تهلیل از اذکاری است که می‌توان برای آن لحاظ «نسبت» داشت. کسی‌که آن را می‌گوید می‌تواند لحاظ ذات، صفت یا فعل، و یا جمال یا جلال حق را داشته باشد و باگفتن آن، ذات حق‌تعالی یا یکی از صفات او ـ مانند «حق» ـ را قصد نماید. کسی‌که بتواند لحاظ ذات را بنماید، به فنای کامل می‌رسد؛ به‌گونه‌ای که ممکن است مرگ وی به قتل باشد. گفتن تهلیل به قصد ذات، بسیار سنگین می‌باشد. آوردن آن به قصد جلال، دشمن‌شکن می‌باشد و اگر وی در برابر خصمی که دارد، در موضع حق نباشد، اثر این ذکر به خود وی بازمی‌گردد و همانند لعن ناحق، به او آسیب می‌رساند. به‌پا کردن ختم این ذکر به قصد جلال و نسبت به

اسمایی مانند «قاطع» و «قامع»، گروه‌ضربتی می‌شود که دشمنِ باطل را می‌زند. در استفاده از اسمای جلال، باید خود بر موضع حق و از واصلان بود؛ وگرنه مبتدیان و متوسطان ـ که در شناخت حق و باطل، احتمال خطا و اشتباه دارند و ممکن است خود در گروه باطل باشند ـ نمی‌توانند از این اسما استفاده کنند؛ وگرنه حکم نابودی خود را امضا کرده‌اند.

کسی‌که رزق اندکی دارد و از کمبود مالی رنج می‌برد، اگر این ذکر را نسبت به وصف «***رزّاق***» بیاورد و ختم بگیرد، با حفظ شرایط گفته‌شده برای ذکرپردازی، در امور مالی توانمند می‌شود؛ چنان‌چه کسی‌که ضعف نفس دارد و می‌خواهد اقتدار یابد، می‌تواند این ذکر را نسبت به «***قادر***» یا «***قیّوم***» بیاورد. قصد اسمای «***فاتح، فتّاح مُفتّح و مفتاح***» از تهلیل، برای رهایی از بندِ گرفتاری و شفای بیمار مناسب است.

لحاظ ذکر تهلیل و داشتن قصد یک یا چند اسم از اسمای الهی را «ترکیب معنوی» یا «ترکیب غیری» می‌گویند. ترکیب معنوی تهلیل با اسم را می‌توان در بسته‌های پنج یا هفت‌تایی به مدت یک‌هفته یا در طول سه‌روز، در خلوت و تنهایی و زیر آسمان و به صورت ترجیحی در زیر باران یا آفتاب آورد. گفتن تهلیل با قید اسم ذات، رفتن به مرحله‌ای برتر از اسمای جمعی است و بسیار سنگین و خطرناک می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که ممکن است ذکرپرداز را بشکند یا حالت فنا یا بقا به وی دست دهد؛ اگر فردی مؤدب و موفق باشد! و در صورتی که فردی ضعیف است یا کدورتی در دل دارد، با این قصد، طهارت می‌یابد.

بحث از ختومات اذکار، ویژه‌ی این کتاب می‌باشد و نمی‌توان این بحث‌ها را در جای دیگری یافت. با مطالعه‌ی این ختومات، به نیکی

دانسته می‌شود که دانش ذکر، دانشی عملیاتی است و لازم است که ذکرپردازان به صورت خصوصی ویزیت شده و از دادن نسخه‌های عام، پرهیز شود؛ وگرنه موجبات اذیت و آزار ذکرپرداز یا دیگران را فراهم می‌آورد و نیز خاصیت اثربخشی مفید ذکر را از آن می‌گیرد. این علم می‌گوید: اثربخشی ذکر، نیاز به صفای باطن و تجربه و تست دارد و داروهای آن، بدون پیوند قدسی با ملکوت اشیا و دانستن لطفی که در آن‌هاست، مؤثر واقع نمی‌گردد.

سه ذکر سرنوشت‌ساز

برای سلوک سالم، باید سه ذکر بسیار مهم را داشت. این سه ذکر، بعد از بسمله و صلوات، از ضروریات اذکار و در رأس آن‌ها می‌باشد. گفتن این ذکرها برای سالکان محبّی و نیز برای محبوبان، ضروری و سرنوشت‌ساز می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که سعادت اخروی با داشتن آن تضمین می‌گردد. این اذکار اگر قلبی شده باشند، غذای باطن و روح سالکان می‌باشند. بر این پایه، در خواب و بیداری و نماز و غیر نماز و در مسیر رفت و آمد و در همه‌جا به صورت دایمی استفاده می‌شود.

این اذکار عبارتند از:

الف) «اللهمّ وَفِّقنی لِما تُحِبُّ و تَرضی»[1].

ب) «اللهمّ لا تَکِلْنی إلی نفسی طَرفَةَ عینٍ أبدا»[2].

ج) «اللهمّ اجْعَل عاقبة أمری خیرا»[3].

۱- بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۳۲۶.

۲- مصباح المتهجد، ص ۶۵.

۳- ر. ک اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۳۶۲.

این سه ذکر، سبب توجه به پروردگار و رضای او می‌گردد و سالک را راضی به چیزی می‌گرداند که رضای خداوند در آن است. توفیق به معنای جورشدن سلسله امور و علل جزیی برای تمامیت بخشیدن به کاری در کوتاه‌ترین زمان ممکن می‌باشد.

مفرد آمدن این دعاها ـ با آنکه نظام هستی و پدیده‌ها به صورت مشاعی و جمعی اداره می‌شود ـ برای آن است که هرکسی سرنوشتی متفاوت با دیگری دارد و مسیر طبیعی هر پدیده‌ای، از مسیر دیگر پدیده‌ها ممتاز و منحصر به خود اوست. بر این پایه، این دعاهای فردی، به خودخواهی بازنمی‌گردد.

سالک با این اذکار، این توجه را می‌یابد که در مسیری گزینش و حرکت داشته باشد که خداوند آن را دوست دارد و خواهان آن می‌باشد؛ بنابراین خواسته‌های نفسانی و خوشامدهای خود را نمی‌نگرد و خویش را مشروط به کسی و جایی و چیزی نمی‌سازد و کون مطلق می‌گردد و در حال زندگی می‌کند. او خشنودی پروردگار را لحاظ می‌کند، نه خشنودی خویش را؛ و این همان رستگاری است؛ هرچند زندگی وی با بند و زندان و در چنگال بیماری یا ددمنشی دشمنان و بدخواهان همراه شود.

در پی رضای پروردگار بودن سخت است و گذر از حظوظ نفسانی را لازم دارد. کم‌تر کسی است که بتواند به منزل رضا وارد شود و در آن، مقام بگیرد؛ هرچند باب رضا نهایت راه نیست و برتر از آن، باب محبت و عشق است.

در ذکر نخست، فراز «لِما تُحِبّ و ترضی» هرچیزی را در خود جای

می‌دهد؛ خواه خوشی و شادمانی باشد یا ناملایمات و بلاها و البته بیش‌تر در چهره‌ی بلاها نمود دارد؛ بلاهایی مانند، زندان، بیماری، قتل، غارت و شهادت. کدام قمارباز است که جگر داشته باشد و تمامی هستی و داشته‌ی خود را برای پروردگار تِخ کند به نیت باخت کامل و پاکباختگی.

این ذکرها بسیار بسیار سنگین می‌باشد. کیست که در مقابل پروردگار بتواند آستین‌های خود را بالا بزند و به کُنده بنشیند و بگوید: «خدایا هر کاری که می‌خواهی با من بکن و ملاحظه‌ی مرا نداشته باش!» خداوند هم جدی وارد می‌شود، و کیست که جا نخورد؟ کیست که ببیند کودک وی در حال پرپر زدن بر روی دستان وی می‌باشد و هر آن، ممکن است برود و دیگر بازنگردد و باز به خدا اعتقاد داشته باشد و بگوید: «انت الباعث و انت الوارث!»؟ کیست که بتواند یکی یکی خویشان خود را به مسلخ آورد و شاهد ریخته‌شدن و پرپر گشتن آنان در مسلخ‌هایی باشد که خداوند پیش می‌آورد و باز هم از دادن قربانی ابایی نداشته باشد؟! کیست که نعره برآورد برای آن‌که خداوند علاقه‌های وی را یکی‌یکی ذبح کند؟! کیست که بتواند حیثیت و آبروی خود، بلکه دین خویش را به میدان باخت آورد تا رضای خدا را بگیرد و خداوند را از خود خشنود سازد؟! «ما» در فراز «لِما تُحِبّ و ترضی»، موصوله و جنس عام است. واژه‌ای عام‌تر و گسترده‌تر از آن در ادبیات نیست و هر چیزی و هر کاری را در بر می‌گیرد. این کار، ممکن است پروراندن دشمنان غدّار و معاند باشد. ممکن است بلای از دست دادن نازنین‌ترین کودکی باشد که در آغوش دارد. این موصول، هر جمال و جلالی را می‌گیرد. در این بادیه پی‌ها بریده‌اند. گاه

شکست و بیچارگیِ بنده‌ای، برای دیگر بندگان سبب هدایت و سلامت و سعادت می‌شود. خداوند به شکست او راضی است و قتل او را می‌خواهد، و کیست که چنین شکستی را بپذیرد؟! چنین کسی اگر پیروزی ظاهری داشته باشد، بسیاری از بنده‌ها را آب می‌برد و خداوند دوست دارد وی نباشد و بنده اگر رضایت خدا را پی‌گیر باشد، به آن تن می‌دهد و عاشقانه زیر شمشیر غمش می‌رقصد.

حب و رضای پروردگار در دست دعا و قدر بنده نیست و بسیار سخت است که کسی به رضایی برسد که قضای خداوند شود و خواست الهی را گردن نهد و بگذارد خداوند به خدایی خود عمل کند و بندگی وی را لحاظ نکند. چنین کسی در عمل و در هنگامه‌ی سختی‌ها می‌پذیرد که «**اللهمّ افعل بی ما أنت أهله ولا تفعل بي ما أنا أهله**»[1].

سه ذکر یادشده، از مهم‌ترین ذکرهای سلوکی می‌باشد؛ ذکرهایی که میدان امتحانِ ذکرپرداز را برای سنجش میزان بلاکشی و توان ناز کشیدن وی پیش می‌آورند و وی را به انواع بلایا گرفتار می‌سازند.

در ذکر دوم، بنده از خداوند می‌خواهد که او را لحظه‌ای به خود وامگذارد. این بدان معناست که نفْس شخص، جایی برای مدیریت و تدبیر و اِعمال خوشایندها، بدآمدها و هوا و هوس‌های خویش نداشته باشد و نفْس بگذارد حق‌تعالی تصمیم بگیرد و تسلیم اراده‌ی خداوند باشد. برای بدبخت شدن، حرمان و نابودی، تنها و تنها یک لحظه کافی

۱- مصباح المتهجد، ص ۴۲۰.

است. کافی است بنده‌ای بعد از عمری به‌جا آوردن امر و پاسداشت نهی‌های الهی، لحظه‌ای سرکشی کند تا خرمن چندساله‌ی اطاعت‌پذیری خود را به آتش کشد و به کفران، شرک یا ظلم بیالاید. برای حرمان، لازم نیست دست به کردار زد؛ بلکه صرف نیت و اعتقاد، برای کفرورزیدن کافی است؛ چنان‌چه در ماه رمضان، نیت باطل کردن روزه، سبب باطل شدن آن می‌گردد؛ هرچند روزه‌دار در عمل، هیچ‌یک از باطل‌کننده‌های روزه را انجام ندهد.

اما ذکر سوم، به دقیقه‌ی نود بازی اشاره دارد. خواستن عاقبت خیر و ختم به آن‌چه خشنودی خداوند در آن است، محتوای این ذکر می‌باشد. یک لحظه غفلت در لحظه‌ی مرگ، برای حرمان ابدی کافی است. این لحظه‌ی آخر و دقیقه‌ی نود است که برنده یا بازنده‌ی بازی زندگی را مشخص می‌کند. کم آوردن در این لحظه، برگ برنده را از انسان می‌گیرد و او را سرافکنده و شکست‌خورده می‌سازد؛ هرچند تا پیش از آن، کوهی از کمالات و غولی از امتیازات بوده است. گمراهی، قساوت قلب، خیرگی، آلودگی، حرمان و غفلت، همواره هر انسان عادی را تهدید می‌کند؛ آن هم در ناسوتی که نمی‌شود بر کردار خود کم‌ترین اعتمادی داشت. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ، وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴾[1].

۱. آل عمران / ۱۸۵.

ـ هر جان‌داری چشنده‌ی طعم مرگ است و همانا روز رستاخیز پاداش‌هایتان به‌طور کامل به شما داده می‌شود. پس هرکه را از آتش به‌دور دارند و در بهشت درآورند، به قطع کامیاب شده است و زندگی دنیا، جز مایه‌ی فریب نیست.

در کتاب «***آیه آیه روشنی***» آورده‌ایم: «این آیه‌ی ملکوتی، تعبیر زیبایی از "موفقیت" و "پیروزی" است و "پیروز" را کسی می‌داند که به فینال وارد شده باشد؛ نه کسی‌که در یک یا چند مسابقه، برنده شده و پی‌درپی موفقیت‌هایی داشته باشد ولی در مرحله‌ی نهایی و فینال، نتیجه را واگذارد. برگ برنده، نهایت‌کار و در فینال فینالیست‌هاست که پیروز میدان را مشخص می‌نماید. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾. کسی رستگار است که وارد بهشت شده باشد و پیش از آن، چیزی معلوم نیست و به تعبیر دعا: «**اللهُمَّ لا تَكِلْني إلى نَفْسي طرفة عين أبداً، اللهُمَّ اجعل عاقبةَ أَمْري خيراً**». تا کسی وارد بهشت نشود، نمی‌تواند اعتقاد پیدا نماید که رستگار است و تا پیش از آن، هر چیزی محتمل است و عاقبت‌به‌خیری و پیروزیِ هیچ‌کسی قطعی نیست؛ همان‌طور که با هیچ شکستی نمی‌توان ناامید شد و ممکن است کسی تا هفتاد سال جام تلخ شکست را بچشد و ناگاه شربت شیرین پیروزی را در کام خود احساس کند یا به عکس، کسی تا هفتاد سال عبادت نماید و به لحظه‌ای گناه، تمامی خرمن عبادت و طاعت خویش را به آتش کشد.

افزون بر این، مشکلی که وجود دارد، این است که معلوم نیست آدم چگونه و به خاطر چه کاری عاقبت‌به‌خیر می‌شود؛ چرا که علم، لقمه‌ی

حلال، عمل، ایمان، پدر و مادر، محیط، جامعه، خدا و انبیا و اولیای او، همه بر انسان مؤثر هستند و چنین نیست که کسی اختیار صد درصد داشته باشد: ﴿فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾. موفقیت نه به داشتن تحصیلات عالی و مدرک است و نه به داشتن اجتهاد و هر تخصص دیگری و نه به داشتن زیبایی جمال یا ثروت در مال است، که چه بسا هریک از این امور، گور کفر را برای آدمی حفر کند. آن‌چه بسیار ارزشمند و مهم است، این است که انسان بتواند در خط پایانی، موفق شود؛ چیزی که بر اساس این آیه‌ی شریفه، هیچ چیزِ آن معلوم نیست و فعل‌هایی که به صورت مجهول آمده است بر سرگردانی و حیرت آن می‌افزاید.»

کردار ناسوتی آدمی هرچه باشد، ارزش آن به آخرین لحظه و به زمان مرگ بازمی‌گردد و این لحظه است که ارزش تمامی زندگی ناسوتی را به دست می‌دهد:

بر عمل تکیه مکن خواجه، که در روز ازل
تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت؟

یک عمر عبادت و بندگی، با حرمان در این لحظه، تباه می‌شود و اگر به جهنم درآید، نه هم‌چون اهل دنیا از دنیای خود لذت برده است و نه در سلک اهل آخرت می‌باشد و حسرت زندگی دنیایی و اخروی را دارد. در برابر، یک عمر ناسپاسی و سرکشی، با توفیق بندگی، توبه و عاقبت‌به‌خیری، جبران می‌گردد. ممکن است دو برادر باشند که یکی مؤمن باشد و دیگری از اراذل و اشرار؛ اما در پایان عمر، در یک شب، این‌یکی از شرارت‌های خود خسته شود و به مسجد رو آورد و آن‌یکی از

عبادت خسته شود و به معصیت میل پیدا کند و ناگهان فرشته‌ی مرگ، جان هردو را درحالی‌که هریک از اتاق خود برای انجام مقصود خود بیرون آمده‌اند، بگیرد. این‌یکی با نیت سرکشی و آن دیگری با نیت سرسپردگی و اطاعت‌پذیری از حق‌تعالی مرده است. این، بعد از عمری پاکی، به سبب نیتی، به حرمان، شقاوت و بدبختی و شَرّ مبتلا شد و آن دیگری بعد از عمری تباهی و معصیت، به سبب نیتی، رستگار گردید و سعادتمند، خوشبخت و عاقبت‌به‌خیر شد؛ چنان‌چه قصد مفطِر، باطل‌کننده‌ی روزه است. این مَثَلی بود که صدای گرم و مهربان پدرم، در کودکی برای من گفته بود. روح آن ولیّ الهی شاد باد.

عاقبت‌به‌خیر شدن را تنها باید از خداوند خواست که در انحصار اوست و دست بنده نیست. در دعای نخست، توفیق انجام عملی که مورد رضایت خداوند است، از او خواسته می‌شود و کار بنده در این ذکر و نیز در ذکر دوم، دخیل می‌باشد؛ اما در ذکر سوم، بنده هیچ‌گونه نقش فاعلی ندارد و از این ناحیه، دارای خلوص بیش‌تری می‌باشد و واژه‌ی «امری» نیز به همان ظهور پروردگار اشاره دارد و جهت نفسانی در آن لحاظ نمی‌شود و برای همین است که واژه‌ی بسیار عام و گسترده‌ی «امر» آمده است. عاقبت‌به‌خیری در دست بندگان نیست و تقدیر هستی و نظام مشاعی و جمعی عالم در آن نقش دارد.

این سه ذکر سلوکی را با هم و در هرحالتی باید داشت؛ سه ذکری که پیشامدهای اندوهناک یا شیرین، در زندگیِ رونده‌ی به سوی حق‌تعالی، پیش می‌آورند.

ذکر استغفار

بعد از ذکر صلوات، باید ذکر استغفار را در کنار تحمید داشت. ذکر استغفار از ذکرهای خَلقی می‌باشد که بیانگر عذرخواهی از افول، کاستی، سستی، کجی، اهمال و کوتاهی بنده است. غفران، تمسک به خود می‌باشد.

مراد از استغفار در این‌جا، حقیقت فروتنی و خضوع نسبت به حق‌تعالی و کرنش در برابر او می‌باشد و چنین استغفاری، سبب ریزش گناهان می‌شود، نه صرف آوردن لفظ استغفار و آلوده کردن اعضای خود به گناهان، که این کار، به استهزای پرودگار می‌انجامد.

کسی‌که ذکر استغفار می‌گوید، آثار گناهان وی از لوح باطن او پاک می‌شود و نفس از زیر کدورت‌های گناه بیرون می‌آید و به سبب نورانیت و صفایی که پیدا می‌کند، نفس برای آسمانیان تلألؤ می‌یابد.

استغفار، کرنش و فروتنی بنده نسبت به پروردگار را موجب می‌شود. کسی‌که هر روز، استغفار دارد، درخت نفس خود را هرس می‌کند و زواید هوس‌آلود آن را می‌ریزد.

کسی‌که در شبانه‌روز خود استغفار نداشته باشد، کدورت‌های متراکم نفس، او را به قساوت قلب، وحشی‌گری و خشونت می‌کشاند. چنین کسی از مشاهده‌ی شعایر دینی، رفتن به مجالس دعا و از آمدن ماه مبارک رمضان، خوشایندی ندارد و به غفلتی مبتلا می‌شود که از او انسانی وحشی با قساوت قلب بالا می‌سازد.

همان‌گونه که نداشتن ذکر استغفار، آلودگی‌ها و کدورت‌های نفس را بر هم انباشته می‌کند، استفاده‌ی فراوان و نامناسب از ذکر استغفار نیز فرد را سست می‌کند و به پستی و خواری می‌کشاند و متانت او را می‌ریزد. برای در امان ماندن از آسیب افراط و تفریط در این ذکر، باید تنوع ذکر را پاس داشت؛ وگرنه نبود تنوع و تک‌محصولی شدن در هر امری خطرآفرین، آسیب‌زا و تهوع‌آور می‌گردد. بر این پایه، اگر کسی در یک سجده ذکر استغفار می‌گوید، در سجده‌ی دیگر ذکر تحمید را بیاورد یا اگر ده دقیقه ذکر خلقی دارد، ده دقیقه‌ی بعد را به ذکر حقی اختصاص دهد تا اشتباک اذکار حقی و خلقی را حفظ کند.

از ذکرهایی که برای استغفار می‌باشد، باید در کنار ذکرهای ربّی مصرف نمود تا خضوع و افتادگی حاصل از آن برای خداوند واقع شود، نه برای بندگان؛ آن‌هم به صورت نابه‌جا. بنده باید ظهور جمال و صلابت حق باشد، نه فردی بیمار و بدبخت.

در کنار استغفار، باید از ذکر صلوات ـ که ذکر بدویِ استمراری و آنتی‌بیوتیک اذکار می‌باشد ـ استفاده کرد.

برای گفتن استغفار، باید دلْ تازه و دارای نشاط باشد. حتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روزانه هفتاد مرتبه ذکر استغفار داشته‌اند. هرکسی در هر مرتبه و مقامی که برسد، نازله‌ی حق و مائده‌ی الهی و ظهور و خلق او می‌باشد و باید به این حیث خود (جهت خَلقی) با اذکار مربوط به آن، اعتراف داشته باشد.

استغفار، از اذکار ابتدایی و پیش‌درآمد توبه می‌باشد. برای توبه،

نخست باید استغفار داشت و «***استغفرالله***» گفت و سپس به توبه رو آورد و ذکر توبه را جداگانه و به صورت «***اتوب الی‌الله***» آورد. این دو ذکر، دو داروی جداست که چینش مصرف آن نیز به گونه‌ی گفته‌شده می‌باشد[1].

ذکر استغفار، سبک‌شده‌ی ذکر تسبیح می‌باشد. «***أستَغْفِرُالله وأتوبُ إلیه***» نازل ذکر «***سبحان‌الله***» می‌باشد؛ چرا که ضمیر متکلم وحده (من) در آن لحاظ شده است؛ درحالی‌که تسبیح از هرگونه جهت خَلقی منزه است و تنها تسبیح را برای حق‌تعالی می‌داند. استغفار برای آنان‌که در مرتبه‌ی عالی کمال می‌باشند، به تسبیح تبدیل می‌شود و از فعل بیرون می‌آید. فعل به خودی خود، دارای انانیت است.

البته انسان‌ها در مرتبه‌ی نازلِ کمال، خویش را نمی‌بینند و از انانیت خود غفلت دارند. به تعبیر مَثَل: «آدم گرسنه دنبال شاهی نمی‌گردد.» کسی که احساس کمبود و ضعف دارد، به استغفار رو می‌آورد و «من» گفتن چنین کسی، محتوای انانیت ندارد و منظور وی از «من» همان انسان گرفتار در معصیت و پریشان‌حال و ضعیف می‌باشد؛ از این‌رو، فعل وی (استغفار) برجسته نمی‌شود. این انسانِ صاحب کمال و سیر است که هوس‌های منیت‌محور می‌یابد و هوس شاهی یا خدایی می‌کند؛ البته اگر انانیت خود را حفظ کرده باشد و در مقام فنا یا بقا نباشد.

مداومت بر ذکر استغفار، نفس را سبک و آرام و قلب را نرم می‌کند و ارتکاب گناه و معصیت را تقلیل می‌دهد. ذکر استغفار، قدرت دفع آفت و بلا و نفی و نابودی را دارد.

۱ـ ر. ک : الکافی، ج ۲، ص ۴۰۴ ـ ۴۰۵.

از خوراک‌ها و اذکار لازم برای نفس، استغفار می‌باشد. نفس، دست به هر کاری که بزند، آلوده به ناسوت و دچار کمبود و نقصان می‌باشد و ذکر استغفار (استغفر الله) این کاستی‌ها را پوشش می‌دهد.

طلب غفران و بخشودگی از خداوند با ذکر استغفار، نیاز هر روزه‌ی آدمی می‌باشد و کسی‌که آن را نیاورد، از غافلان می‌گردد.

این استغفارِ عام مثل طهارت عام است که برای دوام آن گرفته می‌شود، بدون این‌که فرد بخواهد با آن، عبادتی مثل نماز بیاورد که مشروط به طهارت شده است.

استغفار نفسی، به چهره‌ی خَلقی و جنس نزولی و تنزیلی پدیده توجه دارد و از جنسی که با کاستی و نزول همراه است، طلب غفران می‌کند. تنزیل و ظهور، با آن‌که عدم نیست و خیال نمی‌باشد و با آن‌که دارای ذات نیست و استقلال ندارد، اما دارای تنزیل و فروهشت می‌باشد و اراده و اختیاری که به صورت مشاعی دارد، بر کاستی‌های آن می‌افزاید. طلب غفران برای این نزول و محدودیت‌های پیش‌آمده، به‌ویژه در عالم پرتزاحم ناسوت، می‌باشد. استغفار نفسی به سبب گناه نیست؛ بلکه برای این هویت نازل است که به سبب نداشتن ذات، محدود و ضعیف شده است.

در برابر استغفار نفسی، استغفار فعلی قرار دارد که پدیده برای کاستی‌ها و نقایصی که در کردار خود دارد، از آن‌ها پوزش می‌طلبد و غفران می‌خواهد. استغفارِ فعلی، یا عام است و یا خاص. استغفار فعلی، یا برای کرده‌های خود می‌باشد و یا برای کرده‌های دیگری و به این لحاظ

نیز نفسی و غیری نامیده می‌شود. هریک از این دو قسم نیز به لحاظ محتوایی که با استغفار ترکیب می‌شود، تنوعی فراوان به خود می‌گیرد. برای نمونه، استغفار می‌کند تا یک جهت خاص اخلاقی وی ـ مانند: حیا، رهبت، تقوا یا ایمان او ـ افزایش یابد یا کاستی‌های مالی او جبران گردد. به هر روی، استغفار به لحاظ متعلقی که می‌گیرد، بسیار فراگیر است؛ همان‌طور که لحاظ مکان و زمان و حالات نیز در آن دخالت دارد و وصف آن می‌گردد. برای نمونه، گفتن استغفار هنگامی که فرد به مسجدالحرام وارد می‌شود یا در محضر قرآن کریم قرار می‌گیرد یا در سحرگاهان یا در حالت اضطرار یا قربت یا بیماری، آن را متفاوت می‌گرداند.

نفس اگر سالم باشد، ذکر استغفار را از آدمی می‌طلبد و چنان‌چه گفته نشود، برای آن، احساس گرسنگی و کمبود دارد و از آن رنج می‌برد. نفس می‌یابد که در کارهای خود عصمت حقی ندارد و چیزی جز استغفار، نمی‌تواند پناه وی و جبران‌کننده‌ی کاستی‌های کار او قرار گیرد. توجه شود که عصمت حقی، مخصوص خداوند است و هیچ پدیده و ظهوری از آن برخوردار نیست؛ از این رو، حتی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز باید استغفار داشته باشد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ﴾[1].

پس صبر کن که وعده‌ی خدا حق است و برای گناهت آمرزش بخواه و به سپاس پروردگارت شامگاهان و بامدادان ستایشگر باش.

۱- غافر / ۵۵.

استغفار، صفت بیان‌گر نقص، و طلب ترمیم است؛ صفتی که خلقی و منحصر به پدیده‌هاست و خداوند از آن منزه است. تمامی پدیده‌ها همان‌گونه که دارای تسبیح و تحمید می‌باشند، استغفار هم دارند. فقط خَلقی بودن آن، این ذکر را ممتاز ساخته است. این بدان معناست که کسی جز خداوند نمی‌تواند ببخشد و پدیده‌ها، هریک به نوعی به یک کاستی (تنزلی) مبتلا می‌باشند. فقط خداست که به هیچ‌کسی بدهکار نیست و کسی از او طلبکار نمی‌باشد. استغفار، ذکری است که مخصوص خَلق می‌باشد و بخشش حقی در آن می‌باشد. استغفار چون بخشش حق را در پی دارد، مثل آب جلابخش و طراوت‌زاست و نفس را تازه و آن را ضدعفونی می‌کند و گناه را می‌کاهد و آن را می‌ریزد. استغفار، میدان را برای نزول رحمت الهی می‌گشاید و رزق را وسعت می‌بخشد.

استغفار، ذکری عام و اولی است؛ به این معنا که تمامی انسان‌ها ـ اعم از محبوبان، محبان و افراد عادی ـ لازم است از آن استفاده کنند.

استغفار، نوعی جبران‌کننده‌ی کاستی‌های فعل انسانی و همانند انرژی‌درمانی، تقویت‌کننده و نیروبخش می‌باشد. کردار انسان بدون استغفار ـ که دارای مراتب ذکر لفظی، قلبی و حقیقی می‌باشد ـ سلامت نمی‌یابد و مقبول نمی‌شود. انسان با استغفار می‌تواند نقص‌های خود را دریابد و از کتل‌ها و گرداب‌های ناسوتی بگذرد. استغفار، ذکر مددکار بر زندگی سالم می‌باشد که بیش‌ترین نقش را در دور کردن آفت‌ها و آسیب‌ها از آدمی دارد. کمبود یا نبود استغفار، انسان را به بلایا و حرمان مبتلا می‌کند و شومی و کم‌آوردن‌های پی‌درپی را به روند زندگی وارد می‌سازد. استغفار،

طریقی برای گرفتن یارانه و کمک‌هزینه‌ی زندگی از خداوند می‌باشد. خداوند، کمک‌هزینه‌ها را با این ذکر پرداخت می‌کند و کاستی‌های کردار را جبران می‌سازد. این ذکر، برای گنهکاران نیست؛ بلکه برای انبیا و اولیای الهی نیز از آن استفاده می‌کنند که مواردی از آن، در قرآن کریم آمده است.

غفران، پوششی حمایتی است که خدا به زندگی بنده‌ی خود می‌دهد و نوعی سوبسید و کمک‌هزینه می‌باشد تا زندگی، روند عادی و کم‌خطری داشته باشد. خداوند، توفیق استغفار را با کمّیت‌ها و کیفیّت‌های گوناگون به افراد و پدیده‌های خاص و به مقتضای حکمت خویش می‌بخشد و به هرکسی به‌نوعی خاص کمک‌هزینه می‌دهد. این کمک‌هزینه به تمامی پدیده‌ها می‌رسد و ویژه‌ی انسان‌ها نمی‌باشد. اگر ذکر استغفار نباشد، کمبودهای زندگی و حرمان‌ها فراوان می‌گردد؛ همان‌طور که در اقتصادهای فاسد، بیش‌تر مردم نمی‌توانند زندگی خود را بدون یارانه مدیریت کنند و سامان بخشند.

کسی‌که استغفار ندارد، رنجیده‌خاطر، پریشان و مبتلا به دلهره و غم و غصه و کاستی در زندگی می‌گردد و پیوسته شکست می‌خورد و بلا و جفا می‌بیند. چنین کسی رفته‌رفته، قساوت قلب پیدا می‌کند و امید در دل وی کم می‌شود و به یأس و نومیدی می‌افتد.

هیچ ذکری برای سلامتی و راحتی و آسایش و آرامش در زندگی عمومی به پایه‌ی استغفار نمی‌رسد. کسی‌که به گناه مبتلا می‌شود یا بدهکار گردیده یا به ظالمی دچار شده است، می‌تواند با استغفار، از آن‌ها

خلاصی یابد. استغفار را باید شگرد زندگی سالم دانست. کسی‌که در زندگی خود از ذکر استغفار مصرف نکند، به حتم در جایی کم می‌آورد و از خود یا زندگی خویش بدآیند می‌یابد و خوشی از او رخت می‌بندد و غم، گریبان او را به محکمی می‌گیرد؛ هرچند در قالب کاستی مادی باشد. استغفار، داروی هر ناراحتی و پریشانی ـ جز کفر و شرک ـ می‌باشد و غم‌ها را از دل می‌زداید؛ گویی پنچری دل با آن برطرف می‌شود و به تعبیر دیگر، عصای دست سالکان الهی است که سلامت باطن خود را با آن به دست می‌آورند و سوخت و انرژی باطن آنان برای حرکت در مسیر قرب الهی می‌گردد.

بنده‌ای که ربوبیت حق‌تعالی را پذیرفته و خود را تحت تربیت او قرار داده است و به نقص و کوتاهی خویش اقرار و اعتراف دارد و سعی بر اطاعت‌پذیری از حق‌تعالی دارد، توفیق استغفار می‌یابد؛ برخلاف کسی‌که به استکبار و غرور و سختی مبتلاست و نرمی در او نیست و به جای وارد آوردن اتهام به خود، حق‌تعالی یا بندگان او را متهم می‌سازد یا به کفر و شرک آلوده است، به همین سبب، از این توفیق بی‌بهره می‌شود و از این کمک‌هزینه بی‌بهره می‌گردند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْماً عَظِيماً﴾[1].

به طور مسلم، خدا این را که به او شرک ورزیده شود، نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هرکه بخواهد، می‌بخشاید و هرکس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی بزرگ بربافته است.

۱- نساء / ۴۸.

مهندسی توزیع این کمک‌هزینه در قرآن کریم به دقت آمده است و کیفیت و کمّیت آن، با تأمل در آیات مربوط به استغفار، به دست می‌آید. برای نمونه، غفران معصوم با غفران پدیده‌های دارای اراده‌ی طبیعی ـ مانند خورشید ـ متفاوت است و هریک به گونه‌ای خاص می‌باشد یا خداوند، ظالمان یا مرتکبان فاحشه را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و در جایی نیامده است که خداوند آنان را نمی‌بخشد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ. أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾[1].

و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد و بر آن‌چه مرتکب شده‌اند با آن‌که می‌دانند (که گناه است) پافشاری نمی‌کنند. آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان‌هایی است که از زیر (درختان) آن، جویبارها روان است، جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست.

البته اگر ظلم به کفر تبدیل شود، دیگر شامل بخشودگی نمی‌گردد.

استغفار به بدنه‌ی گناهان دینامیت می‌گذارد و پوسته‌ی سخت گناهان را ـ که نفس را در حصار خود گرفته است ـ می‌شکند و از فربه گردیدن آن مانع می‌شود. استغفار، توان شکستن تمامی گناهان را دارد و هیچ گناهی

۱- آل‌عمران / ۱۳۵ ـ ۱۳۶.

نمی‌تواند در برابر آن مقاومت کند؛ البته تا به کفر و شرک نرسیده و به آن تبدیل نگردیده باشد. دوای هر گناهی، استغفار است و آن را تضعیف یا ریشه‌کن می‌نماید و نیز شیطان را به ضعف و سستی می‌کشاند.

خداوند وقتی به بنده‌ای توفیق طلب غفران دهد و او را ببخشد، وی را تکریم می‌کند و او را با کرامت و بزرگداشت می‌بخشد؛ چنان‌که در آیه‌ی زیر در پی غفران، کرامت نیز آمده است:

﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾[1].

ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره‌ی عزیزانم قرار داد.

بر این پایه، بخشش خداوند دارای پی‌آمدهای متفاوتی ـ از جمله ترمیم و کرامت ـ می‌باشد.

استغفار را هم می‌توان برای خود داشت و هم برای دیگر مؤمنان؛ به‌ویژه پدر، مادر، مربی، شاگرد و دوستان و آشنایان. هم‌چنین استغفار را می‌توان در قنوت یا سجده‌ی نماز آورد.

استغفار، دیگر عبادات و حتی دیگر اذکار را ضدعفونی می‌کند تا آفت نبیند و مشکلات آن را ترمیم می‌نماید. استغفار، بعد از هر ذکری و در هرجا و مکانی و در هر زمانی ـ به‌ویژه در تعقیب نمازها و در سحرگاهان و به هنگام خواب ـ به هر اندازه‌ای قابل استفاده است و همان‌گونه که گذشت، هرکسی نیز برای هرکسی می‌تواند طلب استغفار نماید؛ بلکه می‌توان

۱- یس / ۲۶ ـ ۲۷.

دیگران را با پرداخت مالی اجیر نمود تا در حال حیات فرد، برای او استغفار داشته باشند؛ آن هم برای تمامی کارهای وی. می‌توان استغفار را شماره زد و آن را حتی به اندازه‌ی افعال و صفات خداوند و مقید به آن آورد.

ترکیب‌های استغفار، دارای تنوع بی‌شماری است و به استغفار، گونه‌های فراوانی داده است: استغفار تقوا، استغفار ایمان، استغفار انابه، استغفار توکل و استغفار حیا، برخی از نمونه‌های آن است. گونه‌های استغفار را با مراجعه به مأثورات می‌توان به دست آورد.

همان‌طور که بسمله‌ی سوره‌های قرآن کریم در اثر پیوند با سوره، با یک‌دیگر تفاوت معنایی دارد، استغفار نیز در هریک از ترکیب‌هایی خود، معنایی تازه می‌یابد؛ هرچند ظاهر بسمله یا استغفار در تمامی آن‌ها یکسان است.

استغفار می‌تواند بدون عدد گفته شود یا با عدد. عددهای مشهوری که استغفار در بسته‌های آن قرار می‌گیرد هفت، ده، پانزده، بیست و پنج و هفتاد می‌باشد. این ذکر خلقی، هم با عدد فرد و هم زوج همراه می‌شود؛ ولی باید وفق آن را به دست آورد؛ برای نمونه اگر آن را دو به دو می‌آورد، نباید آن را هفت دوتایی و در چهارده بار بگوید.

تنوع استغفار، به کثرتی بودن این ذکر اشاره دارد. از ویژگی‌های ذکر استغفار این است که از اذکار کثرتی می‌باشد؛ به این معنا که هرچه بیش‌تر گفته شود، نه تنها ضرر و آسیبی ندارد، بلکه مطلوب می‌باشد. استغفار هرچه بیش‌تر گفته شود، فرد را سبک‌بارتر می‌سازد و برای او سنگینی

نمی‌آورد؛ درحالی‌که اذکار دیگر ـ حتی قرائت قرآن‌کریم ـ چنین نمی‌باشد و باید رعایت تناسب و اندازه را در آن داشت. البته کثرت استغفار در صورتی مطلوب است که به لقلقه‌ی زبان تبدیل نگردد و محتوای خود را از دست ندهد و نیز فرد را مفلوک و سست نسازد، که برای مصون ماندن از این آسیب، باید آن را با ذکرهای حقی ترکیب ساخت.

ما از استغفار در کتاب «***دانش اسماءالحسنی***»، ذیل بحث از اسم «***غفور***» سخن گفته و زوایای مختلف آن را به گونه‌ای نوآور، بیان داشته‌ایم.

ذکر تحمید

گفتیم بعد از صلوات و تهلیل، باید دو ذکر استغفار و تحمید را با هم داشت، که یکی ذکر خلقی و دیگری حقی می‌باشد. تمامی ذکرهای حقی و خلقی به این دو ذکر (تحمید و استغفار) بازمی‌گردد. البته نخست باید استغفار را داشت و سپس به تحمید رو آورد.

ذکر تحمید (***الحمدلله***) کامل‌ترین ذکری است که هم شکر و هم مدح را در خود دارد. قرآن کریم بعد از ذکر ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ از ذکر ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ﴾ استفاده کرده است. ما راز و رمزهای تحمید را در جلد سوم «***تفسیر هدی***» آورده‌ایم. ذکر تحمید، ذکر کمال و تمامیت است و تمامی صفات کمال حق‌تعالی را با تمامیت، در خود دارد. حمد، عنوانی اطلاقی است که هم در برابر نعمت و هم برای غیر نعمت واقع می‌شود و در واقع، ستایش و ثنای جمیلِ ناظر محترم و غیر دخیل می‌باشد که ستایش خود را در ازا و در برابر چیزی نمی‌آورد و این ستایش برای وجودِ دارای اراده و اختیار واقع می‌شود؛ اما از آن‌جا که حق‌تعالی با

پدیده‌های خود بیگانگی ندارد، هر مدحی (ستایش پدیده‌هایی که اراده و اختیار ندارند) به حمد (ستایش وجودِ دارای اراده و اختیار) باز می‌گردد. تمامی پدیده‌ها، فعل حق‌تعالی و تنفس پروردگار و نشانگر صفات اوست و از این حیث، قابل حمد است؛ چنان‌که «الحمدلله علی کلّ حال»، حمد تمامی افعال حق‌تعالی را شامل می‌شود.

ظهور، به تمامی، وابستگی به حق‌تعالی دارد و باید حمد او را داشته باشد تا شکر آن‌چه را که از حق‌تعالی گرفته است، به‌جا آورد و ذکرِ حیث حقی خود را آورده باشد. با ذکر تحمید، باید ذکر استغفار نیز داشت، تا ذکرِ جهت خَلقی آورده شود که پیش‌تر از آن سخن گفتیم.

ذکر تحمید از اذکار عالی است که تمام ذکر و کمال آن می‌باشد. اهمیت آن، چنان است که وارد شده است «سمع الله لمن حمده». اهمیت ذکر ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ در تمامیت آن است.گفتن چهار مرتبه‌ی آن در هر روز و نیز در هر شب سفارش گردیده و شکرانه‌ی آن روز و شب دانسته شده است. ما معنای این ذکر را ـ که تمامیت ستایش را با خود دارد ـ در «***تفسیر هدی***» توضیح داده‌ایم. در آن‌جا گفته‌ایم این ذکر به معنای آن است که تمامی پدیده‌های خَلقی، محمود می‌باشند و تمامی ستایش‌ها برای حق‌تعالی واقع می‌شود. این ذکر، که به تمام معنا تمام است، قوّت و قدرت و صفا و سلامت می‌آورد. برای تسکین اعصاب بسیار مفید است. نفاق را می‌زداید و ضعف نفس را کاهش می‌دهد.

ارزش اذکار به دراز و طولانی بودن آن‌ها نیست؛ بلکه به کیفیت و بلندای معنایی و به مسمایی است که دارند. بسیاری از ذکرهای طولانی

نمی‌تواند به پایه‌ی یک «**الحمدلله**» برسد. این ذکر، تمامیِ عالم و آدم و نیز حق‌تعالی را شامل می‌شود.

ذکر تحمید از ذکرهای دایمی و غیرموقت است و هیچ موقعیتی، حتی اوج معراج، نمی‌تواند آن را تغییر دهد؛ برخلاف برخی از اذکار که با ارتقای مرتبه‌ی فرد، موضوع خود را از دست می‌دهد.

تحمید، ذکر جامع و تمامیت ذکر و اصل در اذکار می‌باشد. این بدان معناست که انجام هر کاری بدون تحمید ممکن نمی‌شود و باید حمد الهی را داشت. تحمید، ستایش و ثنای خداوند است که سپاس و تشکر را نیز در ضمن خود دارد. برای هر خیری باید حمد داشت که پروردگار توفیق انجام آن را به دست وی داده است؛ وگرنه ناسپاسی و ندیدن خیرات و قدرشناس آن نبودن، سلب توفیق می‌آورد؛ همان‌طور که بندگان در مرحمت‌هایی که نسبت به هم دارند، سپاسدار یک‌دیگر می‌باشند و برای گرفتن یک نان یا یک بطری آب، از هم تشکر می‌کنند. البته توفیق بر حمد نیز خود خیری است نیازمند حمد که تسلسل را پیش می‌آورد؛ از این رو، به‌ناچار باید آن را در عبارتی خلاصه و کوتاه آورد که بتواند تمامی کردار و حالات را در بر بگیرد.

تحمید، دارای عبارت‌های متفاوتی می‌باشد. برخی از آن‌ها طولانی و بعضی، مختصر است. آوردن عبارات طولانی تحمید در ابتدای انجام هر کاری، سخت است؛ از این رو، بهتر است آن را در عبارت کوتاه و خلاصه و سهل زیر آورد: «**الحمدلله علی کلّ حال**». این عبارتْ تمامی پدیده‌ها، کردارها، حالات و هر چیزی را می‌گیرد و حمد را برای تمامی آن‌ها تثبیت

می‌کند. «کل حال»، همه‌چیز را شامل می‌شود و چیزی را فرو نمی‌گذارد. بر این اساس، هم حمد نسبت به تمامی کردار خود واقع می‌شود و هم حمد نسبت به تمامی افعال دیگر پدیده‌ها، که روی هم، حمد را برای تمامی افعال و مخلوقات حق‌تعالی واقع می‌سازد. چنین کسی نقصی در خلقت خداوند نمی‌بیند و به تمامی بندگان خدا و پدیده‌های او احترام می‌گذارد؛ همانند کسی که به کودکی محبت می‌کند، به‌خاطر پدرش. کسی‌که اهل حمد مطلق باشد، در تمامی پدیده‌ها، جهت ربّیِ آنان را می‌بیند و به آن جناب کریم توجه دارد. کسی‌که اهل حمد است، نمی‌تواند بغضی به دل داشته باشد. او در مقام «عجز از حمد» می‌باشد. عجز از حمد، همان دلِ شکسته است که خداوند در آن جای دارد. خداوند، دل خراب می‌خواهد. کسی‌که عملی را انجام می‌دهد و خودشیفته می‌شود و به خود می‌نازد که من آنم که این کار را کردم، جاهل است. اولیای الهی در مقام عجز هستند که حمد مطلق می‌آورند. هر خیری از ناحیه‌ی خداست. یک کلام، ختمِ کلام: ﴿كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّه﴾[1]. هر خیری به عنایت خداست. همه «من» هستند، ولی «من» جز تعین حق نیست. همه‌ی دنیا حمد است و هر حمدی عشق است. ذره‌ذره و پدیده‌پدیده‌ی هستی، به تمامی تعریف حق‌تعالی و کلمه‌ی اوست؛ کلمه‌ای که حق را بیان می‌کند.

کسی‌که از حمد خدا غافل است، در زندگی ناسوتی ورشکسته‌ای

---

۱. نساء / ۷۸.

بیچاره بیش نیست؛ هرچند سرمایه‌های مادی وی ده‌رقمی باشد. او خودشیفته‌ای است که در جهت خلقیِ خود خفه شده است و رنگ نکبت بر اسکلت پوسیده‌ی انانیت خود زده است. کسی‌که به حمد خدا توجه ندارد و آن را نمی‌آورد، ابتری شکست‌خورده و در گِل فرورفته است.

خاصیت تحمید این است که کار را از ابتر بودن (بی‌نتیجه بودن) بیرون می‌آورد. جوامعی که حمد خدا را ندارند، مردم آن فراوان کار می‌کنند؛ اما آشفتگی و ناخرسندی و کامیاب نشدن از کار، در آن‌ها فراوان می‌باشد و همواره نیاز پشت نیاز، آنان را احاطه کرده است؛ درحالی‌که از زندگی خود و تلاش‌هایی که دارند نیز راضی نمی‌باشند. برای موفقیت، پیروزی، نصرت و سلامت، باید تحمید داشت.

کم‌ترین حمد، صِرف توجه به خداست. توجه به خدا، عطف و اتصال به اوست. حمدهای متوسط و تفصیلیِ فراوانی نیز در روایات آمده است. تحمید، دارای تنوع فراوانی است و جمع‌آوری ذکرهای حمد، خود کتابی مستقل می‌شود؛ ذکرهایی که هریک دارای اثر وضعی خاص می‌باشد.

برای آن‌که انسان بتواند همیشه حمد داشته باشد، بهتر است آن را کلی بسازد و بگوید: «***الحمدلله علی کل حال***». از تحمید (***الحمدلله***) عبارت «کل حال» حذف شده است؛ زیرا به خودی خود به ذهن می‌آمده است و به تعبیر نحویان، دارای حذف «ما یعلم» می‌باشد.

دست‌کم باید حمد را در لحظاتی از شبانه‌روز به صورت مستقل داشت و برای نمونه، لحظاتی در صبحگاهان و لحظاتی در شبانگاهان، حمد خداوند را با عبارت «***الحمد لله علی کلّ حال***» به‌جا آورد. کم‌تر از آن، این است که انسان به اصل حمد، توجه ذهنی داشته باشد و تحمید را

بدون استفاده از لفظ بیاورد. برای ذکر، لازم نیست از الفاظ ذکر استفاده کرد؛ بلکه کافی است ذکر را به گونه‌ی فکری، علمی یا عملی ـ همانند معاطات در معاملات ـ انجام داد. ذکر، همانند نماز نیست که قرائت الفاظ خاص در آن شرط باشد.

افزون بر کلی آوردن حمد، یا اختصاص دادن لحظاتی برای حمد، می‌توان برای تحمید، مقام زد. در این صورت، فرد با اراده و قدرت تمکین، در سجاده می‌نشیند، استجماع می‌کند و حمد خدا را می‌آورد.

ذکر تحمیدْ دفع شرک، نفاق، نفسانیت و غرور می‌کند.

تسبیح

«سبحان» مصدر و مفعول مطلق است. «سبح» به معنای شناگریِ همراه با شکافتن و سیر متصل است؛ خواه در آب باشد یا در فضای بی‌کران؛ برخلاف مشی، که سیر منفصل است و گام به گام انجام می‌شود. در «سبح» افزون بر معنای شناگری و شکافتن، سرعت، اتصال و وحدت، لحاظ شده است. تمامی پدیده‌های حق‌تعالی بر یک مدار در حال تسبیح و سیر طبیعی و رو به رشد ـ آن هم با شتاب و تلاش ـ هستند. هیچ پدیده‌ای، حتی اهل کفر، نیست که دارای تسبیح بسیط و نفسی نباشد و شراشر اعضا و جوارح و جوانح هر پدیده‌ای، این ذکر را دارد؛ اما تسبیحی که ما در این‌جا از آن سخن می‌گوییم، تسبیح مرکّب است، نه تسبیح بسیطِ تمامی پدیده‌ها که از آن، در جلد سوم «***تفسیر هدی***» سخن گفته‌ایم.

منطوق «***سبحان‌الله***»، تنزیه پروردگار و مفهوم آن، وصف خلقی و از سنخ ذکر استغفار عالی می‌باشد و بیان می‌دارد که جز خداوند تعالی منزه

نیست و مفهوم آن این است: خلق خدا و تعینات او، همه دارای تنزیل و تنزّل، و درگیر کاستی و محدویت ظهوری می‌باشند.

« **سبحان‌الله** » به چهره‌ی حقی، تقدیس پروردگار و به چهره‌ی خلقی، بیانگر تنزّل، تعیّن و کاستی مخلوق می‌باشد. این دو چهره، در آوردن این ذکر، قصد می‌گردد.

عظمت تسبیح، **هم** به این جهت است که وصف منحصر به خَلق است و خداوند تسبیح ندارد و **هم** به این جهت که تسبیح برای غیرخدا واقع نمی‌شود و نمی‌توان پدیده‌ها را تسبیح کرد؛ برخلاف اسمایی مانند «**عظیم**» و «**کریم**» که بر پدیده‌ها نیز اطلاق می‌شود. هم‌چنین تسبیح، کاستی‌های کردار بندگان و نظام پدیده‌ها را برطرف می‌کند و به زندگی‌ها آرامش و راحتی می‌بخشد. تسبیح برای اهل سلوک، یک شگرد می‌باشد. تسبیح، **هم** از پدیده‌ها دفاع می‌کند و **هم** به صاحبان معرفت، قرب می‌بخشد. سرنوشت خود را باید به تسبیح گره زد و آن را در هر حالتی آورد تا رسوبات شرک، ویروس نفاق و میکروب کثرت را مثل اسید ذوب کند.

تسبیح ـ که پاک دانستن حق‌تعالی از هر عیب و نقص است ـ انعکاس خَلقی دارد و خود فرد را از کاستی‌ها و گناهان پاک می‌کند و همان‌گونه که آتش، هیزم را می‌سوزاند، بنیاد گناهان او را به آتش می‌کشد.

این ذکر از اذکار خلقی می‌باشد و خداوند خود را تسبیح نمی‌کند. خلقی بودن این ذکر، آن را ذکر دایمی ساخته که کثرت به آن وارد می‌شود و گفتن آن تا به صرف لقلقه‌ی زبان تبدیل نشود، آسیبی ندارد. این ذکر،

حتی آسیب ذکر استغفار را نیز ندارد. هم‌چنین مراتب و تنوع ذکر به آن وارد می‌شود.

تسبیح، تنزیه خداوند است از هر کاستی و از هر نقص خَلقی، و حق بودن حق را ثابت می‌کند. تسبیح، تقدیس الهی را می‌آورد؛ به این معنا که آدمی را از شرک و دوئیت دور می‌کند. شرک انسان، با ذکر تسبیح برطرف می‌شود؛ همان‌طور که مانع پیشامد برخی از گرفتاری‌های ظاهری یا سامان‌یافتن آن‌ها می‌گردد.

در میان اذکار خلقی، تسبیحْ عالی‌ترین و برترین آن‌ها می‌باشد. تسبیح نهایت عرفان عارفان ـ یعنی اقرار به عجز ـ می‌باشد. قصور و عجز انسان از توصیف حق‌تعالی، او را به تنزیه و تسبیح می‌کشاند؛ یعنی پدیده‌ها جز ظهور حق‌تعالی نیستند و ذات برای آنان نمی‌باشد. وزان حق و خلق، سلب و ایجاب است، نه ملکه و عدم آن. خدا ایس (وجود) است و خلق لیس نیست؛ بلکه سلب و نفی است و هرچه هست، از خدا و به عنایت اوست؛ زیرا داشتن ذات، در انحصار اوست و تسبیح، اعتراف به چنین حقیقتی می‌باشد.

کسی‌که بتواند تسبیح را ذکر خفی خود سازد، منتهای کمال رؤیت خیرات را دارد. تسبیح، شکرانه‌ی خلق شدن است و می‌توان با آن، تا به علم خدا اوج گرفت و آن را به حد علم او آورد؛ ولی تحقق به چنین ذکری، بسیار سخت و طاقت‌فرساست و تمامی ناسوت را از فرد می‌ریزد. چنین کسی دیگر نمی‌تواند دنیا و مطامع و خوف و خطر و حساب‌گری در خود داشته باشد؛ بلکه تنها عاشق « **سبحان‌الله** » است. کسی که این ذکر را

ذکر نفسی و باطنی خود قرار دهد، ذکر یادشده ترس و خوف و خطر را از دل او برمی‌دارد.

اولیای خدا تسبیح مرکب دایمی دارند. آنان جز بر خدا نمی‌نگرند و غیر نمی‌بینند و جز تسبیح نمی‌آورند. آنان چون تسبیح خداوند دارند، جز برای خدا افتاده نیستند و کرنش ندارند. آنان‌که کرنش دنیا را می‌کنند و زیبایی‌های دنیا و ثروت و قدرت و ریاست و شهرت آن را در چهره‌ی خَلقی و ناسوتی می‌نگرند، به شرک و دوبینی مبتلا هستند. تسبیح در مقابل غیرخدا و کرنش برای غیر، نه جایز است و نه ممکن و تمجید و ستایش از دیگران، جز به حق‌تعالی بازنمی‌گردد.

کسی‌که تسبیح ندارد، به شرک و کفر و قساوت و فساد نفس مبتلا می‌گردد؛ چنان‌که فرشتگان، سبب دوری خود از فساد را اشتغال به تسبیح و تقدیس حق‌تعالی دانستند و گفتند:

﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾[1].

آیا در آن می‌نهی کسانی را که در آن فساد ایجاد می‌کنند و خون‌ها می‌ریزند، در حالی‌که ما (پاکیم؛ چون) تو را به ستایش، پاک می‌دانیم و تو را به پاکی می‌ستاییم.

یکی از عوامل دوری از تسبیح حق، استکبار نفس و خودبزرگ‌بینی و خودشیفتگی می‌باشد. در برابر این مستکبران سرکش، اولیایی در زمین هستند که در مقامی برتر از عرش الهی، با خداوند همنشین می‌گردند و از خدا تغذیه می‌کنند و با تسبیحی که دارند، خَلق مطهر را خوراک جان خود

۱- بقره / ۳۰.

قرار می‌دهند. قرآن کریم چه زیبا در وصف این عاشقان خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ﴾[1].

پس اگر کبر ورزیدند، کسانی در پیشگاه پروردگارند که شبانه‌روز او را نیایش می‌کنند و خسته نمی‌شوند.

قید ﴿بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ در این آیه‌ی شریفه، سبب می‌شود اهل تسبیح از میان انسان‌ها منظور باشد، نه فرشتگان مقرّب و مانند آن‌ها؛ بنابراین، مراد آیه‌ی شریفه اولیای خداست که بر زمین زندگی می‌کنند؛ اولیایی که فدایی حق‌تعالی هستند و همه‌ی ناسوت خود را زمین می‌ریزند تا عشقی که به خدا دارند را ظهور و جلا دهند؛ کسانی‌که عشق، رؤیت، صدق، خداخوری و خَلق‌خوری دارند و تغذیه‌ی آن‌ها از تسبیح حق‌تعالی می‌باشد. تعبیر ﴿فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ﴾ می‌رساند آنان در مقامی بالاتر از کسانی هستند که به حمد الهی تسبیح می‌کنند: ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾[2] و حرکت آنان با حرکت حق‌تعالی و بر مدار آن است؛ یعنی با حرکت خداست که حرکت می‌کنند؛ از این‌رو، ذکر آنان ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾[3] (=هر زمان او در کاری است) می‌باشد؛ اولیایی که شمار آنان اندک نیست، اما در کتمان خود غرقه می‌باشند و ظهور و ابرازی ندارند.

تسبیح، خوراک جان آدمی است. تسبیح و تقدیس، قدرت گیرندگی و

۱- فصلت / ۳۸.

۲- زمر / ۷۵.

۳- الرحمن / ۲۹.

جذب بدن و نفس را از نیروهای پیرامونی و محیطی بالا می‌برد؛ از این‌رو، کم‌تر احساس گرسنگی و تشنگی به سراغ گوینده‌ی تسبیح می‌آید؛ زیرا از این ذکر، ارتزاق می‌کند و سیرایی می‌یابد. بدن اگر فقط به ناسوت مشغول گردد و از ملکوت عالم و حقایق، غفلت داشته باشد و ارتزاق باطنی نداشته باشد، از خوراک‌های دنیایی سیر نمی‌گردد. مشاعر صاحب چنین بدنی، بسته است و چیزی به او وارد نمی‌شود. مشاعرِ بسته، رفته‌رفته لجن و گنداب می‌سازد و توهّم و وسواس را مُنتِج می‌گردد. آنان در تحلیل حوادث، بسیار اشتباه می‌کنند و خطای در اندیشه، آنان را به کوره‌راه‌ها و گمراهی‌های خطرناک می‌کشاند و عجیب این است که به سبب دوری از ذکر تسبیح، به توهّماتی دچار می‌شوند که آنان را از هر عیب منزه می‌داند؛ توهّماتی که استکبار و خودشیفتگی آنان را می‌افزاید.

اولیای خدا از حق‌تعالی و ذکر او ارتزاق دارند. آنان‌که ذکر ندارند و پیوند خود با ملکوت و نیروهای باطنی آن را از دست می‌دهند، درکوران حوادث ناسوتی و تندبادهای آن، سپر محافظتی نمی‌یابند و آسیب می‌بینند؛ حتی اگر پرنده‌ای غیرمکلف باشد، با ترک تسبیح، شکارِوحوش می‌گردد؛ تا چه رسد به انسان که بار تکلیف الهی را نیز بر دوش خود دارد و باید پاسخگو باشد.

تسبیح ـ به‌ویژه در هنگامه‌هایی که غم به انسان رو می‌آورد، مانند حوادث تلخ، یا به هنگام غروب آفتاب یا عصرهای جمعه ـ نشاط‌برانگیز است. در قرآن کریم بر داشتن تسبیح پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن تأکید شده است. تسبیح در این دو وقت، از بلایای روز و شب و از کوتاهی عمر و کمبود رزق و روزی پیشگیری می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ. وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ﴾[1].

و بر آن‌چه می‌گویند صبر کن و پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب، به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و پاره‌ای از شب و به دنبال سجود (به صورت تعقیب و نافله) او را تسبیح گوی.

تسبیح در حالت سجده، بسیار سفارش شده است و در سجده‌های نماز نیز می‌آید. ذکرهای نماز و حالات آن، سادات اذکار و مهم‌ترین آن‌ها می‌باشد.

تسبیح به دو گونه آورده می‌شود: یکی با لفظ تسبیح؛ مانند: «***أُسَبّح لك يا الله***» یا «***سبحانک اللهمّ***» یا «***سبحان‌الله***» و دیگری با اسما و اذکار دیگر، مانند: «***لا اله الّا الله***». بر این پایه، تسبیح منحصر به اسمای سبحانی نیست و هر ذکری تسبیح حق‌تعالی می‌باشد؛ زیرا هریک وصفی کمالی را برای خداوند اثبات می‌کند واو را از صفات نقص، منزه می‌داند.

تسبیح یا به لفظ بسیطِ تسبیح، به تنهایی می‌آید و یا تسبیح سبحانی با دیگر اذکار ترکیب می‌گردد. تسبیح ترکیبی، سنگین‌تر از تسبیح بسیط می‌باشد. هریک از تسبیح‌های ترکیبی، دارای اثر درمانی خاص می‌باشد. تسبیح‌های توحیدیِ ذاتی، برترین تسبیحات می‌باشد؛ مانند تسبیحات اربعه.

تسبیح قلبی

قلبی نمودن ذکر تسبیح، تمامی پیامدهای ذکر قلبی را دارد. این کار، هماهنگ شدن طبیعی با نظام آفرینش می‌باشد که پدیده‌های آن، ذکر

۱- ق / ۳۹ ـ ۴۰.

تسبیح را به گونه‌ی بسیط و در سیر طبیعی خود می‌آورند. غیرارادی نمودن این ذکر باطنی، آن را طبیعیِ قلب قرار می‌دهد و فرد، همگام با تمامی پدیده‌ها ـ اعم از جماد، نبات، حیوان، جن و فرشته ـ تسبیح نفسی را با خود دارد.

در ذکر قلبیِ این ذکر، توجه به دو حیث تقدیس حق و کاستی خلق، منظور می‌گردد. رفته‌رفته با افزایش صفای نفس، این ذکر در هر تنفس و دم و بازدمی می‌آید. بهتر است در هر دم و بازدم، آن را یک‌بار تعبیه کرد و «**سبحان**» را در دم و «**الله**» را در بازدم گفت. می‌توان به لحاظ کشش نفْس، آن را در یک تنفس، دوبار نهادینه ساخت و یکی را در دم و دیگری را در بازدم آورد. در این چرخش، دو حیث حق و خلق از عالی تا به نازل، و وجود و تمامی ظهورات آن، قصد می‌شود. این کار، بسیار سنگین است و نیازمند قدرت سیر در هستی و پدیده‌های آن و داشتن مقام قرب به آنان و یافت دل آن‌ها و اتصال به طبیعتی که دارند، می‌باشد. طبیعت چنین کسی، همگام با نفس و قلب وی تسبیح می‌گوید. کسی می‌تواند به این مقام برسد که محتوای حقیقی آن را داشته باشد و در پیشامد بلایا و مشکلات، حق را بیابد و بر خدا بایستد؛ خدایی که تمام ناسوت را در مقام امتحان می‌گیرد و هیچ ظاهر خوشایندی برای وی باقی نمی‌گذارد. چنین کسی احترام‌های دیگران و حرمت‌های خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد و نزد همه بی‌اعتبار و بی‌اعتماد می‌شود. وی با آن‌که در صفایی سنگین و عظیم غرقه است، در قضاوت خیال یا توهّم دیگران، چنان فروهشت می‌یابد که با بدترین افراد مقایسه می‌شود. چنین کسی، با

پیشامد حادثه‌ای، از ناحیه‌ی بسیاری از افراد، مورد قضاوت قرار می‌گیرد و هریک از بُعدی، او را مورد هجوم نگاه منفی و بدبینانه‌ی خود قرار می‌دهند؛ به‌طوری که یک موضوع، صدها تیغ تیز برای وی می‌آفریند؛ تیغ‌هایی که گاه برخی از واردآورندگان، آن را مورد پسند خدا و کاری صحیح و درست می‌دانند که باید به دست مبارک و پرجُربزه‌ی آنان انجام می‌گرفته است و البته فرد نیز پی‌آمد اذیت و آزار طبیعی خود را خواهد دید که کم‌ترین آن، ابتلا به مالیخولیا و ذهن‌پردازی‌های غیرواقعی و حساب‌گری‌های دورکننده از حقیقت می‌باشد.

ختومات تسبیح

الف: ختم ارادی تسبیح در بسته‌های محدود. این ختم سه به سه، پنج به پنج، هفت به هفت، هفت به سه، هفت به پنج، پنج به سه و در بسته‌های فرد (وحدتی) با شماره‌های فردِ متفاوت می‌آید. بسته‌هایی را که کم‌تر از یازده ذکر تسبیح می‌باشد، می‌توان زمان‌مند نمود و آن را در صبحگاهان، عصرگان یا آخر شب، در حال سجده یا در رکوع نماز آورد. بعد از بیدار شدن از خواب نیز می‌توان در رختخواب خود نشست و این بسته‌های ذکر را مصرف نمود. هم‌چنین مداومت بر آن، پیش از دمیدن سپیده‌ی صبح، قبل از طلوع خورشید و نیز قبل از زوال ظهر و پیش از غروب، بسیار مجرّب است. عصر پنجشنبه، عصر جمعه و عصر شب‌های عید (مانند عید فطر و قربان) بسیار اهمیت دارد.

این ذکرِ وحدتی و قربی اگر در بسته‌های هفت‌تایی گفته شود، بهتر

نتیجه‌بخش می‌گردد. این ذکر را می‌توان به صورت مطلق و بدون هیچ‌گونه قصد و هدفی گفت و می‌توان آن را برای رسیدن به خاصیتی مقصود گفت. برای نمونه، اگر کسی در برابر هوس‌های نفسانی و گناه‌آلود خود یا زورگویی دیگران ضعیف می‌باشد، برای توان‌یافتن و چیرگی بر نفس خود و گناه یا فرد زورگو، می‌تواند از آن استفاده کند.

تسبیح، بهترین عمل برای تسلیت نفس و کاهش دادن و مهار هوس‌های آن می‌باشد. تسبیح، سلاحی است که هوس‌ها را تار و مار می‌کند و می‌ریزد و بُعد نفسانی را محدود و کنترل می‌کند و فرد را بر نفس خود چیرگی و اِشراف می‌دهد.

ب: ختم ارادی تسبیح با شمارگان بالا. تسبیح کثیر را می‌توان در بسته‌های هفتاد، صد، صد و ده، صد و بیست، هزار، هزار و صد، هزار و دویست و چهارده‌هزار تایی آورد؛ آن هم بدون آن‌که ذاکر، قصد خاص داشته باشد، بلکه آن را فقط به عنوان ذکر خداوند بگوید. ذکر کثرتی با شمارگان بالا، نفس را به آتش می‌کشاند و سرکشی‌های آن را می‌سوزاند و قدرت مهار آن را به فرد می‌دهد.

ج: ختم ذکر برای دیگران: تسبیح را می‌توان به قصد هدیه به دیگران گفت و آن را به نیت آنان ختم گرفت. تسبیح غیری می‌تواند با شمارگان اندک یا بالا برای پدر، مادر، اولیای الهی، مربی و استاد خود و کسانی‌که مورد حرمت می‌باشند، آورد.

د: ختم ترکیبی تسبیح. «سبحان‌الله» با ذکرها و اسمای فراوانی ترکیب می‌شود. تسبیحات اربعه، نمونه‌ای از بهترین و کامل‌ترین تسبیح‌ها

می‌باشد. ترکیب «سبحان‌الله» سبب سنگین شدن آن می‌گردد. استفاده از ترکیبات ذکری برای افراد غریب، زندانی یا عالمانی که در منزل خود محبوس می‌باشند و رفت و آمد با آنان قدغن شده است و مراجعات مردمی از آنان گرفته شده است ـ و از این رو وقت برای گفتن اذکار و قدرت برای شکافتن عوالم و پدیده‌ها دارند ـ مناسب می‌باشد. خداوند به چنین کسانی لطف کرده است که معاندان و بدخواهان، آنان را تنها و غریب و واحد نموده‌اند.

هـ : ختم اذکار تابع تسبیح یا ذی‌مبادی. در این ختم ـ که آوردن آن نیاز به مقدمات و مبادی خاص دارد ـ تسبیح با ذکرهای دیگر ترکیب می‌شود. نمونه‌ی آن، ترکیب تسبیح با ذکر معروف یونسیه می‌باشد: «سبحان‌الله لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.» تسبیح را می‌توان در پایان این ذکر نیز آورد.

کسی‌که با تسبیح زندگی می‌کند و از آن ارتزاق می‌کند، می‌تواند از بشر بودن بیرون رود و صاحب دولت شود و در پدیده‌ها کار کند.

و: ختم دوری. در ختم دوری، تسبیح را سه به سه یا در بسته‌های دیگر، با اسم ظاهر «***الله***» یا با ضمیر مخاطب (***سبحانک***) یا غایب (***سبحانه***) به صورت دوری می‌آورند. ختم آن، فرد را قدّیسی واصل می‌سازد؛ البته اگر رزق حلال و صفای باطن و علم و آگاهی داشته باشد. آن‌چه تسبیح را آبیاری می‌کند و به آن توان و قدرت می‌بخشد، علم و معرفت و صفای نفس می‌باشد. تسبیح فردی که کم‌معرفت است، با تسبیح فرد صاحب معرفت، در توان و قدرت نفوذ و شکافتن، بسیار متفاوت می‌باشد و اثر و خاصیت آن‌ها نیز فاصله‌ی بسیاری از هم دارد.

خاطرنشان می‌شود استفاده از ذکر معدود، همان‌طور که بسیاری از مشکلات باطن را چاره‌جویی می‌کند، دارای عوارض و خسارات طبیعی و ناسوتی می‌باشد و کسی‌که تحمل درد مصیبت را ندارد، نباید در مصرف آن، بی‌پروا باشد.

تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام

تسبیحات حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام از اذکار بسیار سنگین دایمی می‌باشد که به آن، سفارش فراوانی شده است. ترتیب این ذکر، چنین می‌باشد: ***الله اکبر*** ۳۴ مرتبه، ***الحمدلله*** ۳۳ مرتبه، ***سبحان الله*** ۳۳ مرتبه. این ذکر، دارای سمت و نسبت می‌باشد. از آن‌جا که این ذکر، منسوب به حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد ـ که موقعیت ارزشی این ذکر را می‌رساند ـ شیعه نسبت به آن با احترام و اهتمام فراوان و با حساسیت مواجه می‌شود. ارزش معنوی این ذکر، چنان است که حتی نمی‌شود اولیای خدا از این ذکر در شبانه‌روز استفاده‌ای نداشته باشند.

کسی‌که ذکر حضرت زهرا علیها السلام را نداشته باشد، نشانه‌ی آن است که دل وی به نفاق مبتلا شده است. مراد از نفاق در این‌جا، اعم از نفاق عمدی و نفاق غفلتی می‌باشد. بیش‌تر افرادی که این ذکر را نمی‌گویند، دارای نفاق غفلتی می‌باشند؛ وگرنه خاک آنان بوی ولایت دارد؛ هرچند نفاق غفلتی نیز مصایب و بلایی را در پی دارد.

گفتیم این تسبیحات، از اذکار دایمی است؛ بر این پایه، منحصر به تعقیبات نماز نمی‌باشد و می‌توان آن را در هر وقتی، حتی در حال حرکت

داشت. هم‌چنین یادآور شدیم که ذکر یادشده، از اذکار سنگین می‌باشد.

از خواص این ذکر، این است که به فرد توان و قدرت برای مقابله با محیط‌های گناه و معصیت را می‌دهد. کسی‌که به غفلت، کثرت و معصیت مبتلاست و توان مقابله با گناه را در خود نمی‌بیند و به‌راحتی تن به گناه می‌دهد، می‌تواند با مداومت بر این ذکر، انرژی و توان لازم برای بازدارندگی نفس از معصیت را در خود بیابد. این ذکر، همانند سنگ آسیاب، زنگار غفلت‌ها و کدورت معصیت‌ها و نیز نفاق را به زیر می‌برد و آن را در دل می‌شکند و خُرد می‌کند و بعد از دست‌کم دو ماه مداومت بر آن، به ذکرپرداز قوّت و قدرتی باطنی می‌دهد تا بتواند هواهای نفسانی و غفلت و معصیت‌گرایی را مهار و کنترل کند و زندگی را از محیط گندیده‌ی گناه، تبدیل به بوستان معطر اطاعت نماید و آن را شیرین سازد.

این ذکر، قلب را نرم می‌کند ـ به شرط آن‌که مبادی لازم آن فراهم باشد ـ و سبب می‌شود شیاطین نتوانند به دل آدمی نزدیک شوند و آن را مزه کنند و خوراک خود قرار دهند؛ بلکه دل را محل نزول فرشتگان و در پناه حمایت آنان قرار می‌دهد.

تسبیحات اربعه

گفتیم ذکر «سبحان‌الله» از اذکار دایمی است که گفتن آن در هر روز، ضرورت دارد. این ذکر، **هم** به‌گونه‌ی بسیط و **هم** به‌صورت ترکیب با دیگر اذکار، استفاده می‌شود. بهترین ذکر ترکیبی آن، تسبیحات اربعه می‌باشد. تسبیحات اربعه چنان اهمیتی دارد که عِدلِ سوره‌ی حمد قرار گرفته و در

رکعت سوم و چهارم نماز، به جای آن آمده است؛ به‌گونه‌ای که می‌شود یکی را جای دیگری استعمال کرد. این بدان معناست که تسبیحات اربعه در رکعت سوم و چهارم نماز، معادل سوره‌ی حمد و جایگزین آن می‌باشد و این تسبیحات، خاصیت سوره‌ی حمد را دارد؛ سوره‌ای با عظمت فراوان که تمامی قرآن کریم را در خود جای داده است.

اگر کسی در شبانه‌روز، حتی در ضمن نماز، از این تسبیحات استفاده نکند، به آفت مرگ و حرمان از ناسوت و نیز قرب حق مبتلا می‌شود. اهمیت این ذکر به گونه‌ای است که ما می‌گوییم در نماز مسافر یا نماز صبح، بهتر است این ذکر در قنوت یا در سجده‌ی دومِ رکعت دوم آورده شود تا نماز دو رکعتی نیز از آن خالی نباشد. به هر روی، نباید این ذکر را از خود یا از نماز خویش دور کرد.

این ذکر را باید در عددهای فرد آورد و بهتر است یک‌بار گفته شود. اگر آن را در سجده می‌آورد، با پایان یافتن تکبیر آن، بهتر است دیگر چیزی نگوید و سر از سجده بردارد. هم‌چنین بهتر است آن را در رکعت سوم یا چهارم نماز، تنها یک‌بار گفت.

تسبیحات چهارگانه‌ی « ***سبحان‌الله و الحمدلله و لا اله الّا الله و الله‌اکبر*** » تمام ذکر و ذکر جمعی می‌باشد. جمعیت این ذکر، سبب شده است، از اذکار کم‌آسیب و کم‌خطر، اما پر منفعت باشد.

اگر هر چهار ذکر تسبیحات اربعه در کنار هم گفته شود، با توجه به جمعیتی که دارد، ویژه‌ی انسان کامل می‌گردد. وی باگفتن این ذکر، به ذکر

دیگری نیاز ندارد و تمامی بی‌شمار ذکرهای دیگر را در همین ذکر قرار می‌دهد.

جوارهایی که تسبیح در تسبیحات اربعه یافته است، سبب تنزل و سبُک شدن آن می‌گردد؛ زیرا در کنار جهت حقیِ تسبیح، از جهات خَلقی سخن گفته می‌شود و تنزیه فعل و ذات در آن آمده است.

جوارهایی که ذکر ترکیبی تسبیح به خود می‌گیرد، بسیار متنوع است که برای آگاهی بر آن‌ها باید به مأثورات مراجعه کرد. در ذکرهای ترکیبی، یک ذکرْ پایه و اصل می‌باشد و درگفتن آن، همان به عنوان اصل، قصد می‌شود و جوارهای آن، به صورت فرعی لحاظ می‌گردد.

در ذکر تکبیر، باید متعلق آن، قصد گردد و «***الله‌اکبر من أن یوصف***» مقصود از آن باشد. ذکر تکبیر از اذکار عام (اِخباری) و عمده‌ی اولی توحیدی است. این ذکر، ثقیل و سنگین می‌باشد. در این ذکر، انسان حال خود را بیان می‌کند، نه حال حق را که به فهم محدود انسان نمی‌آید و او را از هر توصیفی برتر می‌داند.

«***الله‌اکبر***» از اذکار محبوبی می‌باشد. اگر سالکی محبی از این ذکر استفاده‌ی فراوان انشایی داشته باشد، خیرات ظاهری وی از بین می‌رود. این ذکر برای سالک محبوب، سبب قوّت قلب و نیز صفا می‌شود و علم لدنی می‌آورد و وی را به متن تمامی پدیده‌ها وصول می‌دهد، اما دست و پای او را نیز قطع می‌کند؛ بر این پایه، سالک محب که توان تحمل دردهای سنگین را ندارد و می‌خواهد به صورت لوکس و فانتزی زندگی کند، با داشتن چنین ذکرهایی ضرر می‌بیند و این ذکرها مناسب حال او نیست.

ذکر یونسیه

ذکر یونسیه از اذکار عام ترکیبی دایمی می‌باشد که در قرآن کریم آمده است:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾[1].

و ذوالنون را (یاد کن) آن‌گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم تا در (دل) تاریکی‌ها ندا درداد که: معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم. پس (دعای) او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را (نیز) چنین نجات می‌دهیم.

این ذکرِ ترکیبی، مرکّب از ذکر حقی توحیدیِ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾ و ذکر تسبیح خلقیِ اقراریِ: ﴿سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ می‌باشد که نخست تسبیح حق‌تعالی می‌نماید و سپس اقرار به ظلم بر نفس می‌آید. بنابراین، از اذکار دارای توحید و استغفار می‌باشد که هم نفس را به توحید آذین می‌کند و هم آن را پاک و تطهیر می‌سازد.

اهمیت این ذکر در آن است که خداوند در پایان آن می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾ و این بدان معناست که هر مؤمنی به این ذکر پناه ببرد، حاجت متناسب خود را دریافت می‌کند و چنین نیست که استفاده از این ذکر، ویژه‌ی حضرت یونس علیه‌السلام باشد. هم‌چنین فراز ﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ

۱- انبیاء / ۸۷ ـ ۸۸.

وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ﴾ می‌رساند این ذکر، دارای استجابت می‌باشد.

ذکر یونسیه به دلیل خاصیت گره‌گشایی و رفع مشکلات، پریشانی‌ها و کمبودها، نسبت به دیگر ذکرها بیش‌تر مورد اهتمام بزرگان و اهل سلوک بوده است؛ چنان‌که پیغمبر خدا، حضرت یونس علیه‌السلام به این ذکر معتکف شده است و این ذکر، او را از دل ظلمات دل نهنگ بیرون می‌کشد و به ساحل می‌آورد. عظمت این ذکر به آن است که در رفع مشکلات و کمبودها مجرّب است و نیز نفس را جلا می‌دهد و آن را برای همراهی با حق آماده می‌سازد. در حقیقت، این ذکر برای رفع هر مشکلی کارگشاست. اهمیت نماز غفیله نیز به سبب دارا بودن این ذکر می‌باشد. این ذکر در رهاسازی نفس از باتلاق گناهان و گرفتاری‌ها، چنان اقتداری دارد که حتی اگر بدترین انسان‌ها برگفتن آن مداومت کنند و به ظلم نفس خویش اعتراف کنند، آن را جابه‌جا می‌کند.

ذکر یادشده، ذکر مظلومان، غریبان، ضعیفان، دردمندان و گرفتاران می‌باشد و از اذکاری نیست که از سر سیری و بی‌نیازی و بدون درد و با عافیت گفته شود.

این ذکر در نماز غفیله آمده است. می‌توان آن را در سجده، رکوع و به‌ویژه در قنوت آورد. بهتر است آن را در شبانگاهان، وقت خواب، سپیده‌ی صبح، شب جمعه، عصر جمعه، سپیده‌ی سحر، عصرگاهان و در زمان تطهیر و استحمام گفت.

مداومت بر آن، سبب تنزیه نفسانی، رفع موانع، ظلمات، گرفتاری‌ها، ریا، شرک، غرور و دیگر کاستی‌ها و کدورات نفسانی ـ به‌ویژه وسواس ـ

می‌شود و از اذکار مجرب است. اهل سلوک، به این ذکر وابسته و دلبسته می‌باشند و آن را ذکر خفی خود در تمامی مراحل سلوک می‌سازند.

از آثار مداومت بر آن، یافت آرامش، سلامتی، راحتی، نرمی و تطهیر نفس و دورسازی کدورات از آن می‌باشد.

مداومت دایمی بر ذکر یونسی، فرد را صاحب اقتدار و دارای نفس زکیه و صاحب قلب و دل می‌نماید و به مرتبه‌ی عبادت، خلوص، شور و عشق و غنا می‌رساند؛ به‌گونه‌ای که به هیچ کس نیازمند نمی‌شود.

آن‌چه به این ذکر اهمیت می‌دهد، ختم عددی آن می‌باشد. می‌توان آن را در بسته‌های چهل، هفتاد، هفتصد، هزار یا هزار و یک تایی برای یک یا دو مرتبه یا بیش‌تر مصرف کرد. مصرف فراوان آن، زیانی ندارد. استفاده‌ی کثیر آن در شب‌های ماه رمضان یا عصر جمعه در خلوت و تنهایی و با داشتن وقت مناسب؛ به‌گونه‌ای که خسته نباشد و خسته و مضطرب نگردد و از کارهای واجب باز نماند و نماز واجب را به تأخیر نیندازد، مفید می‌باشد. در گفتن این ذکر باید طمأنینه و آرامش داشت و تعجیل و ناآرامی را به آن وارد نکرد و تمامی آن را در وقت شخصی خود آورد. هم‌چنین برای گفتن آن نباید خستگی، گرسنگی یا سیری و سنگینی داشت.

هم‌چنین برای گفتن این ذکر باید خود را از دنس تخلیه نمود و طهارت (غسل و وضو) داشت؛ به این‌گونه که به نیت گفتن این ذکر، غسل تطهیر استحبابی یا غسل ذکر کرد یا آن را در ضمن غسل واجب جنابت انجام داد. سپس نماز گزارد و ختم این ذکر را آورد. نماز آن نیز دو رکعت نافله

(استحبابی) به نیت مطلق یا به نیت برآورده شدن حاجت یا رفع مشکل (نماز حاجت) خوانده می‌شود.

می‌تواند آن را به قصد خاص، مثل رفع ریا یا رفع کدورات نفسانی یا رفع ضعف نفس یا ضعف جسمانی یا رفع وسواس یا بدون قصد و تنها برای ذکرگویی آورد.

درگفتن این ذکر می‌توان هر دو آیه را گفت یا فقط بر فراز ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ بسنده کرد. درگفتن آن، باید ظلم‌های نفس را شناخت و آن را صرف لقلقه‌ی زبان و بدون محتوا نساخت.

آن‌چه درگفتن ذکر یونسیه مهم است، اهتمام به استیفای کامل آن می‌باشد؛ به این صورت که دقت و تلاش نماید تا این ذکر را به‌درستی و با حفظ شماره‌های آن و به موقع و منظم بیاورد. برای نمونه، آن را چهل روز یا چهل مرتبه در یک مجلس با قصد اهتمام و جدیت انجام دهد و در انجام آن، اهمال نداشته باشد و آن را از روی عادت انجام ندهد. در آوردن ذکر یونسیه، نباید عادی برخورد کرد. این ذکر، مانند ذکر صلوات یا حوقله نیست که بتوان آن را در هر حالتی آورد. برای نمونه، اهتمام به این ذکر می‌طلبد که آن را در سجده یا قنوت و با طهارت کامل انجام داد. هم‌چنین اهتمام به آن، به این است که در تنهایی، تاریکی و خلوت شب، آن هم زیر آسمان، برگفتن آن اقدام کند.

می‌توان آن را در بسته‌های چهل‌هزار، چهارصد، چهل، هفده‌هزار، هفتصد، صد و هفت، هفتاد و هفت، هفتاد، و هفت‌تایی، به تناسب خصوصیات ذکرپرداز، آورد؛ یعنی باید در آن، عدد چهار یا هفت به

گونه‌ای آمده باشد و مهم این است که قدرت استجابت آن برای ذکرپرداز محسوس و تجربی باشد و آن را به عددی بیاورد که مجرب بودن آن را استشمام نماید. به دست آوردن عدد مناسب این ذکر و نیز صفات زمانی، مکانی و حالتی این ذکر، با تجربه و تمرین به دست می‌آید. برای نمونه، باید دید گفتن آن در حال سجده بیش‌تر قرب می‌آورد یا در حال قنوت یا در زیر آسمان یا در مکان خلوت، هرچند زیر آسمان نباشد.

مجرب نمودن این ذکر، به تمرین آن به دست می‌آید. اهل معرفت، این تمرین‌ها را بر روی ذکرها دارند و حالات و صفات دخیل در استجابت این ذکر را به تجربه در می‌آوردند. برای همین است که ذکر یونسیه در نزد هریک از بزرگان، به گونه‌ای خاص تجویز شده است؛ زیرا برای هریک به گونه‌ای متفاوت از دیگری و با عددی خاص، مجرّب می‌شده است. ذکرپرداز باید توصیه‌هایی را برگزیند که سبب مجرب بودن ذکر خود می‌گردد و چنین نباشد که به این توصیه‌ها به صورت سطحی، تعبدی و کلیشه‌ای مواجه شود. ضمن آن‌که مهم این است که در مجرب ساختن این ذکر، خستگی و سستی به خود راه نداد و شرایط مستجاب شدن آن را دانست و تمامی آن را به دقت رعایت نمود.

بعد از مجرب نمودن این ذکر، مهم این است که بتوان ذکر را مَحرم خود قرار داد و به آن خو کرد و با آن انس گرفت؛ به‌طوری‌که ذکر یادشده به ذکرپرداز دلبسته شود؛ همان‌طور که او به آن دلبسته می‌باشد.

در مصرف این ذکر، مهم‌تر از هر چیزی آن است که از این ذکر بدون قصد حاجت دنیوی و برای مطلق خیر مصرف کرد، بلکه آن را برای قوت

قلب و قرب نفس و وصول به حق‌تعالی اهتمام داشت. برای این منظور، باید این ذکر را دایمی و قلبی ساخت و آن را در خلوت گفت. جلی ساختن آن در خلوت، اشکال ندارد؛ اما برای حصول قرب، نباید نامحرم به خود ببیند؛ بر این پایه، نباید آن را در حضور جمع و در کثرت گفت؛ بلکه همان‌گونه که گذشت، در خلوت، تنهایی، تاریکی و زیر آسمان شب و در حال سجده به آن پرداخته شود. بعدها می‌تواند حالت سجده را بردارد و آن را در حالت تربیع بیاورد. داشتن خلوت، حفظ شب و آوردن آن در زیر آسمان و رعایت تربیع به همراه اراده‌ی گفتن آن و ریختن ذکر در دم و بازدم، بدون این‌که سر خود را به اطراف بچرخاند یا به زمین و آسمان خیره شود، بلکه آرام در حالت تربیع (چهار زانو) بنشیند ـ نه در حال دو زانو و نه این‌که پایش را دراز کند ـ و نیز در حال نشستن، راست بنشیند و استقرار داشته باشد.

ذکر یادشده با این خصوصیات، خوراک نفس و قوت قلب را ایجاد می‌کند و معرفت و توانمندی باطنی و عزت تمام و کرامت به ذکرپرداز می‌بخشد. برکات و خیرات چنین ذکری چنان فراوان است که فرد را از هر چیزی بی‌نیاز می‌کند و او دیگر صاحب حاجت نمی‌شود و هیچ‌گاه در جایی کم نمی‌آورد و درمانده و زمین‌خورده نمی‌شود و احساس کاستی، از او برداشته می‌شود و بی‌نیاز و غنی می‌گردد. در واقع، فرد چنان در اوج عظمت روحی قرار می‌گیرد که حاجت و نیازمندی از او برداشته می‌شود و مورد مصرفی برای خود ندارد، تا نیازمند گردد.

کسی‌که از عهده‌ی گفتن ذکر خاص (حفظ خصوصیات گفته‌شده‌ی)

این ذکر برنمی‌آید و مشکل دارد، می‌تواند از ذکر عام یونسیه به گونه‌ی جلی یا خفی در هرجایی ـ حتی در مسیر رفت و آمد خود ـ مصرف نماید؛ به شرط آنکه صرف لقلقه‌ی زبان و عادت نگردد و آن را بـا اراده و تـوجه آورد.

این ذکر در سه فراز می‌آید: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾، ﴿سُبْحَانَكَ﴾، ﴿إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾. این ذکر، در بسته‌های سه‌تایی و سه به سه در حال سجده یا تربیع می‌آید.

هریک از این سه فراز، می‌تواند به صورت سه ذکر مستقل از هم و به تنهایی بیاید و یا در هم مشبّک گردد و برای نمونه ﴿سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ گوید.

ذکر قلبی این ذکر، همانند بعضی از ذکرهای دیگر، تنها خفی نیست، بلکه به صورت جلی نیز می‌آید.

زیاد گفتن این ذکر، آسیبی ندارد؛ به شرط آنکه مزاحم انجام واجبی نگردد و به کسی ظلم و آزار وارد نسازد.

ذکر «یاحَیُّ یاقَیُّوم»

ذکر «**یاحیُّ یاقَیّوم**» از اذکار عام، اولی، دایمی و مورد نیاز لحظه بـه لحظه‌ی آدمی، **هم** در بیداری و **هم** در خواب می‌باشد و می‌توان آن را در هر حالتی، به‌ویژه در قنوت، سجده یا رکوع نماز آورد.

«**حیّ**» اسم ذات و همان وجود است که اسمی بزرگ‌تر و گسترده‌تر از آن نیست و بر تمامی اسما پیشی دارد و اسمای دیگر و نیز اذکاری مانند تهلیل، بسمله و تقدیس، زیرمجموعه‌ی آن می‌باشد؛ زیرا تمامی از خدای

زنده می‌گوید. «**حیّ**» اولِ اسمای الهی و حقیقت آن‌هاست؛ بلکه ذات حق‌تعالی، که حقیقت حضرت حق می‌باشد، ذات‌الحیات است. حیات، اصل وجود و حقیقت شیء (و ظهور آن) است و اوصاف دیگر، تمامی کمال وجود است.

«**قیوم**» از اسمای ذاتی و کمال وجود (و ظهور آن) و قوام صفات حق می‌باشد.

دو اسم یادشده، از اسمای قدرتی حق‌تعالی و از اسمای صلابتی می‌باشند. قدرتی بودن این دو اسم، استفاده از آن را برای انجام کارهای سنگین یا برای کسانی‌که ضعف نفس یا ضعف جسمانی دارند یا در موضع ضعف قرار گرفته‌اند، مناسب ساخته است. هم‌چنین کسی‌که در پی قدرت، توانمندی، همّت، دولت، علم و معرفت می‌باشد، می‌تواند آن را خوراک جان خود قرار دهد.

نیاز نفس به ذکریادشده، از نیازهای اولی بوده و فوری‌تر و حیاتی‌تر از دیگر اذکار ـ حتی تسبیح و تهلیل ـ می‌باشد و نفس بدون آن، حیات و قوام خود را از دست می‌دهد؛ از این‌رو، ذکر یادشده از تمامی آن‌ها مهم‌تر و عظیم‌تر می‌باشد؛ ضمن آن‌که این ذکر، به سبب دارا بودن اسم «**حیّ**»، اصل تمامی اسما و حیات جمیع آن‌ها می‌باشد و اذکار دیگر، حتی بسمله، سفیر آن دانسته می‌شود.

این ذکر عام، چهره‌ی خاص نیز دارد و افزون بر آن‌که ذکر عموم افراد می‌باشد، ذکر سالکان، بلکه محققان قرار می‌گیرد.

این ذکر قدرتی و صلابتی، در ابطال سحر، برخورد با جن و ابطال

طلسمات، کارایی دارد. استفاده از آن در برابر ظالم ستمگر، بسیار مؤثر است و هم سبب تسکین و توانمندی فرد مظلوم و هم موجب تزلزل در دشمن می‌گردد.

قدرتی که این ذکر به فرد می‌دهد، به‌گونه‌ای است که گویا گُردانی از ملائکه یا اجنّه در خدمت وی هستند. با این ذکر می‌توان صاحب کرامت و اقتدار شد و با حفظ شرایط، موکّل پیدا کرد. برخی از اسما و اذکار، دارای موکل می‌باشند و مداومت بر آن‌ها، با حفظ شرایطی که دارد و ایجاد تناسب و تخلق، سبب می‌شود مدبّرات آن اسما و اذکار در اختیار ذکرپرداز قرار گیرد؛ به این معنا که اسم یا ذکر در او خانه می‌کند و اقتدار احضار مدبّر خویش را به وی می‌بخشد. برای احضار مدبّر آن، باید به حالت تربیع نشست و آن را گفت. مدبّرات از فرشتگان، اجنه و مدبّرات الهی می‌باشند.

مدبّرات ذکر یادشده، بسیار مهم می‌باشند و اقتدار آنان بسیار قوی و نافذ می‌باشد. کسی که بتواند مدبّرات این ذکر را بیاید، از اولیای خدا و از سفیران الهی می‌باشد که برای عوالم غیب شناساست و آنان با وی همراه می‌شوند. کسی که به مدبرات این ذکر واصل شود، اگر خواسته‌ای داشته باشد و بخواهد طلسمی را جابه‌جا کند یا نفرینی داشته باشد، مدبّرات این اسم، خواسته‌های او را انجام می‌دهند. کسی‌که به مدبّرات این ذکر برسد، صاحب قدرت و تمکین و حکم می‌باشد. با این ذکر می‌توان «حکم» گرفت. البته اعطای حکم، به بخشش و عنایت حق‌تعالی مرتبط است و اوست که توفیق استفاده از این ذکر را می‌دهد. این ذکر، دولت

ظاهر و باطن و همراهی و اطاعت‌پذیری پدیده‌ها را با خود دارد. مداومت بر اسم «***یا حیّ***» به تنهایی موجب ادراک باطن، معرفت ربوبی و موهبت علوم لدنی و صفات غیبی می‌شود. مصرف این اسم به تنهایی، بسیار سنگین و آسیب‌زا می‌باشد و تنها در امور باطنی و معنوی و قلبی به کار می‌رود و ریزش ناسوت را موجب می‌شود. بنابراین، برای کسانی مناسب است که تحمل بلایا و مصایب را دارند و از دردمند شدن فراری نیستند. کسی‌که با ذکرگرفتن این اسم، در دایره‌ی آن قرار می‌گیرد، باید بتواند شانه‌ای آهنین برای تحمل بلاهای سخت داشته باشد و از مشکلات نهراسد.

«***یاقیّوم***» به تنهایی یا با دیگر اسمای هم‌خانواده‌ی آن ـ مانند «***قائم***»، «***مقوّم***» و «***قوّام***» ـ ذکر مفیدی است که خواص آن را در کتاب «***دانش اسماءالحسنی***» آورده‌ایم.

اما بهترین طریق استفاده از این دو اسم، ترکیب آن در قالب ذکر مورد بحث می‌باشد. می‌توان آن را ذکر خفی قرار داد یا آن را ختم گرفت.

«***یاحیُّ یا قیّوم***» از ذکرهای دایمی حقی است. این بدان معناست که لازم است همیشه و در هر موقعیتی از این ذکر بهره برد. از این ذکر می‌توان به جای «***بحول الله اقوم و اقعد***» در نماز استفاده کرد.

این ذکر برای عصر جمعه، شب جمعه و سپیده‌ی صبح و نیز در روزهای زوج (شنبه، دوشنبه و چهارشنبه) مناسب است.

باید آن را به صورت زوج آورد، نه فرد. می‌توان آن را صدبار یا هزار بار در یک مجلس و در بسته‌های دوتایی آورد. هم‌چنین می‌توان آن را نذر

کرد یا به امام یا یکی از اولیای الهی یا مؤمنان شاخص (نه افراد عادی) هدیه داد و مانند سوره‌ی فاتحه نیست که برای هرکسی قابل اهدا باشد.

می‌توان آن را به قصد وسعت رزق، تحصیل علم، یافت قدرت یا تفوّق بر خصم یا چیرگی بر مغیبات گفت. مهم‌ترین امتیاز این ذکر، اعطای قدرت و توانمندی و حیات‌آفرینی آن می‌باشد؛ به‌شرطی که ذکرپرداز صاف باشد و اهل معصیت و ستمگری نبوده و ظلم در حریم او نباشد؛ وگرنه زندگی ذکرپردازِ ظالم و اطرافیان و نزدیکان وی را به آتش می‌کشد و نابسامانی را پی‌درپی به آن وارد می‌سازد.

این ذکر را بدون قصد و طمع به خواسته‌ای نیز می‌توان آورد. باید آن را صامت و به‌گونه‌ی غیرملفوظ و خفی و در قلب آورد و رفته‌رفته آن را قلبی ساخت. البته آشکار ساختن آن در محیطی که کسی نیست و وی در خلوت و تنهایی است، اشکال ندارد.

رعایت نظافت و بهداشت و طهارت برای گفتن آن لازم است. ذکرپرداز باید برای گفتن آن غسل نماید، وضو بگیرد، نماز حاجت بخواند و سپس ختم آن را شروع کند.

ذکر «***یاحیُّ یاقیّوم***» را می‌توان با نماز همراه کرد و دو رکعت نمازِ حاجت یا هدیه به مؤمنی برجسته خواند و آن را در سجده ـ به‌ویژه در سجده‌ی آخرِ رکعت دوم ـ یا در رکوع آورد. این ذکر را می‌توان بسیار گفت و آن را تا هزار بار آورد؛ البته اگر نفس از آن آزار نمی‌بیند و خسته نمی‌شود یا حال غیرعادی نمی‌یابد. ذکرپرداز برای گفتن شمار زیاد این ذکر، باید هم فرصت مناسب داشته باشد و هم احساس گرما یا سرما نکند.

این ذکر را می‌توان با سوره‌ی حمد، توحید، قدر، چهارقل یا با آیةالکرسی همراه ساخت؛ یعنی ابتدا یکی از این سوره‌ها را خواند و سپس ذکر یادشده را آورد.

بهتر است آن را در حال نشسته و تربیع و رو به قبله آورد. گفتن آن در مقابل خورشید یا در آب (به صورت نشسته یا ایستاده) مناسب است و باید «***یاحیّ***» را بر دم و «***یاقیّوم***» را بر بازدم و بر یک تنفس آورد تا سیر نزول و صعود کامل شود.

برای استفاه از آن باید از حرام‌ها و نیز ریا به دور بود؛ وگرنه آسیب‌زاست.

برای تخلق به این اسم، باید زیر نظر مربی تمرین داشت و از این ذکر، مصرف نمود.

داشتن صفای باطن، در استفاده از آن لازم است و افراد کثرتی و آلوده نمی‌توانند از آن استفاده کنند؛ بلکه اگر بر مصرف آن اصرار داشته باشند، آسیب می‌بینند. استفاده‌ی کلان از این ذکر، تنها برای سالکان بالاکش مناسب است، نه مردم عادی.

تقدیس

ذکر تقدیسی «***سبّوح قُدّوس رُبناورَبُّ الملائکة والرّوح***» ذکری جامع و از اقسام ذکرهای تسبیحی می‌باشد که تسبیح و تقدیس را با هم دارد. جمعیت ضمیر «نا» همراه با فرشتگان و روح، عظمت معنایی این ذکر ترکیبی را می‌رساند. ذکر مختصر آن، حصر بر «***سبّوح قدّوس***» می‌باشد. به

گونه‌ی ترکیبی «***سبحان‌الله سبّوح قدّوس***» یا «***سبحانه سبحانه سبحانه سبّوح قدّوس ربّنا وربّ الملائکة والروح***» نیز می‌آید. به سبب کمال و جامعیتی که این ذکر دارد، لازم نیست با چیزی ترکیب شود.

«**سبّوح**» از اسمای پرودگار است، اما در قرآن کریم نیامده است؛ برخلاف «**قدّوس**» که در قرآن کریم دارای دو بار اطلاق حقی می‌باشد و به عنوان اسم برای خداوند آمده است. «**سبّوح**» در این ترکیب بر «**قدّوس**» مقدم شده است به اعتبار تنزلی که دارد و سیر این ذکر، از پایین به بالا می‌باشد. «**قدّوس**» از اسمای ذاتی خداوند است ـ مانند «**حیّ**» ـ نه از اسمای فعل مانند «***رازق***».

«***سبّوح قدّوس***» اسم انیس است که با هم می‌آید و «**قدّوس**» به تنهایی استفاده نمی‌شود. تسبیح، از مبادی تقدیس و برای وصول به آن می‌باشد و هر کسی ـ حتی فرشتگان و نیز اولیای خدا ـ با تسبیح، به تقدیس وصول پیدا می‌کنند. استفاده از اسم «**قدّوس**» به تنهایی و گفتن «***یا قدّوس***»، وصول، وفق و حرکت را موجب نمی‌شود و تخریب می‌آورد.

گفتیم تسبیح هر پدیده‌ای، همان سیر سالم و حرکت طبیعی آن می‌باشد که صبغه‌ی تنزیه از نقص و پاک بودن از عیب دارد. معنای ایجابی تسبیح، همان طهارت از کاستی است؛ هرچند متعلق آن (نقص)، امری عدمی است. «**سبّوح**» در معنای خود مطهّر بودن، پاکی و سالم بودن را دارد.

اما تقدیس به معنای نداشتنِ صفات و بی‌تعین بودن می‌باشد. تلبس به صفات، محدود شدن را لازم دارد. تسبیح، خود یکی از اوصاف است که

حد برمی‌دارد؛ ولی تقدیس، نفی هرگونه محدودیت می‌باشد. معنا و متعلق «***قدّوس***»، امری ایجابی است. معنای «قدّوس» این است که خداوند خالی از صفات است و فقط ذات می‌باشد. تمامی صفات، تعینات ذات می‌باشد و خداوند، مقدّس از تعینات است؛ زیرا متعین گردیدن، شکسته شدن و محدود گردیدن را لازم دارد. «سبّوح» از خداوند سلب نقص می‌کند و «قدّوس» نفی صفت و ثابت دانستن نامحدودی و بدون اسم و رسم بودن برای مقام ذات می‌باشد.

تقدیس، امری برتر و بالاتر از تسبیح می‌باشد و این ذکر، مرتبه‌ای بسیار بلندتر از تسبیح دارد. «***قُدّوس***» از اسمای الهی است که حقیقت اسمای الهی ـ که ذات باشد ـ را با خود دارد؛ از این‌رو، بسیار سنگین می‌باشد.

آثار تقدیس

ذکر یادشده، دارای موکّل است و مداومت بر آن، برای ذکرپرداز موکل می‌آورد؛ موکّلی که از فرد صیانت می‌کند و در پیشامدهای خطرناک و در برابر بدخواهان، به فرد وفادار خواهد بود و با ذکرپرداز می‌ایستد و از او حمایت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که حتی اگر وی را درون خانه‌ای قرار دهند و آن را آتش بزنند، آسیبی به وی وارد نمی‌شود و چنان‌چه در دل دریاها انداخته شود، سالم از آن بیرون می‌آید و این به سبب اقتدار بالای موکّل آن می‌باشد؛ گویی لشکری چنده هزار نفری از فردی محافظت می‌کنند.

این ذکر، از اذکار بسیار سنگین و قوی می‌باشد و از این حیث، در ردیف تهلیل قرار می‌گیرد. این اسم سنگین، بسیار پرماجراست.

مداومت بر آن، آرامش‌آور و سکون‌زا می‌باشد و سبب قوت قلب و

یافت معرفت می‌گردد و دل را باز، صافی، صاحب رؤیت، کرامت و وحی می‌کند.

«**سبّوح**» آن در ظاهر و «**قدّوس**» آن در باطن، کارپردازی و نقش دارند و از آن می‌توان هم در ظاهر و هم در باطن، استفاده کرد. هریک از این دو اسم نخست، باری را از دوش ذکرپرداز برمی‌دارند. این ذکر بر شراشر صاحب خود خیمه می‌زند و مَرکب حرکت و راهبر او می‌گردد.

مداومت بر این ذکر ـ به‌ویژه در سجده و رکوع ـ بسیار لازم است. گفتن آن، نیازمند طهارت (غسل و وضو) می‌باشد. هم‌چنین فرد باید نظافت و بهداشت ظاهری را رعایت کند و لباس و بدنی تمییز داشته باشد، بلکه تمیزترین لباس‌های خود را بپوشد. این ذکر، عروس اذکار الهی است که هیچ لباس کهنه یا کثیفی نباید در حریم آن ظاهر شود. این ذکر، بسیار تمیزپرور است. می‌توان آن را به دهان پدیده‌ای گذاشت تا آن را برای وی بیاورد؛ همان‌طور که قابل بخشش، هدیه و اعطا می‌باشد و صاحب این ذکر، خود موقعیت بخشش آن را می‌داند و آن را به‌جا و در مسیر خیر هزینه می‌کند.

در میان اذکار، تقدیس را باید ذکر ایالتی دانست؛ به این معنا که تمامی عالم معنا و ماورا و نیز ظاهر و هر چیزی در آن می‌باشد؛ البته به چهره‌ی حقی و وحدتی. برای نمونه، این ذکر می‌تواند انسان را به ملائکه یا روح تمثّل و تعیّن دهد؛ به‌گونه‌ای که مقام قرب به آن‌ها و قدرت همراهی و استفاده از آنان را بیابد؛ بلکه این ذکر می‌تواند انسان را به خدا برساند و وی را از اهل دیار بی‌نشان سازد.

از این ذکر می‌توان برای دفع بلا یا مرگ و برای قرب به ملائکه، اهل

سماوات و رؤیت شبانه استفاده کرد؛ به شرط آن‌که نماز، نیاز و ناز لازم آن را پرداخت کند. درگفتن آن باید با اطرافیان خود صاف و بی‌پیرایه و بی‌آلایش و شفاف بود و پنهان‌کاری و محافظه‌کاری و پستی و سستی و نقص را کنار گذاشت و حد اعلای بهداشت، نظافت و تمیزی را رعایت کرد تا این ذکر، نتیجه‌بخش و دارای اثر گردد؛ وگرنه داشتن محیط پیرامونیِ ناسازگار، به تخریب ذکرپرداز می‌انجامد.

این ذکر، دارای نماز دورکعتی است و در سجده‌ی همان نماز، برخی از افراد خاص آن هم با اذن خاص، این ذکر را صد یا هزار بار می‌گویند. در این صورت، اگر شرایط ذکر رعایت گردیده باشد، ملائکه همانند کبوتران حرم، ذکرپرداز را احاطه می‌کنند و با او همراه می‌شوند و او را دست به دست می‌کنند و بالا می‌برند، پرواز می‌دهند و پایین می‌آورند. گاه می‌شود که روحِ تعینات، با شؤون متفاوتی که دارند، و روح حضرت روح در وی تجلی می‌کند و با او متحد می‌شود و حضرت روح در او حلول می‌کند و صاحب الروح می‌شود. هم‌چنین با این ذکر، اقتداری می‌یابد که می‌تواند با فرشتگان متحد شود. وصول و قرب به حق و تعین به حق و حقانی و حق شدن، از آثار این ذکر می‌باشد. صفایی که این ذکر به باطن می‌بخشد، ذکرپرداز را پدیده‌ای آسمانی و ملکوتی می‌سازد. این ذکر برای قوت قلب و حیات دل و رونق باطن و صفای روح، از بهترین و مؤثرترین اذکار می‌باشد.

استفاده از این ذکر، نیاز به مجوّز خاص و داشتن اجازه از صاحبان ولایت حقیقی و تکوینی دارد. انبیای مخلَص، از این ذکر استفاده می‌کرده‌اند و به عنوان ذکر انبیای الهی شناخته می‌شود.

به‌طور کلی این ذکر، مخصوص ساکنان حظایر قدس و صفانشینان ملکوت و برای تجرید و خالص شدن و رفع ناسوت می‌باشد؛ بر این پایه، از آن، برای مقاصد و مطامع و منافع دنیایی استفاده نمی‌شود. ترکیب «***سبّوح قدّوس***» در این ذکر و ترکیب نشدن با اسمای دیگر، برای تحقق تجرید و تلطیف باطن و دور داشتن نفس از ناسوت می‌باشد. ذکر تقدیس برای تلطیف باطن، یافت وحدت، وصول به ملکوت، قرب به ملائکه و قرب به حقایق ربوبی و قرب به حق، مفید است.

ختومات تقدیس

وصول به صفات حق، بسیار سنگین است و این ذکر، حذف صفات را قصد دارد که سنگین‌تر می‌باشد. این ذکر، ذکر ملائکه، انبیا و اولیا و ذکر واصلان و فارغان و افراد خاص‌الخاص و برگزیده است؛ از این‌رو، ختم آن برای افراد عادی و متوسط، که تنها در پی خوردن و راه رفتن و گرد هم نشستن و خوش بودن و عافیت‌طلبی می‌باشند، مناسب نیست. ذکر تقدیس، برای قرب و خلوت و وحدت مناسب است؛ از این‌رو، با توجه به محتوای سنگینی که دارد، ختم‌های اندکی برای آن آمده است.

این ذکر، به تنهایی استفاده نمی‌شود و اسم «سبّوح» پیش از آن می‌آید تا از سنگینی مضاعف آن بکاهد.

تقدیس از اذکار قصدی است که باگفتن آن، قرب الهی و قرب ربوبی به عالم ملکوت و انس با ملائکه قصد می‌گردد. این قصد، بسیار سنگین است؛ از این‌رو، باید بسیار کم از آن استفاده کرد؛ آن هم در حال صفای

باطن و در مقام قرب و طهارت کامل ظاهر. اگر استفاده از این ذکر به‌جا و به اندازه نباشد، ناسوت فرد را بـه هـم مـی‌ریزد و درحـالی‌که او را تـجرید می‌دهد، تخلیط ناسوتی وی را به‌کلی تخریب می‌سازد و گـرفتاری‌های تحمل‌ناپذیر برای او پیش می‌آورد. برای پریدن و پرواز، نـباید چـنان از ناسوت دور شد که نتوان برگشتی سالم به آن داشت.

ذکر تسبیحی تقدیس را در بسته‌های پنج‌تایی و پنج به پنج مـصرف می‌کنند. گفتن آن به هنگام رفتن برای خواب، در خلوت و آب ـ خواه در حمام باشد یا استخر یا رودخانه یا دریا ـ دارای خصوصیت می‌باشد.

ختم‌های آن در بسته‌های متفاوت فرد و زوج قرار می‌گیرد. این ذکر، دارای پنج فراز می‌باشد: «***سـبّوح***»، «***قـدّوس***»، «***ربّـنا***»، «***وربّ المـلائکة***»، «***والرّوح***». فراز نخستْ یک مرتبه، فراز دوم دو مرتبه، فراز سوم سه مرتبه، فراز چهارم چهار مرتبه و فراز پنجم پنج مرتبه آورده می‌شود و سپس از فراز دوم، به همین عدد شروع می‌شود تا فراز پنجم که پنج بار به تنهایی آورده می‌شود و تمامی آن، یک ذکر تـرکیبی را تـرتیب مـی‌دهد کـه بـه ذکرپرداز قدرت فراوانی می‌بخشد. هم‌چنین مشـاعر بـاطنی فـرد را بـاز می‌کند و به وی هوشمندی نحوه‌ی استفاده از این ذکر را عطا می‌کند. البته برای چنین ذکری باید اذن داشت و عموم افراد می‌توانند برگفتن «سبّوح قدّوس» به تنهایی و با همین ترکیب ـ آن هم به صورت اندک ـ بپردازند.

این ذکر را باید «یک به یک» یا «یک به سه» یا «سه به یک» آورد و آن را بیش‌تر ننمود که آسیب‌زا می‌گردد و عوارضی غیر قابل کنترل و تخریب‌گر و آزاردهنده می‌یابد؛ بلکه گاه اختلال فکری ایجاد می‌کند. گفتن آن باید

همراه با طهارت کامل و در فرصت مناسب ـ مانند نیمه‌شب جمعه یا اعیاد فطر و قربان یا شب‌های احیا یا عصر جمعه ـ آن هم به مقدار مناسب باشد. این ذکر را باید با داشتن اجازه‌ی خاص و در حال صفای باطن، آرامش نفس و به قصد ایجاد قرب الهی و سماوی و مجرد و تزکیه شدن و یافت خلوت، گفت؛ در حالی که ذکرپرداز غسل کرده و نمازگزارده و رو به قبله است و در دل تاریکی شب و در جایگاهی خلوت می‌باشد و نیز در حال سیری و سنگینی معده نباشد. این ذکر، سِیری و کثرتی نیست که بتوان آن را در کوچه و خیابان یا در حضور دیگران گفت. اگر کسی این ذکر را با رؤیت ناس یا در مجالس عمومی و در کثرت بگوید، آنان را نیز به مشکل مبتلا می‌کند؛ زیرا این ذکر از اذکار دارای مدبّر می‌باشد و مدبّر، از همان مجلس برای وی و حاضران، چالش‌هایی را ایجاد می‌کند و میان آن‌ها شقاق و شکاف به وجود می‌آورد. برای گفتن این ذکر، باید فضای مناسب، شرایط و خصوصیات، زمان و مکان، حالات نفسانی ذکرپرداز و صفات ذکر به تمامی تناسب داشته باشد و نیز بهتر است در حال سجده یا در نماز بود، تا بتوان این ذکر را ایجاد کرد.

شناخت عوارض اذکار، تخصصی پیچیده دارد؛ چنان‌که شناخت عوارض داروهای مادی نیز چنین می‌باشد و گاه شناخت برخی از عوارض زیانبار دارویی، سال‌ها مخفی می‌ماند و با تحقیقات گسترده و به تجربه مورد شناخت قرار می‌گیرد. اذکار الهی نیز چنین می‌باشد و خودمصرفی در آن، با جهل از خصوصیات آن ذکر و جوارهایی که دارد، خطرناک می‌باشد.

گنجینه‌ی مطوی ذکرهای معنوی در سوره‌های طوال

سوره‌های بسیار طولانی قرآن کریم ـ مانند سوره‌های بقره و آل‌عمران ـ جایگاه پنهان‌سازیِ گنجینه‌های ذکر معنوی می‌باشد. این سوره‌ها جزیره‌هایی نادر و بزرگ از این‌گونه ذکرها دارد؛ ذکرهایی که هستی و تمامی پدیده‌های آن را در خود جاسازی نموده است. ذکرهای یادشده، ذکرهایی دایمی است که اگر کسی به تخلق به آن‌ها برسد، دیگر نمی‌تواند از آن‌ها رهایی یابد و به صورت دایمی با آنها زندگی می‌کند. این ذکرها دنیا، ظاهر، پرستیژ و کلاس آدمی را بر باد می‌دهد و چیزی برای وی باقی نمی‌گذارد و ذکرپرداز را به ناله و تضرع می‌کشاند. او به مانند کسی می‌ماند که پیوسته کتک می‌خورد و آخ و وای از او جدا نمی‌شود. نمونه‌هایی از این ذکرها در پی می‌آید.

دو آیه‌ی پایانی سوره‌ی بقره

آیات زیر از ذکرهایی است که نفی طمع در آن می‌باشد و وصول‌های آنی را در پی دارد؛ وصول‌هایی که تمامیِ دنیا و ظاهر فرد را از او می‌گیرد و او را در هجر از حق‌تعالی به ناله و لابه و ربّنا گفتن‌های پی‌درپی و مکرر وامی‌دارد:

﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ. لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾[1].

پیامبر (خدا) بدان‌چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند (و گفتند:) «میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم» و گفتند: «شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی توست.» خداوند هیچ کس را جز به‌قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آن‌چه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آن‌چه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، بر ما مگیر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر دوش ما مگذار؛ هم‌چنان که بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آن‌چه تاب آن را نداریم، بر ما تحمیل مکن؛ و از ما درگذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.

آیات شش‌گانه‌ی سوره‌ی آل‌عمران

در اواخر سوره‌ی آل‌عمران، شش آیه‌ی شریفه آمده است که با هم مرتبط است و جزیره‌ای از آیات و ذکری مستقل را تشکیل می‌دهد. آیات شریفه چنین است:

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ

۱- بقره / ۲۸۵ ـ ۲۸۶.

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ. رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ. رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾[1].

و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خداوند بر هر چیزی تواناست. به‌قطع در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یک‌دیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی (قانع‌کننده) است. همانان که خدا را (در همه‌ی احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (که) پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای. منزهی تو، پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار. پروردگارا! هر که را تو در آتش درآوری، به‌یقین رسوایش کرده‌ای و برای ستم‌کاران یاورانی نیست. پروردگارا! ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند که به پروردگار خود ایمان آورید؛ پس ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را بیامرز و بدی‌های ما را بزدای و ما را در زمره‌ی نیکان بمیران. پروردگارا، آن‌چه را که به وسیله‌ی فرستادگانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا کن و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی. پس پروردگارشان، دعای آنان را اجابت کرد (و فرمود که) من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از مرد یا زن، که همه از یک‌دیگرید، تباه نمی‌کنم؛ پس کسانی‌که هجرت کرده و از

۱- آل‌عمران / ۱۸۹ ـ ۱۹۴.

خانه‌های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده‌اند، بدی‌هایشان را از آنان می‌زدایم و آنان را در باغ‌هایی که از زیر (درختان) آن، نهرها روان است، درمی‌آورم. (این) پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست.

آیه‌ی نخستِ این ذکر، انسان‌های معمولی را جدا کرده است و انسان‌هایی را موضوع بحث قرار داده است که از صاحبان خرد عمیق و ناب می‌باشند. صاحبان خرد ناب، کسانی هستند که در تمامی حالات ـ اعم از ایستاده، نشسته و خوابیده ـ از یاد خداوند غافل نیستند و به ذکر خفی و قلبی تخلق یافته‌اند. آنان اهل تفکر و اندیشه‌اند؛ کسانی‌که وصول دارند و ﴿وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ﴾ سر می‌دهند؛ کسانی که حتی در خواب نیز درد حق‌تعالی دارند و یاد او را فراموش نمی‌کنند. دردهای باطنی در جان آنان افتاده است و آنان در خواب هم درد عمیق و بسیار سهمگینی دارند؛ دردی که سال‌ها با آنان می‌باشد و هم درد، خواب را از آنان می‌گیرد و هم خواب دردناکی که دارند، زور را از آنان می‌گیرد و درد و خواب، دو لازم جدایی‌ناپذیر می‌شود. هم خواب با درد آنان آمیخته و هم درد با خواب آنان درآمیخته است.

آنان هم ذکر دارند و هم اندیشه و هم وصول‌های آنی و لحظه‌ای، که چنین ﴿رَبَّنَا﴾ سر می‌دهند و از هجر و فراق می‌سوزند. اینان با آن‌که عقلی خالص و غیرمشوب دارند، از خداوند می‌خواهند آنان را در قیامت رسوا نسازد. آنان بهشت را نمی‌طلبند؛ زیرا خود را طلبکار حق‌تعالی نمی‌دانند. اینان طمعی ندارند و نفی طمع می‌کنند و برای همین است که از ذکر خود، چیزی نمی‌طلبند. آنان کسانی هستند که برق الهی ایشان را گرفته است.

فراز ﴿وَعَلَى جُنُوبِهِمْ﴾ نحوه‌ی خوابیدن این صاحبان ذکر و خرد ناب را توضیح می‌دهد. آنان نه طاق‌باز می‌خوانند و نه به روی (دمر).

شش آیه‌ی یادشده، یک بسته‌ی ذکر است؛ هرچند در برخی روایات، از پنج آیه نام برده شده است، اما به نظر ما شش آیه‌ی یادشده، یک بسته‌ی ذکر است که برای تخلق اهل سلوک به آن بسیار مناسب می‌باشد. در تخلق به این ذکر، آیات شریفه، خوراک شب و روز آدمی می‌شود. شش پیامبر بزرگ الهی ـ به‌ویژه رسول اکرم صلی الله علیه و آله ـ از ذکر وارد شده در این آیات استفاده می‌کردند. ما سبک ویژه‌ی خود در عمل به این آیات را در کتاب حاضر آوردیم تا برای علاقمندان ارمغانی باشد.

این آیات، ارمغان وصول‌های لحظه‌ای و آنی را دارند؛ چنان‌که سه فراز ﴿رَبَّنَا﴾ به آن اشاره دارد. لحظه‌های وصول، در اصطلاح اهل سلوک «برق» نامیده می‌شود. البته این آیات برای افراد مبتدی مناسب نیست و باید دستور آن را از استادِ کارآزموده گرفت. این آیات، ذکر برخی سالکان است که در مقطعی خاص از سلوک، که برد بالایی دارد، برای گفتن آن آمادگی می‌یابند.

دعای کمیل و ندبه

دعای کمیل، خوراک معنوی امیرمؤمنان علیه السلام و فینالیست‌های امور معنوی می‌باشد، نه غذای افراد معمولی یا متوسط. آن‌حضرت علیه السلام با همین خوراک‌ها، در خیبر را از جا برکنده است. مگر می‌شود چنین غذای سنگینی را در یک جلسه خواند. بدتر آن‌که برخی به همین دعا رضایت

نمی‌دهند و سخنان خود را هم به آن می‌افزایند و بر آن حاشیه‌ی آواز و خواندن غزل می‌زنند. دعای کمیل چگونه با چنین خلط‌هایی بر دعا بودن خود باقی می‌ماند و چگونه می‌شود از چنین دعایی انتظار خاصیت و اثر داشت. طبیعی است از چنین جلسه‌ای بی‌اعتقادی، وازدگی و بی‌عملی بیرون آید. حتی دعای کمیل نیز نیاز به تجویز از ناحیه‌ی متخصص در ذکرشناسی دارد.

دعای کمیل، دارای فزارهایی است که فراتر از فهم نابغه‌ای چون ابن‌سینا می‌باشد. دعای کمیل یا دعای ندبه باید بخش‌بخش گردد و هر بخشِ کوتاه آن در یک شب جمعه یا صبح جمعه خوانده شود. کسی‌که تمامی این دعاها را در یک جلسه می‌آورد و فرد ضعیفی است، مانند آن است که شیشه‌ای شربت که باید هربار یک قاشق از آن مصرف شود، به یک‌باره خورده شود. کسانی‌که این دو دعا را در یک جلسه می‌آورند، قسی‌القلب تحویل می‌دهند.

این دو دعا را باید در حال تضرع و با فروتنی آورد؛ ازاین‌رو جایی برای فریاد زدن در آن نمی‌باشد. دعاها، روضه‌ها و مراسماتی که در آن فریاد بلند می‌شود، به هم‌ریزی اعصاب و ضعف آن را در پی دارد. امیرمؤمنان علیه‌السلام هیچ‌گاه دعای کمیل را این‌گونه نخوانده است. برخی مداح‌ها در این دعا ـ که باید استخوان‌های خواننده را آب کند ـ به عربده می‌خوانند و مثل گرگ‌های وحشی و درنده بر آن زوزه می‌کشند و سپس بر عربده‌ها و نعره‌های خود، چلوکباب می‌درند.

دعای کمیل، دعایی سنگین است و امیرمؤمنان علیه‌السلام است که توان

برداشتن این وزنه‌ی سنگین را با یک ضرب دارد؛ اما افراد عادی باید آن را بخش‌بخش کنند و در هر هفته، تنها بخشی از آن را بخوانند. بر این پایه، خواندن یک دعای کمیل، بهتر است در طول یک سال تقسیط شود. کسی‌که از این دعا فراوان استفاده کند و باطن کوچکی داشته باشد، خبیث می‌گردد. ملاحظه‌ی تناسب مقدار مصرف این دعا با خود، بسیار ضرورت دارد؛ وگرنه مانند تزریق چند آمپول در یک مرتبه یا مصرف یک بسته قرص خطرناک در یک وعده می‌باشد. کسانی‌که خواندن این دعا را در یک جلسه ترویج کرده‌اند، این دعا و اثرات آن را نمی‌شناخته‌اند. اینان افراد عادی جامعه ـ آن هم از قشر ایمانی و معتقد ـ را با توصیه‌های ناآگاهانه‌ی خود بیمار می‌کنند و آنان را نسبت به خود و اطرافیان خویش نامهربان و تنگ‌نظر می‌سازند.

متأسفانه ترویج ادعیه در جامعه‌ی ما بسیار ناآگاهانه و بدون مهندسی و تخصص انجام می‌شود و آزمایشگاهی علمی نیز بر این امور تحقیق لازم را انجام نمی‌دهد تا به تجربه، اثرات این دعاها را به دست آورند؛ اما چه می‌شود که بیش‌تر متولیان صاحب ادعا، از افراد ناآگاه در این زمینه بوده‌اند.

زیارت عاشورا

اگر کسی که فردی عادی است، بخواهد زیارت عاشورا را ذکر خود قرار دهد، باید آن را به چند بند تبدیل کند و هر بند آن را در مدتی معین بیاورد. کسی‌که تمامی زیارت عاشورا را در یک جلسه می‌آورد و آن را تا

چهل روز تکرار می‌کند، به قساوت مبتلا می‌شود. چنین کسی با اطرافیان خود با خویی خشن برخورد می‌کند و به جایی می‌رسد که از خوردن گوشت خام، لذت می‌برد. ختم گرفتن این ذکر برای وصول به مقاصد دنیایی، جایز نیست. ما از این ذکرِ بسیار عالی و شریف، در کتاب «**سوز سرخ**» سخن گفته‌ایم. از آن‌جا که ما در کتاب‌های دیگر ـ به‌ویژه کتاب گسترده‌ی «***دانش اسماءالحسنی***» که به بیش از ده جلد می‌رسد ـ از اذکار فراوانی سخن گفته‌ایم، این کتاب را در همین‌جا و با ذکر زیر به پایان می‌بریم: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُو﴾.